

چشم دل بگشا

کاترین باندر

ترجمه کیتی خوشدل

چاپ چهارم

نشر البرز

تهران، ۱۳۷۶

این کتاب ترجمه‌ای است از :

OPEN YOUR MIND TO PROSPERITY

by

Catherine Ponder

DeVors & Company, California, USA, 1971

چاپ چهارم : ۱۳۷۶

شمار نسخه‌های این چاپ: ۵۰۰۰

حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

چاپ و صحافی : چاپخانه ارتش جمهوری اسلامی ایران
مرکز پخش : مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات
تلفن و دورنگار : ۸۷۶۸۱۴۵، ۸۷۶۷۴۴۳، ۸۷۵۱۹۶۱
شابک : ۹۶۴-۴۴۲-۰۶۶-۷ ISBN 964-442-066-7

فهرست

۳	یادداشت مترجم
۵	مقدمه
۱۳	بخش اول - شیوه های تجلی توانگری
۱۵	فصل اول - چشم دل بگشا
۳۵	فصل دوم - پالایش ذهن برای توانگری
۵۸	فصل سوم - آفرینش توانگری ذهنی از طریق نوشتن
۷۵	فصل چهارم - آفرینش توانگری ذهنی از طریق تصاویر
۹۹	فصل پنجم - آفرینش توانگری ذهنی از طریق کلام
۱۲۳	فصل ششم - راز توانگری پایدار
۱۴۷	بخش دوم - سایر راههای تجلی توانگری
۱۴۹	فصل هفتم - تجلی توانگری از طریق طرح الهی
۱۶۵	فصل هشتم - تجلی توانگری از طریق فرزاندگی
۱۸۰	فصل نهم - تجلی توانگری از طریق عشق
۱۹۲	فصل دهم - تجلی توانگری از طریق بازگشت الهی

یادداشت مترجم:

کتاب حاضر برای نخستین بار در سال ۱۹۷۱ توسط Unity School of Christianity منتشر شد. در سال ۱۹۸۳ حق انتشار آن به خانم دکتر کاترین پاندر واگذار شد. از آن سال به بعد این کتاب بارها توسط انتشارات Devorss & Company تجدید چاپ شده است. این سومین کتابی است که از خانم دکتر کاترین پاندر به فارسی ترجمه شده است. سایر کتابها عبارتند از:

۱) از دولت عشق

۲) قانون توانگری

گ.خ.

مقدمه

زمان توانگری فرارسیده است!

پیام ویژه نویسنده کتاب

خانم بازرگان شیک پوش و جذابی که اهل کالیفرنیا، جنوبی بود به نویسنده گفت:

«همین که تمرین اندیشه توانگرانه را آغاز کردم، آنقدر توانگر شدم که به حیرت افتادم. تازه از همسرم جدا شده بودم و فقط خرج چند ماهم را داشتم. با این حال، تصمیم گرفتم بختم را بیازمایم و وارد کسب و کار نخ کفش بشوم. فکر می کردم سال اول پنج هزار دلار درآمد خواهم داشت. اما با استفاده از تعالیم شما، از همان چند ماه اول درآمدی چند برابر آنچه تصور می کردم داشتم. اکنون نیز درآمدم به پنجاه هزار دلار در سال رسیده است. حالا تنها اشکالم این است که چگونه بر احساس گناه ناشی از این همه توانگری فایق آیم.»

مادر و دختری بیکار و جویای شغل، این قاعده را آموختند و به کار بستند. به دختر اجرای یک برنامه تلویزیونی مشهور و به مادرش نیز اجرای یک برنامه تفریحی تلویزیونی پیشنهاد شد. مادر می گفت این پاداشی برای دل و جرأت به خرج دادن و توانگرانه اندیشیدن بود!

اکنون دختر اجرای مهمترین برنامه‌های تلویزیونی را برعهده دارد و در کسب و کار نمایش مد نیز فعال است.

گزارشی دیگر می‌گوید: «نزدیک بود خانه‌مان از دستان برود. وضع مالیمان اسفناک بود. در چنین وضعی، به کار بستن قواعد توانگری شما را شروع کردم. بی‌درنگ رویدادهایی شگفت‌پیش آمدند. در میان نامه‌هایی که پستی برایمان آورده بود چکی به مبلغ ده هزار دلار پیدا کردیم این پول از خویشاوندی که چند ماه پیش در گذشته بود به ما ارث رسیده بود. حال آن که در مورد ارثیه، معمولاً ماهها طول می‌کشد تا به جزییات آن رسیدگی شود. البته ما می‌دانستیم که این خویشاوند برای ما ارثی به جا گذاشته، اما تصورش را هم نمی‌کردیم که مبلغ آن چنین بزرگ باشد.»

گزارشی دیگر می‌گوید: «اگر از برکت توانگرانه اندیشیدن نبود، از فشار قرض به زندان می‌افتادم. اما به جای اینها، با مردی پرمحبت و بی‌نظیر و با استعداد ازدواج کردم. اکنون از اعتقادات افسارگسیخته پیشین خویش فرارفته‌ام و به سوی توانگری پیش می‌روم و مقالات و کتابهایی می‌نویسم که همگی منتشر می‌شوند.

همین یک سال پیش بود که از بس قرض داشتم تحت تعقیب قانون بودم. تازه پس از عمل جراحی، از بیمارستان بیرون آمده و از اداره‌ام اخراج شده بودم و تنها و بی‌کس و افسرده و ورشکسته و بیمار، نمی‌دانستم چه کنم.

در چنین زمانی با فلسفه توانگری شما آشنا شدم و به کار بستن آن را شروع کردم. چندی نگذشت که نوشتن منظم مقالاتی در سه ماهنامه به من سپرده شد. مردی را که دوست داشتم نیز باز یافتم. چند سال پیش، یکی دو بار دیده بودمش. ناگهان دوباره یکدیگر را دیدیم و این بار،

کارمان به ازدواج کشید. حالا که چند ماه گذشته، نویسنده دو کتاب و مقالات بسیار و همسر مردی نازنین و انسانی توانگر و ثروتمندم. آیا باورنکردنی و غیرممکن است؟ ابدأ، حاصل توانگرانه اندیشیدن همین است.»

تولد قانون توانگری

این کتاب برای بیدار کردن «اقتدار ناشی از توانگرانه اندیشیدن» قاعده‌یی بس ساده دارد، قاعده‌یی که بیست سال طول کشید تا ساخته شود.

نویسنده این کتاب، از چند دهه پیش - یعنی از زمانی که یک منشی بیوه بود که یک بچه هم روی دستش مانده بود که می‌بایست به تنهایی خرجش را درمی‌آورد و بزرگش می‌کرد - در جستجوی این قاعده بود.

مادامی که میان قفسه کتابها می‌گشت و زندگینامه مشاهیر را می‌خواند و قوانین کامیابی کتاب مقدس را که در آرایه‌یی عارفانه ارائه شده بود بررسی می‌کرد و به مطالعه فلسفه «اندیشه نو» می‌پرداخت، اندک اندک قوانین توانگری را می‌یافت. آنگاه، نخست از راه کار منشیگری و سپس از طریق شغل کشیشی غیر فرقه‌یی، اقتدار ناشی از اندیشه توانگرانه را عملاً در پیش گرفت.

هنگامی که بدترین رکود اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۵۸ به ایالات متحده آمریکا رو آورد، به محض آغاز نخستین تدریس و تعلیمش در کلیسای بیرمینگهام در ایالت آلاباما، این قوانین توانگری به توالی و ترتیبی منظم بر او آشکار شدند.

حاصل درسهایی که برای این کلاسها تهیه کرده بود، و ثمرات

هیجان‌انگیز و رضایت‌بخش کسانی که در این کلاسها حضور یافته بودند، نخست به صورت جزوه‌یی برای راهنمایی کسانی که در کسب و کار تجارت بودند درآمد، و آنگاه به صورت نخستین کتابش: قانون توانگری^۱ که همچنان به متحول ساختن زندگیها سرگرم است و به زبانهای گوناگون ترجمه شده است.

پیشرفت نویسنده

زمانی که کارش در شهر جادویی جنوبی‌ترین ایالت به پایان رسیده و به ایالتی دیگر رفت، زندگی خودش هم متحول شده بود. نخست به منظور سخنرانی، دربارهٔ توانگری، به مدت دو هفته به تگزاس رفت. اما به جای دو هفته، دوازده سال در آنجا ماند و دو کلیسا تأسیس کرد و چندین کتاب نوشت. در نتیجهٔ مطالعهٔ پا به پا با او در آن هنگام، چند تن از شاگردانش کشیشان اندیشهٔ نو شدند، و از وجودشان برای تأسیس کلیساهای بیشتر استفاده شد.

در سال ۱۹۷۰، نوشته‌ها و سخنرانیهایش دربارهٔ توانگری چنان محبوبیت و شهرتی یافته بود که ویراستار مؤسسهٔ یونیتی، چارلز للی، از او خواست تا کتاب تازه‌یی ویژهٔ انتشارات یونیتی بنویسد. از آنجا که ده سال تمام، از این سر آمریکا به آن سر سفر کرده بود تا دربارهٔ «باریدن طلا» سخن بگوید، حاصل این سفرها همین کتاب حاضر شد: چشم دل بگشا!

اکنون که بیش از ده‌یی از آن زمان گذشته و نویسنده به

۱ - کتاب قانون توانگری توسط همین مترجم ترجمه شده است، و ناشر آن نشر

بازنویسی این کتاب سرگرم است، به نیکی می‌داند که هر کس که این قوانین توانگری را به کار بسته، صاحب زندگی شادمانه‌تر و بارورتری شده است. اکنون فعالیت معنوی سازمان کلیسای خانم کاترین پاندر نه تنها در همهٔ پنجاه ایالت متحد آمریکا، که در بسیاری از کشورهای جهان گسترده است، او در کالیفرنیا، جنوبی زندگی می‌کند و دیگر نمی‌تواند دعوت‌های بیشماری را که برای ایراد سخنرانی به او می‌رسد بپذیرد. نام او در هوز هو (Who's Who) به ثبت رسیده، و از مقامات برجستهٔ معنوی آمریکا به شمار می‌رود.

پیشرفت خوانندگان

همواره از خوانندگان نامه‌های بسیاری برای سپاسگزاری از کمک‌های ناشی از مطالعهٔ این کتاب به ما می‌رسد. نویسندهٔ کتاب، یکی از این نامه‌ها را انتخاب کرده است که در اینجا می‌خوانید:

نزدیک دو سال پیش که در یک فروشگاه بزرگ لوازم آرایش کار می‌کردم، مدیرفروش زیبای ما تشویق کرد که کتاب «چشم دل بگشا» را بخوانم.

این آغاز یک زندگی تازه و هیجان‌انگیز برای من بود. با ایمانی خالص، هر آنچه را که در کتاب گفته شده بود به کار بستم. از این رو، چاره‌ی نبود جز این که ثمرات ایمانم را به آغوش می‌کشیدم. چند ماهی نگذشته بود که کسب و کارم رونقی چشمگیر گرفت و خودم مدیرفروش شدم و همسر آینده‌ام را ملاقات کردم.

اگرچه قبلاً با حداقل معیشت در خانه‌ی اجاره‌ی زندگی می‌کردم، حالا در بهترین ناحیهٔ لوس آنجلس صاحب خانه‌ی بسیار زیبا هستم.

چون دیگر مجبور نیستم بیرون از منزل کار کنم، همه زندگیم را وقف بزرگترین عشقم که معنویت است کرده‌ام. وقتم را صرف یاری به دیگران می‌کنم تا قوانین توانگری را همان گونه که خود آموخته‌ام بیاموزند.

و چه شادمانی شگفتی! هر روز خدا را شکر می‌کنم که مرا به سوی این کتاب هدایت کرد.

آشنایی بیشتر با قوانین توانگری:

چرا بعضی از مردم با پیروی از قوانین این کتاب، از یک زندگی بخور و نمیر به ثروت و دولت رسیده‌اند؟ نویسنده در این کتاب، چکیده قوانینی را که در طول سالها بر او آشکار شده یکباره در اختیارتان می‌گذارد.

کتاب «چشم دل بگشا» که نخست در سال ۱۹۷۱ نوشته شد، پیامدی بر کتاب «قانون توانگری» است که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ انتشار یافته بود. از سال ۱۹۵۸ که نویسنده در اولین کلاسهای توانگری خود تعلیم می‌داد، همواره شاهد شوروشوق شاگردان برای فراگیری دانش بیشتر درباره این موضوع بود.

امروزه دوره‌ها و کتابهای متعددی، درباره کامیابی یافت می‌شوند، و چه بسا که همه آنها نیز نیکو و موثر باشند. هر دانشی که بتواند به شما کمک کند تا ذهنتان را به روی توانگری بگشایید ارزشمند است.

اما بیشتر این دوره‌ها و کتابها تنها یک چهارم قوانینی را که در این کتاب آمده است دربر می‌گیرند. آنها معمولاً توضیح می‌دهند که نخست باید ذهناً توانگری خود را بیافرینید، که این مطلب در فصل سوم

و چهارم و پنجم این کتاب آمده است.

اما مادامی که نیاموخته باشید چگونه موانع روانی را از ذهنتان بزدایید (که در فصل اول این کتاب شرح داده شده است) یا مادامی که چگونگی پالایش ذهنی و گشودن راه برای تجلی توانگری را نیاموخته باشید (که در فصل دوم این کتاب آمده است) و تا لحظه‌یی که برای همه اینها پایه و اساس معنوی نیافریده باشید (که در فصل ششم این کتاب توضیح داده شده است) صرفاً ایجاد توانگری ذهنی کافی نیست و به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد.

عمل آفرینش توانگری ذهنی، و ثمرات گذاری که به بار می‌آورد شاید برایتان هیجان‌انگیز باشد. اما وقتی ثمرات ناپدید شدند، دیگر بار در نومی‌دی و ناکامی فرو می‌روید و به خود می‌گویید: «این قانون که مؤثر نیست و اثر ماندگاری به جا نمی‌گذارد».

با فراگیری کل قوانین توانگری که در بخش اول و بخش دوم این کتاب آمده است درمی‌یابید که این روند، فرایندی خودبخود است که می‌توانید به آسانی و بارها آن را برانگیزانید، و با شادمانی از ثمراتش بهره‌گیرید.

مثلاً هرگاه احساس می‌کنید که توانگری‌تان کاهش یافته است، درمی‌یابید که دیگر بار باید آگاهانه ذهنتان را بر توانگری بگشایید و مدام تکرار کنید:

«من فرزند دولت‌مند پدری مهربانم. پس دل و جراتش را دارم که

همواره توانگر بمانم.»

آنگاه دیگر بار به قوانین پالایش بازمی‌گردید و از راههای درونی و بیرونی خلاء ایجاد می‌کنید. مثلاً با تهیه فهرست روزانه یا تصاویر و عبارات تأکیدی تازه، نخست ذهناً توانگری خود را می‌آفرینید.

همچنین هر گاه پولی می‌پردازید، از رقم ده که شماره جادویی افزایش است استفاده می‌کنید.

زمانی خواهد رسید که بتوانید به جای ده درصد عشریه، درصد بیشتری از دارایی خود را در راه استعلای معنویت خرج کنید. بسیاری از میلیونرهای کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) و همچنین بسیاری از دولتمندان امروز، ثروت خود را به قانون عشریه می‌یونند.

اگرچه این عشریه را باید به دستی بسپارید که از آن کمک معنوی گرفته‌اید. آنگاه با من همصدا خواهید شد که: «زمان توانگری فرارسیده است»

کاترین پاندر

بخش اول

شیوه های تجلی توانگری

فصل اول

چشم دل بگشا

از هنگامی که کلاس اول دبستان بودم به پیکار با فقر برخاستم. در محله‌ی فقیرنشین در جنوب آمریکا زندگی می‌کردیم. بیشتر همشاگردیهایم هیچگاه نه شکمی سیر غذا خورده بودند و نه هرگز لباس کافی داشتند.

وقتی مادرم پول غذایم را به من می‌داد، آن را به دیگری می‌بخشیدم. از وقتی فهمیدم با این پول چه می‌کنم، غذایم را آماده می‌کرد و به دستم می‌داد. این کار مادرم خیلی خوشحالم می‌کرد؛ چون همچنان می‌توانستم به پیکارم با فقر ادامه بدهم و ساندویچهایم را تکه تکه و میان همکلاسیهایم قسمت کنم.

مادر نمی‌توانست کاری کند که نتوانم غذایم را به دیگران بدهم. اما وقتی شروع کردم به بخشیدن لباسهایم، سرانجام با لحنی تند گفت: «ما نمی‌توانیم لباس همهٔ این محله را تأمین کنیم. البته این زمستان، به یمن وجود تو، این کار را کرده‌ایم. من فقط یک پالتوی دیگر برایت می‌خرم تو هم بهتر است که آن را به کسی نبخشی.»

یک روز سرد زمستان، وقتی از مدرسه به خانه رسیدم، مطیعانه

پالتویم را به تن داشتم، اما پاهایم برهنه بود. کفشها و جورابهایم را بخشیده بودم! سالها به درازا کشید تا آموختم به شیوه‌یی به پیکار با فقر برخیزم که مجبور نباشم غذا و کفش و جوراب خودم را به دیگران بدهم. یکی از سرمایه‌داران خیابان وال استریت برای علاج فقر می‌گوید: «آنچه لازم است پیکار با فقر نیست، فهم نیروهای مولد توانگری است.»

چرا باید چشم دل را بگشاید

نیروهای مولد توانگری، نیروهایی ذهنی و معنوی هستند. برای پیکار ذهنی و معنوی با فقر، نخستین کاری که باید کرد گشودن چشم دل است.

کاملاً تصادفی به این حقیقت عظیم دست یافتم. در شهر بیرمنگهام ایالت آلاباما کشیش بودم که بدترین رکود اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم به سراغ آمریکا آمد.

بیرمنگهام شهری صنعتی است و در آن رکود اقتصادی، وضع کسب و کار آنقدر خراب شد که هزاران نفر بیکار شدند. همه می‌بایست ساعتها توی صف نان می‌ایستادند. همه از افسردگی و زمانه دشوار و تنگدستی سخن می‌گفتند. سرانجام دولت اعلام کرد که این شهر، ناحیه‌یی مصیبت‌زده است و باید از کمکهای ویژه دولت برخوردار شود.

در آن دوران که به محک امتحان گذاشته شده بودیم، جماعت کلیسا از من خواست که هرچه زودتر کلاسی تشکیل بدهم و قوانین ذهنی و معنوی توانگری را به آنها بیاموزم.

چندی نگذشت که به مطلب مهمی پی بردم. اگرچه شاگردان کلاس

به طرزى مایوسانه نیازمند توانگرى بودند، ذهن بیشترشان از این عقیده کهنه و نادرست انباشته بود که توانگر بودن گناه است. حتى از این که به کلاس توانگرى مى آمدند شرمسار بودند و احساس گناه مى کردند.

از آن زمان فهمیده ام که این گرایش ابدأ غیر عادى نیست. بیشتر افرادى که دچار مشکلات مالی هستند، درباره توانگرى مانعى روانى دارند. در گذشته به آنها آموخته اند که فقر فضیلتى روحانى و اخلاقى است حال آن که توانگر بودن نشانه شرارت است. به آنها آموخته اند هر کس که توانگر است حتماً شیاد بوده است، پس باید نسبت به او بدگمان بود. و در هر صورت، او یک «گناهکار» است.

اما فقر که مادر بیشتر مشکلات است، چگونه مى تواند فضیلتى روحانى و اخلاقى شمرده شود؟ اگر فقرى در کار نبود، آیا باز هم نیازى به کمونیسم وجود مى داشت؟

نه تنها جنگ و کمونیسم، که بیماری و جنایت و بزهکاری جوانان و بیسوادی و اعتیاد و اغتشاش و تروریسم، همه زاینده شرایط ناشی از فقر است.

گویی روح آدمی در این عصر روشن بینی، برضد تنگدستی عصیان کرده است، زیرا روح آدمی به شیوه یی شهودی می داند که انسان باید توانگر باشد.

چگونه باید چشم دل را گشود.

با دست کشیدن از این عقیده مضحک که فقر، فضیلتى روحانى و اخلاقى است. حال آن که فقر شرارتى مشترک است. فقر قطعاً گناه است، نه فضیلت.

چارلز فیلمور^۱ در کتابش «توانگری» می‌نویسد:

«آرزوی پدر آسمانی برای ما نعمت بیکران است، نه معیشتی بخور و نمیر. اگر فقیر باشیم نمی‌توانیم شادمان و خوشبخت باشیم. وانگهی، لزومی ندارد که فقیر باشیم. فقیر بودن گناه است.»

این عقیده تازگی ندارد. صدسال پیش، یک کشیش باپتیست به نام دکتر راسل کانول^۲، به علت یک سخنرانی‌اش به نام «کروه‌ها الماس» در همه ایالات متحد آمریکا به اوج شهرت رسید. دکتر کانول در مدت پنجاه سال، با ایراد همان یک سخنرانی در ایالات مختلف آمریکا، نزدیک دوازده میلیون دلار به دست آورد که آن را صرف تأسیس دانشگاه تمپل در فیلادلفیا کرد. به هنگام مطالعه سخنرانی مشهور او می‌توان دریافت که کوشش او بر آن بود تا احساس گناه شونده را درباره توانگر شدن درهم بشکند:

«می‌گویم که باید ثروتمند باشید. ابدأ حق ندارید که فقیر باشید. زیستن و دولتمند نبودن، بداقبالی است. و یک بداقبالی مضاعف، زیرا به همان میزانی که می‌توانید فقیر باشید، می‌توانید غنی هم باشید.»

آنگاه می‌توانید چشم دل خود را به روی توانگری بگشایید که از طریق مطالعه و به کار بستن قوانین توانگری دریابید که نمی‌کوشید خدا را وادارید که چیزی به شما بدهد. همان‌گونه که کتاب مقدس وعده داده است:

«همه چیز از آن شاست.» (رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۲: ۲۱).

در ازل، خدا عالمی غنی آفرید و آنگاه انسانی معنوی خلق کرد

۱ Charles Fillmore

۲ Russell Conwell

و او را در این جهان فراوانی قرار داد تا بر همهٔ اینها مسلط باشد .
تنها کاری که می‌کنید این است که می‌کوشید چشم دلتان را به
روی دریافت میراث بیکرانی بگشایید که از ازل برای شما آفریده شده
و به شخص شما اختصاص داده شده است. برای گشودن چشم دل به
روی این فراوانی، مدام تکرار کنید:

«من فرزند دولت‌مند پدری مهربانم. پس دل و جراتش را دارم که
همواره توانگر باشم!»

بازرگانی بود که برای گشودن چشم دلش به روی توانگری، از
قانون سادهٔ خودش متابعت می‌کرد. هرگاه مردم از او می‌پرسیدند
وضع کسب و کار چگونه است؟ بی‌توجه به اوضاع و شرایط اقتصادی،
پاسخی همواره یکسان داشت: «وضع کسب و کار، عالی و بی‌نظیر
است زیرا از آسمان طلا می‌بارد.» به راستی نیز که گویی وضع او
همواره چنین بود. حتی اگر مردم پیرامونش چیزی دیگر می‌گفتند، او
به توانگری خویش ادامه می‌داد. دوستانش می‌گفتند: «واقعاً غیرقابل
فهم است. به هرچه دست می‌زند طلا می‌شود.»

گزارش آنان که به توانگری رسیده‌اند

در نخستین کلاس توانگری در سال ۱۹۵۸، و در کلاسهای
بیشمار پس از آن، مشاهده کردم که به محض این که مردم درمی‌یابند
که توانگر بودن از نظر معنوی کاری درست است، نه نادرست، گویی
روزنه‌های آسمان بر آنها می‌گشاید!

اخیراً از افرادی که چشم دل خود را بر توانگری گشوده‌اند،
چند نامه برایم رسیده است که در اینجا بعضی از این گزارشها را

درآمد بانویی بازرگان دو برابر شد و پس از ده سال بیوه ماندن، با مردی ثروتمند و مهربان ازدواج کرد و به خوشبختی دلخواهش رسید. بانویی خانه‌دار دریافت که همسرش بخش بزرگی از شرکتی را که در آن کار می‌کرد به میراث برده است.

بانویی دیگر شاهد دو ارتقاء مقام فوری همسرش در شغل مهندسی او شد. همچنین ارثیه‌یی به آنها رسید و خانه‌یی تازه و دو اتوموبیل خریدند. آنگاه توانستند به آرزوی دیرینه‌شان که پذیرفتن چند کودک به فرزندی بود برسند.

استاد دانشگاهی جوان، درجه بالاتری گرفت و در دانشگاهی بزرگتر، مقام بهتر و پردرآمدتری کسب کرد.

کارگری ساده توانست به یک سفر شش هفته‌یی اروپا برود. آموزگاری توانست از مدرسه‌اش که محیطی نامساعد داشت به مدرسه‌یی دلخواه و هماهنگ منتقل شود.

زن و شوهری توانستند بدون پرداخت پیش‌قسط خانه‌تازه‌یی بخرند. فروشنده خانه هشت هزار دلار بیعانه‌یی را که پرداخته بودند به آنها پس داد.

دو فرزند زن و شوهری توانستند بدون پرداخت شهریه، و با گرفتن کمک هزینه دانشجویی وارد دانشگاه شوند.

خانمی که در بنگاه معاملات ملکی کار می‌کرد توانست جواز بگیرد و مستقلاً کار کند.

خانمی به محض این که از کلاس توانگری به خانه برگشت، با این که روز یکشنبه و همه جا تعطیل بود، توانست تلفنی معامله‌یی بزرگ را به انجام برساند. صبح روز بعد نیز از صدی زنگ تلفن بیدار شد و تلفنی معامله بزرگ دیگری صورت گرفت. این کاملاً برخلاف رذاله‌گی معمول

و تلاشهای سخت روزانه او بود.

مردی بازرگان همین که پایش را از کلاس توانگری بیرون گذاشت، یک اسکناس بیست دلاری در خیابان پیدا کرد. نامه‌های بیشماری درباره ارتقاء مقامهای غیرمنتظره و پرداخت معجزه آسای قرضهای کلان نیز دریافت داشته‌ام که لزومی برای ذکر یکایک آنها نمی‌بینم.

همه کسانی که در شکل گرفتن نخستین کتاب نویسنده نقش موثر داشته‌اند به توانگری رسیده‌اند.

هر گاه دریابید که درست در بحبوحه تنگدستی، امکان توانگری هست چشم دلتان را به روی توانگری گشوده‌اید.

چند دهه پیش که نوشتن مقالانی درباره توانگری را آغاز کردم، توی یک اتاق زندگی می‌کردم. احساسم این بود که چقدر احمقم که به دیگران می‌گویم چگونه توانگر شوند، حال آن که خودم در یک اتاق زندگی می‌کنم. اما دریافتم برای این که بتوانم از آن اتاق بیرون بیایم باید دست به کاری بزنم که ذهنم را به روی توانگری بگشاید. سه سال طول کشید تا بتوانم از آن اتاق بیرون بیایم و درخانه‌یی زیبا زندگی کنم. (اگر در آن هنگام، از همه توانینی که در این کتاب آمده‌است با خبر بودم، این بیرون آمدن می‌توانست زودتر پیش بیاید.)

اگر به هنگام رویارویی با فشار تنگدستی، ذهنتان را به روی توانگری بگشایید، در زندگی شما هم می‌تواند دگرگونی‌هایی دلپذیر و شگرف پیش بیاید. این را هنگامی دریافتم که در حال نوشتن نخستین کتابم بودم. نیمی از نوشته‌ام ماشین شده بود که منشی‌ام استعفا داد و به من گفت که با بکار بستن تعالیم کتابم همسرش آنقدر توانگر شده‌است

که دیگر نیازی به این شغل ندارد!

منشی دیگری استخدام کردم تا نیمه باقیمانده کتابم را تایپ کند. هنوز کتابم تمام نشده بود که او هم استعفا داد. به من گفت وقتی این کار را پذیرفت همسرش بیکار بود، اما اکنون در ایالتی دیگر شغلی بی نظیر به او پیشنهاد شده و او نیز مجبور است همراه همسرش به سفر برود. همچنین معتقد بود که آرمانهای این کتاب زندگیش را دگرگون کرده است.

سرانجام، خدمتکارم نیز استعفا داد. البته دستنویس مرا ندیده بود، اما به هنگام نوشتن کتاب، فصل به فصل، قوانین توانگری را برایش توضیح می‌دادم. چون چشم دلش را به روی توانگری گشود، تصمیم گرفت به انجام کاری سرگرم شود که همواره آرزومندش بود، اما دل و جرأتش را نداشت. پس او هم رفته و خیاط شد. البته گفت: «من به عنوان خدمتکار شما استعفا می‌دهم. اما اگر بخواهید می‌توانید مرا به عنوان خیاط خودتان استخدام کنید.» او نیز از آن زمان به بعد توانگر شد.

از دست دادن دو منشی و یک خدمتکار، به هنگام نوشتن یک کتاب حیرت‌انگیز بود. آن‌هم تنها به این دلیل که دل و جرأت به خرج داده و چشم دلشان را به روی توانگری گشوده بودند.

اما ماجرا هنوز ادامه داشت: یک روز کتاب را به دست ویراستار نیویورک می‌دادم. پشت میز تحریرش نشسته و سرگرم واریسی کتابم بود که ویراستار دیگری وارد اتاق شد و پولی را به دستش داد و گفت: «چند وقت پیش این پول را برای ناهارم از تو قرض گرفته بودم و تا همین چند لحظه قبل، به کل آن را فراموش کرده بودم، ویراستارم که هاج و واج مانده بود، از من پرسید: «آیا واقعاً قانون توانگری به همین

سرعت عمل می کند؟»

گزارشی از حروف چین این کتاب

یکی از آخرین گزارشهایی که درباره اقتدار گشودن چشم دل دریافت کرده‌ام، از حروف چین همین کتاب، از کالیفرنیا بوده که نوشته است:

«از این که حروف چین کتاب «چشم دل بگشا» ی شما بوده‌ام به راستی شادمانم. از سطر اول تا سطر آخر کتاب توجهم را به خود جلب کرد. تجربه‌یی که هم از نظر ذهنی، هم از نظر عاطفی، برایم نیکو و شایسته بود.

کتاب «چشم دل بگشا» چشم دلم را به روی حقایقی انکارناپذیر گشود. حقایقی که در آغاز زندگی از بیشتر آنها با خبر بودم. اما بر اثر درگیرهای کار و زندگی روزمره، اهمیت آنها از خاطر من رفته بود.

روزگاری جسورانه به دعا اعتقاد داشتم. اگرچه نمی‌دانستم چگونه به طرز موثر دعایم را کلمه‌بندی و ادا کنم. این را هم نمی‌دانستم که در پایان دعا باید نتیجه دلخواهم را مجسم کنم. این کتاب به شیوه‌یی موجز و دقیق، دیگر بار هنر دعای پویا و موثر را به خاطر من آورده است. همواره در زندگی برای کسب هدایت دعا می‌کردم. اما هرگز نمی‌دانستم که این هدایت می‌تواند از طریق حروف چینی به سراغم بیاید. خواستم این تجربه را با شما که نویسنده این کتاب هستید در میان بگذارم.»

من هم که نویسنده این کتاب هستم خواستم این نامه را با شما که خواننده این کتاب هستید در میان بگذارم.

توصیف توانگری

هنگامی می‌توانید چشم دلتان را به روی توانگری بگشایید که

معنای دقیق و راستین آن را بدانید. میزان آرامش و تندرستی و فراوانی برکت و نعمت در زندگی و جهانتان، میزان توانگری شما را نشان می‌دهد.

توانگری یعنی آرامش ذهن

اخیراً مردی بازرگان برایم نوشت: «به راستی که مطالعه قانون توانگری آسایش خیال می‌آورد. از وقتی که به مطالعه قانون توانگری رو آورده‌ام همسرم دیگر به من نق نمی‌زند و مادرزنم هم پی کار خودش رفته و مرا راحت گذاشته‌است.»

توانگری یعنی هماهنگی

موسیقیدان جوانی که در یکی از کلاسهای توانگری ام شرکت کرده بود چندین ماه بیکار بود. به محض خاتمه کلاس، عالیتترین شغل زندگیش را به دست آورد و برایم نوشت: «کلاس توانگری برایم هدیه‌ی شگفت و زیبا به ارمغان آورد. من از آن رو به این کلاس آمدم که بیکار و نیازمند شغل بودم. در پایان کلاس، می‌درنگ شغل دلخواهم را پیدا کردم. هنگامی که به کار بستن اندیشه توانگرانه را آغاز کردم، با همسرم اختلاف داشتم و جدا از هم زندگی می‌کردیم. اکنون آشتی کرده‌ایم و از همیشه خوشبخت‌تر هستیم. به راستی که توانگری یعنی آرامش و هماهنگی.»

توانگری یعنی تندرستی

شوهری همسرش را به یکی از سخنرانیهام درباره توانگری آورد. دوازده سال بود که این زن از یک بیماری مزمن درد می‌کشید

و داروها موقتاً دردش را تسکین می‌دادند، اما علاجش نمی‌کردند. همین که اثر داروها از بین می‌رفت، درد بازمی‌گشت. آن شب که از سخنرانی به خانه بازمی‌گشتند، زن دریافت که پس از دوازده سال برای نخستین بار، بدون مصرف هیچ مسکن یا دارویی احساس درد نمی‌کند. البته این رویداد متعلق به هشت سال پیش است و درد هرگز بازنگشته است. این زن و شوهر به موفقیت مالی چشمگیری نیز دست یافته‌اند. اما همان شفای جسمانی را توانگری اصلی خود می‌دانند.

توانگری یعنی فراوانی مالی

گاه مردم می‌پندارند «چون توانگری به معنای آرامش و تندرستی است باید مفهومی بیش از پول داشته باشد.» البته این حرف درست است. اما مگر توانگری به معنای پول، چه اشکالی دارد؟

یکی از راههای مهم گشودن چشم دل به روی توانگری، گشودن سنجیده و آگاهانه ذهن به روی این آرمان است که پول، معنوی است و بخشی از میراث معنوی انسان.

کتاب مقدس سرشار از میلیونرهاست!

وقتی دریابید که رهبران معنوی بزرگ کتاب مقدس افرادی توانگر، و بسیاری از آنها واقعاً میلیونر بودند، به شما کمک می‌کند تا ذهنتان را به روی توانگری بگشایید. گویی آنها می‌دانستند که توانگری موهبت و تبرکی معنوی است، و فقر لعنت و نفرین. در نخستین کتاب عهد عتیق، در میان رهبران بزرگ یهود، چهار

میلیونر داریم که عبارتند از: ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف.
 کتاب مقدس به شیوه‌ای روشن و آشکار از ثروت آنها سخن
 می‌گوید. اغلب ابراهیم را پدر قوم یهود می‌دانند، او نیز میلیونر بود.
 کتاب مقدس ندا در می‌دهد که او صاحب مایملک و دارایی کلان بود.
 «و خداوند ابراهیم را در همه چیز برکت داد.» (عهد عتیق، سفر
 پیدایش، ۱:۲۴)

نخستین بار که در یکی از سخنرانی‌هایم گفتم که ابراهیم میلیونر
 بود، یک تگزاسی حیرت‌زده پرسید: «اگر ابراهیم میلیونر بود، چند
 چاه نفت داشت؟»

جواب دادم: «نمی‌دانم، اما پیدا می‌کنم.» وقتی در کتاب
 مقدس به سراغ شرح ثروت ابراهیم رفتم نتوانستم حتی یک چاه نفت پیدا
 کنم. اما به این آیه برخورددم که: «ابراهیم از نظر گاو و گوسفند و نقره
 و طلا بسیار دوتمند بود.» (عهد عتیق، سفر پیدایش، ۲:۱۳)

وقتی در منتهای شادمانی به آن تگزاسی شکاک گزارش دادم که
 ابراهیم گله‌داری ثروتمند بود، آنقدر تحت تأثیر قرار گرفتم که مصراغه
 پافشاری می‌کرد که حتماً گله‌های ابراهیم تگزاسی بوده‌اند. با وجود
 همه اعتراض‌های من، قیافه او در آن سخنرانی بسیار راضی و خندان بود.

کتاب مقدس، کتاب توانگری است

هرگاه دریابید که کتاب مقدس بزرگترین کتابی است که تاکنون
 درباره توانگری نوشته شده است، و از این دیدگاه مطالعه‌اش کنید،
 می‌توانید چشم دلتان را به روی توانگری بگشایید.

کتاب مقدس سرشار از داستان‌هایی درباره فان و ماهی

است. این یکی از شگفت‌ترین نمادهای توانگری است. نان نمایانگر جوهر کائنات است، که با اندیشه‌ها و کلام سرشار از توانگری خود، به آن قالب و شکل می‌بخشیم. ماهی نماد آرمان‌افزایش است.

واژه «طلا» بیش از چهارصد بار در کتاب مقدس آمده است. بین سیصد تا چهارصد هزار وعده در کتاب مقدس وجود دارد، که بسیاری از آنها عملاً وعده‌هایی درباره‌ی توانگری است. (بعضی از متخصصان الهیات مدعی‌اند که وعده‌های توانگری سربه هشت هزار می‌زند.) توجه عیسی به توانگری، در دعای ربانی نشان داده شده است. «نان کفاف ما را امروز به ما بده. و قرضهای ما را ببخش، چنان که ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.» (انجیل متی، ۶: ۱۱) بسیاری از معجزات عیسی، معجزات توانگری بودند و بسیاری از امثال او نیز امثال توانگری.

هنگامی که در آیات ۲۳ و ۲۴ باب نوزدهم انجیل متی می‌خوانیم: «عیسی بدو گفت اگر بخواهی کامل شوی رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت. آنگاه آمده مرا متابعت نما. چون جوان این سخن را شنید دل تنگ شده برفت. زیرا که مال بسیار داشت. عیسی به شاگردان خود گفت هر آینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود. و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.» مراد عیسی اشاره به این نکته بود که حاکم جوان زیر سلطه‌ی مایملک‌اش بود، حال آن که آدمی باید بر دارایی خود حاکم باشد.

آگاهی معنوی از توانگری، این قدرت را به شما می‌دهد تا به جای

این که زیر سلطه دارایی خود درآید، بر دارایی خود مسلط باشید.

توانگری در رشد و کمال آدمی نقشی موثر دارد

هر گاه دریابید که توانگری برای رشد معنوی آدمی ضرورت دارد، زیرا به او این آزادی را می‌دهد تا از نظر معنوی کمال یابد، آسانتر می‌توانید ذهنتان را به روی توانگری بکشاید.

در یک گردهمایی کنار پزشکی متخصص ستون فقرات نشسته بودم. هر دو ما سخنران میهمان بودیم. پزشک به من گفت که بر اثر تجربه‌یسی که در طول سالهای خدمتش داشته، برداشتهای ذهنی و معنوی نسبت به توانگری را بسیار پرمعنا می‌یابد. زیرا این برداشتها سبب شده‌اند که از پزشکی در تلاش معاش، به پزشکی شاد و خوشبخت و دولتمند بدل شود که از خودش کلینیک و شغلی سرشار از موفقیت و رضایت و خانه‌ی زیبا و خانواده‌ی سعادتمند و چند اتومبیل و انواع سرمایه‌گذاریها و داراییها و حتی هواپیمای اختصاصی داشته‌باشد. آنگاه افزود: «اکنون هم پزشک بهتری هستم، هم همسر و پدری شایسته‌تر، هم شهروندی سودمندتر، زیرا توانگرم. حالا فرصت مطالعه حقیقت را دارم و می‌توانم از نظر معنوی به شیوه‌ی شکوفا شوم که پیش از این هرگز نمی‌توانستم.» و اضافه کرد:

«همه باید توانگر شوند، زیرا توانگری به آنها آزادی می‌دهد. توانگری برای رشد و کمال معنوی یک ضرورت است.»

توانگری راستین دارای پایه و اساس معنوی است

با یاد آوری اندرز موسی به یهودیان، می‌توانید چشم دلتان را به روی توانگری بکشاید: «خدای خود را به یاد آر، زیرا اوست که به

تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی. « (عهد عتیق، سفر تثنیه، ۱۸:۸)

این راز اعصار کهن برای حصول توانگری است؛ خدا منشاء رزق و روزی توست. مادامی که با منشاء در ارتباط باشید توانگر خواهید بود. هرگاه از خدا به عنوان تنها منشأ برکت رویتابید و برای توانگری خود به مردمان و اوضاع و شرایط چشم بدوزید دچار مشکلات مالی می شوید. البته مردمان و اوضاع و شرایط می توانند وسایلی باشند تا برکت شما از راه آنها به دستتان برسد. اما خدا تنها منشأ است. آگاهی از این امر سبب می شود تا هرگاه وسایل و راههای کسب روزی عوض شدند ناراحت نشوید و به عذاب نیفتید. در این صورت، به عنوان تنها منشاء هدایت و روزی به خدا چشم می دوزید و می گوئید: «من برای کسب توانگری خود، به انسانها و اوضاع و شرایط متکی نیستم. منشأ توانگری من خداست و هم اکنون از راههای ویژه خودش توانگری برکاتم را به من می رساند.»

سالها پیش که زمانه چنان بود که گویی موهبت و برکت بسته به وجود مرمان و اوضاع و شرایط است، این درس حقیقت را در کتابی خواندم:

«هیچ کس و هیچ چیز در این عالم، هیچ سلسله رویداد و هیچ اوضاع و شرایطی نمی تواند شادمانها و موهبتهای نیکو را از تو بستاند، یا میان تو و برکتهایت فاصله ایجاد کند. شاید فکر کنی که چیزی یا کسی میان تو و مراد دلت ایستاده است، و از آن روست که با ناکامی زندگی می کنی. اما حقیقت ندارد. پس انکارش کن تا احساس آزادی کنی. آنگاه خواهی دید که موهبتهای نیکو به سوی تو شناورند. و آنگاه به روشنی درخواهی یافت که هیچ چیز نمی تواند میان تو و آنچه که از آن

تو مت بایستد.»

آن روزها برای رهایی از این اعتقاد که دیگران نمی گذارند به آرزوهایم برسیم عبارات تأکیدی ویژه‌یی را تکرار می کردم تا یاریم کنند که خدا را تنها منشأ موهبتها و برکاتم بدانم. بعضی از آن عبارات تأکیدی را در اینجا می خوانید:

«به روشنی می بینم که هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند میان من و آنچه که از آن من است بایستد!»

«من این آرمان را که حق من می تواند از من مضایقه شود، در ذهن خودم و در ذهن دیگران نابود می کنم. همه آنچه که شایسته عالیترین خیر و صلاحم است به سراغم می آید، و من با ادراک و بینش روشن حقیقت، به آن خوشامد می گویم.»

«هیچ چیز نمی تواند مغترض موهبتهایم شود. هیچ چیز نمی تواند با موهبتهایم بستیزد. من می توانم کارها و اموری عظیم را به آسانی به انجام برسانم.»

«من از توانگری دیگری ایراد نمی گیرم و انتقاد نمی کنم، به خدا چشم می دوزم و هدایت او را می طلبم و توانگر می شوم.»

«در عشق، رشک و حسد نیست. حقیقت توانگری بخش هم اکنون آزادم می کند.»

«زندگی و درآمد نمی تواند محدود باشد. خدای درونم هم اکنون مرا از هرگونه محدودیت می رهاند. هم اکنون در ذهنم دولتمندم و توانگری ام متجلی می شود.»

«عشق بخشاینده خدا هم اکنون مرا از همه اشتباهات مالی گذشته و اکنونم می رهاند. من در نهایت فرزاندگی و آزادی و شهامت، با آینده روبرو می شوم.»

کتاب مقدس آشکارا نشان می‌دهد مادامی که یهودیان خدا را تنها منشأ برکت خود می‌دانستند و به او چشم می‌دوختند دولت‌مند می‌شدند. اما هرگاه از خدا رو برمی‌تافتند تا برای کسب روزی خود به مردمان و اوضاع و شرایط چشم بدوزند، توانگری خود را از دست می‌دادند، مانند زمان سلیمان که یهودیان از نظر مالی و سیاسی دچار تفرقه و تبعید شدند.

گرایش معنوی گرایشی عملی است

شاید فکر کنید «آیا واقعاً عملی است که به عنوان تنها منشأ برکت و روزی خود به خدا چشم بدوزم؟»
اخیراً پزشکی به من گفت: «با این که خیلی کار می‌کردم توانگر نمی‌شدم، تا این که دریافتم توانگری باید پایه و اساس معنوی داشته باشد.

پس از این که هر روز تکرار کردم که خدا تنها منشأ رزق و روزی من است و لازم نیست برای بهبود وضع مالی و توانگریم به بیماران یا دیگر مردمان متکی باشم، توانستم در مدت هشت ماه کلینیک جدیدی برای بیمارانم بسازم که صد هزار دلار سرمایه‌اش بود.» عکسهای کلینیک جدیدش را نیز نشانم داد. به راستی که زیبا بود.

این آرمان که خدا تنها منشأ توانگری آدمی است و توانگری پایه و اساسی معنوی دارد آرمانی عملی است. هرگاه چشم دلتان را به روی این آرمان رهاننده بگشایید، توانگری شما آغاز خواهد شد.

شاید فکر کنید: «اما من آدمهایی را می‌شناسم که خداشناس و معنوی نیستند و روزبه‌روز هم توانگرتر می‌شوند و خدا را نیز منشأ

رزق و روزی و ثروت خود نمی‌دانند.»

شاید آنها از نظر مالی توانگر باشند، اما به یاد داشته باشید که توانگری راستین، آرامش و تندرستی را نیز در برمی‌گیرد. آیا ذهن آنها آرام و تن آنها نیز سالم است؟

چکیده مطلب

- ۱- توانگری زائیده نیروهای ذهنی و مادی است. برای ایجاد توانگری در زندگیتان باید ذهنتان را به روی توانگری بکشایید.
- ۲- باید از این عقیده که فقر فضیلتی اخلاقی و معنوی است دست بکشید. فقر گناه است، نه تبرک و فضیلت.
- ۳- خدا را وادار نمی‌کنید که چیزی به شما بدهد. تنها ذهنتان را به روی دریافت آن توانگری می‌کشایید که خدا از ازل به شما وعده داده است.
- ۴- هنگامی که دچار تنگدستی هستید، بهترین زمان برای گشودن چشم دلتان به روی توانگری است.
- ۵- میزان آرامش و تندرستی و رفاه مالی زندگیتان، میزان توانگری شما را نشان می‌دهد. این معنای راستین توانگری است.
- ۶- بسیاری از رهبران بزرگ معنوی کتاب مقدس توانگر بودند. کتاب مقدس کتاب توانگری و سرشار از داستانها و وعده‌ها و امثالی شگفت درباره توانگری است.
- ۷- توانگری برای رشد و کمال معنوی ضرورت دارد، زیرا به آدمی این آزادی و مجال را می‌دهد تا بدون دل‌نگرانی درباره امور مالی و درگیرهای زندگی روزمره، متوجه شکوفایی معنوی باشد.

۸- خدا تنها منشأ روزی و برکت شماست، نه مردمان و اوضاع و شرایط، این گرایش که پایه و اساس توانگری معنوی است، گرایشی عملی است و کامیابی مالیتان را تضمین می کند.

فصل دوم

پالایش ذهن برای توانگری

نظافت یا پالایش، نخستین گام برای توانگری است. اگر مردمان جهان از گامهای پالاینده مورد نیاز توانگری باخبر بودند و این گامها را می‌پیمودند و قواعد آن را به کار می‌بستند، می‌توانستند در زندگی خود انقلابی نیکو پدید آورند!

عارفان برای کامیابی، قاعده‌یی مشتمل بر سه گام داشتند:

۱- پالایش یا نظافت

۲- اشراق یا دریافت هدایت برای چگونگی پیشروی.

۳- یگانگی با خدا و موهبت‌های او.

این سه گام کامیابی، در این فصل و فصلهای بعد توضیح داده شده‌اند.

کتاب مقدس سرشار از نمادهای پالایشگر است: ایشار، ترک دنیا، توبه. حتی «دیوارهای فریاد برآورنده» اورشلیم نمایانگر رها کردن هیجانانگیز و عواطف منفی است، که تا رها نشوند توانگری نمی‌تواند تجلی یابد.

یونانیان باستان، آیین‌های پالایش را به جا می‌آوردند. ما نیز

باید آنها را به جا آوریم:

زندگی فرایند پالایش مدام است. اگر بکوشید ذهناً (در اندیشه‌ها و احساساتان) از این فرایند پالایش بگریزید، از موهبت خویش گریخته‌اید زیرا هنوز ذهن و هیجانات و عواطف خود را برای دریافت موهبت دلخواهتان پاک نکرده‌اید.

دکتر اولین آندرهیل^۱ می‌گوید: «فرایند پالایش بخش عظیمی از زندگی معنوی آدمی را تشکیل می‌دهد، و اگر در همین زندگی پالوده نشویم قصور ورزیده‌ایم.»

شیوه پالایش ذهن

باید خودتان را از شر آنچه که نمی‌خواهید خلاص کنید تا برای آنچه می‌خواهید جا بگشایید. جوهر (طلایی که از آسمان می‌بارد یا قدرت ذهن شما) در اوضاع و شرایطی آشفته و درهم و برهم و شلوغ و بی‌نظم، چگونه باید جریانی سیال بیابد؟ جوهر نمی‌تواند بر ذهنی پریشان و هیجان‌زده و سرشار از نفرت و انزجار بیارد.

نخست باید در بیرون و درون خلاء ایجاد کنید. نیروهای مغناطیسی در خلاء می‌توانند به طور کامل انتقال یابند و سرگرم کار شوند. با ایجاد خلاء، مغناطیسی برای جذب موهبت دلخواهتان می‌شوید! من بارها شاهد این واقعیت بوده‌ام.

پالایش بیرونی

خودتان را از شر هرچه که نمی‌خواهید یا لازم ندارید خلاص

کنید. به نظافت و منظم کردن گنجه‌های لباس و کشوه‌های میز تحریر و خانه و اتومبیل و اتاق و دفتر کارتان بپردازید. ایجاد خلاء (بیرون ریختن آنچه که دیگر مورد استفاده یا ضروری نیست) در ذهن نیمه هشیارتان اعتقادی راسخ می‌آفریند که موجب تجلی توانگری عظیمتر و موهبت‌های دلخواه‌تر برای شما می‌شود.

باید از دست کهنه‌ها رها شد تا بتوان برای تازه‌ها جا گشود. ایجاد خلاء، موهبتی است که موانع را از سر راه موهبت‌های دلخواه برمی‌دارد.

خانمی در شیکاگو در یک سخنرانی، در باره قانون خلاء شنید. تصمیم گرفت که روز بعد سرکار نرود و گنجه‌ها و کشوه‌هایش را تمیز کند. به هنگام مرتب کردن گنجه‌ها و کشوها چیزی پیش نیامد. اما وقتی به سراغ منظم کردن کمد لباس‌هایش رفت، توی جیب یکی از پیراهن‌هایش سی دلار پیدا کرد. سی دلاری که به کل فراموش کرده بود!

خانم دیگری برای ایجاد خلاء، به سراغ کتابخانه‌اش رفت تا کتابهایی را که دیگر لازم نداشت دور بریزد، در یکی از کتابها چهل دلار پیدا کرد. چهل دلاری که به کل فراموش کرده بود.

خانم دیگری برای ایجاد خلاء به سراغ گنجه ملحفه‌هایش رفت و همه ملحفه‌های کهنه را بیرون آورد تا دور بریزد. روز بعد، چند ملحفه و روبالشی نو و زیبا هدیه گرفت. اما تا لحظه‌ای که خلاء ایجاد نکرده بود، این هدیه را نمی‌گرفت.

یکی از بی‌همتاترین عبارات تأکیدی که می‌توانید به هنگام ایجاد خلاء تکرار کنید این است:

«اکنون چیزهای پوسیده و اوضاع و شرایط کهنه و روابط فرسوده را

رها می‌کنم. اکنون نظم الهی در من و جهانم استقرار می‌یابد و پایدار می‌ماند.»

تجلی بی‌درنگ توانگری پس از ایجاد خلاء

موسیقیدانی در کالیفرنیا، جنوبی، دربارهٔ قانون خلاء و تأثیر آن در آفرینش توانگری شنید. پس بی‌درنگ به تمیز کردن گنج‌هایش پرداخت. هنوز بیست و چهار ساعت نگذشته بود که سه رویداد پیش آمد:

چون معلم موسیقی مدرسه بود، شغلی برای تابستان نیاز داشت. وقتی سرگرم تمیز کردن گنج‌هایش بود، به فکر افتاد که در کلاسهای تابستانی دانشگاه‌های شهرش موسیقی تدریس کند. فوراً به وکیل‌اش در نیویورک تلفن کرد و او نیز در مدت چند ساعت ترتیبی داد که همهٔ دانشگاه‌های مهم سراسر آمریکا، با پرداخت دستمزدی بسیار چشمگیر، او را برای تدریس در کلاسهای تابستانی خود دعوت کنند. دومین رویداد این بود که یک معلم موسیقی دیگر به او تلفن کرد و گفت: «تعداد شاگردانی که می‌خواهند عصرها و تعطیل آخر هفته به طور خصوصی به آنها موسیقی تعلیم بدهم، بیش از آن است که بتوانم از عهده‌اش برآیم. آیا می‌توانم بعضی از آنها را نزد تو بفرستم؟» این پیشنهاد موجب می‌شد که بتواند بدون بیرون رفتن از خانه، در سراسر سال صاحب شغل دوم و درآمدی مضاعف باشد.

صبح روز بعد، پس از تمیز کردن گنج‌ها، هنگامی که در شاهراهی اتوموبیل می‌راند تا سرکارش برود، دید اتوموبیلی خراب شده و در جاده ایستاده است. معمولاً در این گونه موارد، او با شتاب می‌راند و به روی خودش نمی‌آورد. اما این بار توقف کرد تا ببیند

کمکی از دستش برمی آید یا نه.

راننده اتوموبیل، خانمی بود که لباس سفید پوشیده بود. وقتی اتوموبیل را امتحان کرد، دید فقط موتورش داغ کرده است. آن وقت پیشنهاد کرد که چند دقیقه منتظر شوند و اگر ماشین روشن نشد، خانم را با اتوموبیل خودش به نزدیکترین تعمیرگاه برساند.

آنگاه به لباس سفید خانم نگاه کرد و پرسید: «آیا کار شما کمک در امور منزل است؟» پاسخ خانم مثبت بود. پس با ترس و لرز پرسید: «آیا هیچ روز آزاد هم دارید؟» باز هم پاسخ مثبت بود: «پنج شنبه در میان، آزاد هستم.» پس همانجا آن خانم را برای کمک به همسرش استخدام کرد.

این معلم موسیقی می گفت که ماهها در جستجوی یافتن کمکی برای همسرش، به هر دری زده بود. آنگاه هیجان زده افزود: «اگر تمیز کردن گنجه ها بتواند این قدر معجزه کند، وای از آن روزی که به تمیز کردن گاراژم پردازم!»

اشیاء گرانبهای تازه را نیز رها کنید!

به هنگام ایجاد خلاء، دور انداختن اشیاء ارزان و نیمه ارزان و حتی گرانبهایی که دیگر به دردتان نمی خورند و استفاده چندانی ندارند ضروری است.

روزگاری دو کت و دامن مخمل بسیار زیبا داشتم که چون آنها را از مغازه گران قیمتی خریده بودم، در دست کشیدن از آنها و بخشیدنشان به دیگران تردید داشتم. اما هر بار که در گنجه لباسم را باز می کردم و می دیدم که هنوز آنجا آویزانند، می دانستم که دیگر به دردم نمی خورند و برایم مناسب نیستند.

با این که محصول طراحانی مشهور بودند، سرانجام تصمیم گرفتم که آنها را ببخشم، یک هفته نگذشته بود که از خواهرم نامه‌یی دریافت کردم که نوشته بود: «وقتی به خارج از کشور رفته بودم کت و دامن مخمل بسیار زیبایی خریدم که گرانترین لباسی است که در عمرم داشته‌ام. با این وجود، آن را نمی‌پوشم و امروز آن را برایت پست کردم. امیدوارم که بتوانی آن را در سخنرانیهایت پیوشی.»

باورم نمی‌شد. درست موقعی به دستم رسید که داشتم چمدان سفر بعدی‌ام را می‌بستم. رنگ آن حتی با تالار سخنرانی‌ام، هماهنگی داشت. وانگهی، قیمت آن چندین برابر کت و دامن‌هایی بود که بخشیده بودم.

آن تجربه به من آموخت که انسان با رها کردن یا بخشیدن اشیاء گرانبها، برای دریافت چیزی بسیار زیباتر، آن هم بدون هیچ فشار مالی راه می‌گشاید.

دکتر ارنست ویلسون^۱ می‌گوید: «تنها نباید پلیدی و شر را رها کرد. خیر و نیکویی را نیز باید رها کرد. نیکی که ایستا نیست، پویاست. تکامل می‌یابد و عوض می‌شود. باید بگذاریم که چنین باشد. هنگامی که برای پیشرفت خودمان یا دیگری ضرورت دارد، باید بگذاریم موهبت‌هایی که به آنها خو گرفته‌ایم رها شوند. نباید از اعتماد به قانون بهراسیم. همان قانونی که آن موهبت را آورد، موهبتی عظیمتر را برایمان به ارمغان خواهد آورد. باید مشتاق باشیم که فرشته‌هایمان را رها کنیم، تا فرشته‌هایی بزرگتر در زندگیمان پدیدار شوند. از موهبت خود دست بکشید. به آرامی و ملایمت نگاهش دارید. همواره آماده

باشید که رها و آزادش کنید.»

گاه چیزی تازه را نیز باید رها کرد. آیا پیش نیامده که از سربی صبری چیزی خریده و بعداً متوجه شده باشید که لازمش ندارید. و به دردتان نمی‌خورد؟ در این صورت، به جای این که خودتان را ملامت کنید که چرا عجولانه خرید کرده‌اید، آن را پس بدهید یا دور بیندازید. وقتی ره‌ایش کنید، برای دریافت چیزی سودمندتر راه می‌کشاید.

یک بار شتابزده پیراهن شبی خریدم که بعداً فهمیدم به دردم نمی‌خورد. به محض این که آن را به کسی بخشیدم که از دریافتش خوشحال شد، فروشنده‌یی که معمولاً از او خرید می‌کنم به من تلفن کرد و گفت: «چند لباس شب برای ما رسیده که انگار برای شما دوخته شده‌اند!» فوراً به مغازه او رفتم و دیدم یکی از لباسها چقدر شبیه پیراهنی است که بخشیدم. منتها این لباس بسیار زیباتر بود و برای من نیز تناسب و هماهنگی بیشتری داشت.

اخیراً مردی بازرگان به من گفت: «رها کردن چیزهای غیرسودمند نیز بسیار مؤثر است. مدتها مرضی دست‌ازسرم برنمی‌داشت. یک روز تصمیم گرفتم که با بیرون انداختن داروهایم خلاء ایجاد کنم. از آن روز به بعد، دچار هیچ حمله‌یی نشده‌ام.»

پالایش از طریق نظم

با ایجاد نظم در یکایک جزئیات زندگیتان، می‌توانید ذهن خود را پالایید و چشم دلتان را به روی توانگری بکشاید. خدا نظم و ترتیب رویدادها را به هم نمی‌زند. بعکس، گویی پیشرفت بعدی را آنقدر متوقف نگاه می‌دارد تا در وضع موجود یا

حال ذهنی کنونی شخص، نظم برقرار شود.

اتوموبیل دانشجویی به اتوموبیل استاد دانشگاهش خورده بود. شرکت بیمهٔ ماشین دانشجوی پاسنکو نبود و غرامت لازم را نمی‌پرداخت. دو ماه می‌شد که این مسأله به درازا کشیده بود. ناگهان استاد دانشگاه دریافت که نظم الهی را نطلبیده است. به محض این که آرام شد و هر روز به مراقبه نشست و نظم الهی را طلبید، از شرکت بیمه دعوتنامه‌یی به دستش رسید و غرامت لازم به او پرداخت شد.

امرسون به جای نظم الهی، از «نظم متعالی» سخن به میان آورده و گفته است: «آدمی باید خودش را شادمانه به آغوش نظم متعالی پرتاب کند.» یکی از بهترین عبارات تأکیدی برای انجام این کار، تکرار روزانه عبارت زیر است:

«من از نظم الهی سرشارم. من اکنون در نظم متعالی قرار دارم.»

هرگاه امور زندگیتان ناهماهنگ و بی‌نظم به نظر می‌رسد، مثل دیوانه‌ها سراسیمه اینسو و آنسو نپرید تا از راههای بیرونی به کارهایتان سروسامان بدهید، یا بکوشید دیگران را عوض کنید و به آنها نظم و ترتیب بیشتری را بیاموزید. به جای این کار، به خاطر بیاورید که بی‌نظمی نخست در خودتان است. اگر بتوانید اندیشه‌ها و احساسات خود را منظم کنید، مردم و اوضاع و شرایط و جهان پیرامونتان نیز به شیوه‌یی منظم‌تر به شما پاسخ خواهد گفت.

دو خانم در بارانی شدیدتوی یک اتوموبیل نشسته بودند و یکی از آنها مشغول رانندگی بود. دیگری فوراً به خاطر آورد که نظم الهی بطلبد. پس بی‌درنگ سرگرم تکرار عبارات تأکیدی شد. چند ثانیه نگذشته بود که مه برخاست و باران بند آمد و در هوایی صاف و روشن به رانندگی ادامه دادند.

مدام تکرار کنید: «هر دم و بازدم زندگیم سرشار از نظم الهی است. من آرام و متوازنم: لبریز از آرامش و تعادل.»

تهیه فهرست از آنچه که باید حذف شود

با تهیه فهرست از آنچه که باید از زندگیتان حذف شود، می‌توانید ذهنتان را پالایید و چشم دلتان را به روی توانگری بگشایید. سالها بود که از آنچه که می‌خواستم در زندگیم پدیدار شود، فهرستی تهیه می‌کردم. اما همیشه مشکلی داشتم که دست از سرم برنمی‌داشت و نمی‌توانستم علتش را بفهمم. تا این که در کتابچه کوچکی خواندم که نخست باید از آنچه که نمی‌خواهید در زندگیتان وجود داشته باشد فهرستی تهیه کنید، آنگاه به سراغ تهیه فهرست از چیزهایی بروید که می‌خواهید در زندگیتان پدیدار شوند.

من نیز این توصیه را به کار بستم و موثر واقع شد. به راستی عجیب بود که چگونه آن مشکلی که دست از سرم برنمی‌داشت - پس از سالها پیکار با آن - بی‌درنگ از صحنه زندگیم ناپدید شد. هرچند باید دل و جرات به خرج بدهیم و مشکلی را که می‌خواهیم از زندگی خود حذف کنیم بنویسیم.

پالایش درونی از طریق رهایی

عمل حذف، عملی دوگانه است: حذف اشتباه و خطا، و گسترش نیکی و موهبت. حذف چیزی از زندگی همواره نشانه آن است که چیزی بهتر در راه است؛ پس از نوشتن چیزی که می‌خواهید از زندگیتان حذف کنید، شایسته است که ندا در دهید:

«من رها و اعتماد می‌کنم.»

هر گاه جویای ثمره‌ی هستید و هنوز به آن نرسیده‌اید، معمولاً در ذهن و تن و امور یا روابطتان چیزی هست که باید از آن دست بکشید و رها یا حذف کنید. مادامی که فرایند حذف را به تعویق اندازید، ثمرات دلخواهتان را به تعویق انداخته‌اید.

هر مرحله از زندگی مستلزم دست کشیدن است. هر پیشرفت به معنای طرد یا پشت سر گذاشتن چیزی کهنه است. در نتیجه، حذف نه تنها چیزی از شما نمی‌گیرد، بلکه چیزی به شما می‌دهد!

مردی بازرگان در دترویت با دودلی از من پرسید: «آخر ذهن ناهشیارم از کجا می‌داند که چه چیز را باید حذف کند؟ شاید اشتباهاً چیزی را که نباید حذف بشود حذف کند.»

ذهن نیمه هشیار چیزی نمی‌داند، این هشیاری برتر یا ذهن الهی آدمی است که می‌داند چه چیز را باید حذف کند، و از طریق فعالیت‌های هشیار و نیمه هشیار ذهن انسان سرگرم کار می‌شود تا آنچه را که باید از جهانتان حذف شود، به درستی حذف کند. البته برای انجام این حذف باید از آگاهی یا ذهن الهی خود خواسته باشید که چنین کند.

بهترین عبارت تأکیدی برای حذف، تکرار روزانه عبارت زیر است: خدای درونم اقتدار رهایی‌بخش من است. خدای درونم قدرتی است که آزاد می‌کند. خدای درونم هم اکنون مرا از هرگونه نفرت و انزجار یا دل‌بستگی و وابستگی به انسانها و مکانها و اشیاء یا موضوعات گذشته و اکنون می‌رهاند. من اکنون همه چیز و همه کس گذشته و اکنون را که دیگر جزیی از طرح الهی زندگیم نیستند رها می‌کنم. خدای درونم هم اکنون جای راستین و مردمان راستین و توانگری راستین مرا متجلی می‌سازد.»

روزگاری که به طور کلی از زندگیم ناراضی بودم، عبارات

تأکیدی ویژه‌ رهایی را تکرار می‌کردم، اگرچه نمی‌دانستم کدام چیزها باید رها شوند. چندی نگذشت که به من پیشنهاد شد در یک مجتمع در آپارتمانی بسیار زیبا زندگی کنم که همواره آرزویش را در سر می‌پروراندم. این اسباب‌کشی موجب رها کردن اثاثیه کهنه‌یی شد که می‌خواستم به نحوی از دست آنها و اثری که روی من می‌گذاشتند خلاص شوم. محیط تازه زندگی، به زندگیم رنگی تازه بخشید. اگرچه خودم از نیاز به این تغییر بی‌خبر بودم، ذهن الهی آن را می‌دانست و زمانی که عبارات تأکیدی ویژه‌ رهایی را تکرار می‌کردم، آن را به وجود آورد. خرد الهی همواره می‌داند چه باید بکند، و اگر آن را بخوانیم پاسخ مثبت می‌دهد.

پالایش زندگی

اگر می‌خواهید چشم دلتان را به روی توانگری بگشایید، در کنار تمیز کردن گنج‌ها باید زندگیتان را نیز پاک کنید.

اگر می‌خواهید به توانگری برسید و شفا بیابید و دعاهایتان مستجاب بشوند، باید از هر جهت زندگیتان را تمیز و پاک کنید.

اگر مدام به انجام کارهایی سرگرمید که می‌دانید از چشم خدا و انسان ناشایسته است، تکرار روزانه عبارات تأکیدی و طلب موهبت و حمایت و برکت و هدایت و شفا تماماً بیهوده است.

نخست که آدمی اقتدار اندیشه را می‌آموزد، می‌پندارد که می‌تواند از این اقتدار بهره‌جویی تا دیگران را به کارهای دلخواهش وادارد. می‌کوشد به ضرب عبارات تأکیدی به زندگی دلخواهش برسد. حتی شاید به ثمراتی گذرا نیز دست یابد. اما این ثمرات موقتی هستند، مگر این که بر پایه‌ی درست و الهی و استوار بنا شده باشند.

بیوه زنی که پس از مرگ همسرش، برای فرار از تنهایی، زندگی عاطفی نابسامانی داشت، سرانجام دریافت که اگر قصد ازدواج مجدد دارد باید زندگی را از هر جهت پاک و تمیز کند. شش ماه پالایش زندگی عاطفی اش به درازا کشید. اما پس از فرایند پالایش، دوران آرام اعتماد و توکل به خدا از راه رسید. یکسال نگذشته بود که با مردی مهربان و وفادار آشنا شد و با او ازدواج کرد و خانه و کاشانه‌ی خوشبخت به وجود آورد. اگر به معاشرتهای پیشین خود ادامه داده بود اصلاً با این مرد آشنا نمی‌شد.

این حقیقت دارد که خدا (قانون الهی) پیشرفت بعدی را متوقف نگاه می‌دارد تا نخست در وضعیت کنونی نظم برقرار شود. این زن به اثبات رساند که حذف عملی دو گانه است. وقتی خطا را از زندگی خود بیرون راند، موهبت خویش را گستراند.

برای رهایی از روابط غیر ضروری ندا در دهید:

«خدای درونم اکنون مرا از هر چیز و هر کس که دیگر جزئی از طرح الهی زندگی نیست می‌رهاند. اکنون هر چیز و هر کس که دیگر جزئی از طرح الهی زندگی نیست، مرا رها می‌کند. خدای درونم هم اکنون طرح الهی زندگی را آشکار و شکوفا می‌سازد!»

پالایش ذهن از طریق عفو و بخشایش

به کار بستن عفو و بخشایش، بهترین راه برای گشودن دل به روی توانگری است. بسیاری از افراد، با وجود کوشش مدام نمی‌توانند همواره توانگر بمانند زیرا کینه به دل می‌گیرند و نسبت به دیگران از احساساتی منفی چون خصومت و عداوت سرشارند. آنها باید بدانند که تا به عمل عفو و بخشایش نپردازند، توانگری به سراغشان نمی‌آید.

واژه بخشایش به معنای «دست کشیدن و رها کردن» است. بخشایش عملی بیرونی و ناخوشایند و مستلزم پوزش و ابراز تأسف نیست. بخشایش، عملی درونی و خوشایند است که به شما آرامش می‌بخشد تا با خودتان و دیگران در صلح و صفا و آشتی باشید.

مرهم عفو و بخشایش کیهانی را از هستی خویش دریغ نورزید. هر روز آرام بنشینید و عبارات تأکیدی زیر را تکرار کنید. این به شما آرام جان می‌بخشد و هیجانانگیز و عواطف و ذهنتان را از هر احساس منفی که چون مانعی بر سر راه موهبت شما ایستاده است پاک می‌کند.

«هر آنچه را که آزارم داده است عفو می‌کنم. در درون و برون، همه چیز و همه کس را عفو می‌کنم. همه چیزهای گذشته و حال و آینده را می‌بخشم. هر چیز و هر کس را که در گذشته و اکنون نیازمند بخشایش است می‌بخشم. همه را به شیوه‌ی مثبت عفو می‌کنم. من آزادم و دیگران نیز آزادند. اکنون همه چیز میان من و دیگران پاک شده و تا ابد نیز پاک خواهد ماند.»

ثمرات معجزه آسای عفو و بخشایش

آموزگار مدرسه‌ی دچار ناراحتی اعصاب شد. پس از درمان و اجازه‌ی بازگشت به کار، مدیر مدرسه گفت دیگر نمی‌تواند در مدرسه او تدریس کند. این زن چند فرزند آماده‌ی ورود به دانشگاه داشت. خودش و همسرش به خانه‌ی بزرگتر و یک اتوموبیل دیگر نیاز داشتند. در نتیجه، روی حقوق ماهانه‌ی زن حساب می‌کردند.

وقتی زن درباره‌ی قدرت توانگری بخش عفو و بخشایش شنید، دریافت که نسبت به رییس مدرسه سرشار از نفرت است. اندیشید شاید این انزجار چون مانعی بر سر راه توانگری او ایستاده است. پس یک

روز عصر با دوستی نشست و عبارات تأکیدی زیر را تکرار کرد:

«خدای درونم اقتدار بخشاینده من است و همه را عفو می‌کند. خدای درونم مرا از نفرت و انزجار می‌رهاند و خودم و دیگران را آزاد می‌کند.»

چندی نگذشت که فهمید رییس مدرسه برای مدت یک سال به خارج از کشور سفر می‌کند. رییس جدید مدرسه با روی باز او را استخدام کرد.

وقتی نسبت به کسی یا چیزی نفرت می‌ورزید، هیجانانگیز درونتان شما را به آن شخص یا آن چیز یا آن اوضاع و شرایط متصل می‌کند. اتصال از حلقه‌های پولادین محکمتر است. عفو و بخشایش تنها راه گشودن این اتصال و کسب رهایی و آزادی است.

مردی بازرگان می‌بایست برای شرکت در کنفرانس مهمی به شهری دیگر پرواز می‌کرد. چون هوا خراب بود پرواز تأخیر داشت. وقتی به یاد آورد که نفرت راه موهبت آدمی را می‌بندد، به خاطر آورد که در راه که به سوی فرودگاه می‌آمد دلش نسبت به یکی از رقبا سرشار از کینه و انزجار بود. پس به اتاق انتظار فرودگاه رفت و آرام گوشه‌یی نشست و در دلش تکرار کرد:

«در معنویت، جایی برای رقابت وجود ندارد. پس میان ما رقابتی نیست. عشق بخشاینده خدا هرگونه احساس ناخوشایند را میان ما نابود می‌کند تا هر دو از این لحظه تا ابد آزاد و توانگر باشیم.»

چندی نگذشت که اعلام کردند که هوا صاف شده و هواپیما آماده پرواز است. پس به موقع به مقصد رسید. گویی نفرت و انزجارش نسبت به رقیب، او را در فرودگاه نگاه داشته بود تا نخست آن شخص را ببخشد و عفو کند.

چون معنای واژه «عفو و بخشایش» تنها «دست کشیدن و

رها کردن» است، بهترین راه برای بخشیدن این است که از هر گونه اندیشه منفی نسبت به آن اشخاص، و همچنین هر گونه تماس با آنها دست بکشید.

عفو و بخشایش فرایندی مداوم است

عفو و بخشایش فرایندی مداوم است. هر گاه مانعی بر سر راه موهبت می ایستد می پرسیم: «خدایا چه کسی را باید ببخشم؟ کدام تجربه یا اوضاع و شرایط را باید عفو کنم؟» انسان آگاه از تأثیر عفو و بخشایش، و انسانی که همه کس و همه چیز و همه اوضاع و شرایط را می بخشد، علی رغم هر چه که دیگران بگویند یا بکنند، می تواند هر مسأله‌یی را حل کند و هر مانعی را از سر راه بردارد.

بانویی که در یک سخنرانی دربارهٔ اثر عفو و بخشایش شنیده بود، کلام لازم را بر زبان آورد و همسرش را که ده سال پیش او را ترک کرده بود بخشید. ده سال بود که کوچکترین خبری از او نداشت. اما بیست و چهار ساعت از بخشایش او نگذشته بود که همسر از راه دور تلفن کرد و خواست که به دیدارش بیاید.

یکی از مشاوران مشهور ازدواج می گوید که زناشویی مستلزم عفو و بخشایش بسیار است. می توانیم این جمله را به این صورت برگردانیم که زندگی شیرین و دلپذیر مستلزم عفو و بخشایش فراوان است.

خانمی بازرگان پس از شنیدن یک سخنرانی دربارهٔ عفو و بخشایش گفت: «چه احساس نیکو و دلپذیری دارم. همهٔ کسانی را که می شناختم بخشیدم.» اما توصیهٔ سخنران این بود که شنوندگان هر روز عبارات تأکیدی ویژهٔ عفو و بخشایش را تکرار کنند. زیرا عفو و بخشایش فرایندی مداوم است. چند هفته بعد، خانم بازرگان بازگشت و

گفت: «عفو و بخشایش روزانه را به کار بستم و احساس وحشتناکی دارم. چون اصلاً نمی‌دانستم که از این همه آدم متنفرم!»

اگر مردم هر روز عبارات تأکیدی ویژه عفو و بخشایش را تکرار می‌کردند و واقعاً آن را به کار می‌بستند، کسب و کار بیشتر پزشکها و روانپزشکها و روانشناسها و متخصصان خدمات اجتماعی و شرکتهای بیمه را تعطیل می‌کردند. زیرا خود به خود سالم و توانگر می‌شدند.

شیوه طلب عفو و بخشایش دیگران

وقتی تکرار می‌کنید که دیگران را می‌بخشاید، این را نیز تکرار کنید که دیگران هم شما را می‌بخشند. زیرا ذهن نیمه هشیار آنها، خواه خودشان آگاه باشند و خواه نه، مشتاقانه می‌خواهد که شما را ببخشند. همه می‌خواهند که از شر هیجانات و احساسات منفی خلاص شوند، حتی اگر ذهن هشیارشان از این واقعیت بی‌خبر باشد.

برای دیگران بگویید: «خدای درونت مرا می‌بخشد و آزاد می‌کند. همه چیز میان ما از اکنون تا ابد پاک و صاف شده است.»

مادری با دختر نوجوانش مشاجره‌ی بی‌سخت داشت. دختر هم خانه را ترک کرد. مادر از نظر عاطفی از دخترش دست کشید و هر روز تکرار کرد که دخترش احساس ناخوشایندی را که میان آنها وجود داشته بخشیده است. چندی گذشت و بهبودی پیش نیامد. اما مادر همچنان به تکرار عبارات تأکیدی‌اش ادامه داد و سرانجام رابطه آنها نزدیکتر و صمیمانه‌تر شد، منتها همراه با احساس احترامی ژرفتر نسبت به آزادی یکدیگر.

نزدیک یک سال پیش، در مراقبه‌های صبحگاهی‌ام نام یکی از همکارانم که احساس خوشایندی نسبت به او نداشتم به ذهنم می‌آمد.

چند ماه پیش، اجرای پروژه‌یی را به او پیشنهاد کرده بودم که او نپذیرفته بود و بالاچار آن را کنار گذاشته بودم. هر روز صبح به هنگام دعا نام او همچنان به خاطر می‌آمد. هرچه می‌کوشیدم فکر او را کنار بزنم و فراموش کنم، باز به ذهنم می‌آمد و آزارم می‌داد.

سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید می‌بایست او را می‌بخشیدم. اگرچه کینه‌یی از او به دل نداشتم، وقتی عبارات تأکیدی ویژه عفو و بخشایش را تکرار کردم چیزی پیش نیامد. اما وقتی شروع به تکرار این عبارت کردم که او نیز مرا بخشیده است، دیدم که احساس ناخوشایند از بین رفته است. پس از سه چهار روز متوجه شدم که کوچکترین گله‌یی از او ندارم. چند هفته بعد، خودش با من تماس گرفت و پیشنهاد کرد که پروژه چند ماه پیش را به انجام برسانیم. به انجامش نیز رساندیم و یکی از موفق‌ترین پروژه‌هایم از آب درآمد.

شیوه دادوستد رهایی عاطفی

یکی از بهترین قوانین این است که دشمنانتان را ببخشید و دوستانتان را آزاد بگذارید. افرادی را که از آنها نفرت و انزجار دارید ببخشید. اما کسانی را که دوستشان دارید رها کنید.

دست از سر عزیزانتان بردارید و بگذارید پی کار خودشان بروند. شاید این همان چیزی باشد که مشتاق انجامش نباشید. شاید احساس کنید که آنها به تشویق و حمایت و کمک و تفاهم شما نیازمندند. اما وقتی می‌خواهید با ایجاد حس تملک به آنها کمک کنید، آنها زیر فشارهای شما آنقدر فرسوده می‌شوند که دیگر نمی‌توانند آزادانه دوستتان بدارند. در این صورت، تنها حاصل این رابطه مشکلاتی است که میان شما به وجود خواهد آمد.

به یاد داشته باشید که از طریق رهایی عاطفی، هرگز چیزی را که حق الهی شماست از دست نمی‌دهید. بعکس، اجازه می‌دهید موهبت شما به شیوه‌ی عظیمتر متجلی شود.

افراد سلطه‌جو و تملک‌گرا صاحب انواع و اقسام مشکلاتند. اشخاصی هم که اجازه می‌دهند دیگران بر آنها سلطه بیابند، دارای انواع و اقسام مشکلات هستند. دادوستد آزادی برای رهایی از شر تملک و تسلط، راهی ساده دارد. این عبارت را تکرار کنید که:

«خدای درونم اکنون مرا از هر گونه وابستگی و دلبستگی به افراد و مکانها و اشیاء و موضوعات گذشته یا اکنون می‌رهاند. خدای درونم اکنون قدرت رهایی بخش من است.»

برای این که دیگران به شما وابسته نشوند تکرار کنید:

«خدای درونت اکنون تو را از وابستگی و دلبستگی به افراد و مکانها و اشیاء و موضوعات گذشته یا اکنون می‌رهاند. خدای درونت اکنون قدرت رهایی بخش توست.»

روزگاری که به افراد یا اوضاع و شرایطی وابسته بودم، عبارات تأکیدی بالا را تکرار کردم و چندی نگذشت که خود را در محیطی تازه و دلپذیر، و رها از خاطرات و اشیاء گذشته یافتم. چند نفر بی‌درنگ از زندگیم بیرون رفتند و موهبت دلخواه خود را در جایی دیگر یافتند. انسانها و مکانها و رویدادها به عبارات تأکیدی رهایی‌ام به شیوه‌ی مثبت پاسخ گفتند.

شخص تملک‌طلب معمولاً جوهر اندیشه‌ها و احساساتش را بر زندگی دیگری می‌باراند و خودش را از نظر عاطفی و جسمانی خالی می‌کند. علائق عاطفی نیرومند ناشی از حس تملک معمولاً علت عمده بسیاری از مشکلات مالی و تندرستی و اجتماعی است.

اغلب تکرار کنید: «من هم اکنون از هر کس و هر چه که دیگر جزیی از طرح الهی زند گیم نیست دست می کشم و دست می شویم. هم اکنون هر کس و هر چیز که دیگر جزیی از طرح الهی زند گیم نیست از من دست می کشد و دست می شوید.»

بیست سال بود که بانویی از همسرش طلاق گرفته و مشتاق ازدواج مجدد بود و احساس می کرد که مرد رویاهایش را یافته است. اما مرد پیشنهاد ازدواج نمی کرد. زن چند سال صبورانه انتظار کشید. سرانجام روزی مشکل خود را با دوستی در میان گذاشت. دوستش گفت: «حتماً در مورد گذشته‌ات چیزی هست که باید بخشیده و رها شود.» آنگاه دوستش درباره همسر سابقش از او پرسید. زن گفت: «من تمام بلاهایی را که او سرم آورده بخشیده‌ام. وانگهی او دوباره ازدواج کرده است، اگرچه هر گاه نام من در حضور او بر زبان آید ناراحت می شود.»

دوست گفت: «شاید مشکل همین جاست. بیا با هم تکرار کنیم که او نیز تو را برای ابد بخشیده و رها کرده است.»

این دو زن آرام نشستند و نام همسر پیشین را بر زبان آوردند و گفتند: «خدای درونت مرا می بخشد و برای ابد رها می کند.»

چندی نگذشته بود که بیگانه‌یی برای بازرسی به اداره اش آمد و به او علاقمند شد و مدام برایش گل و شیرینی می فرستاد. مرد رویاهایش که از این تازه وارد خوشش نیامده بود فوراً تقاضای ازدواج کرد و با هم پیوند زناشویی بستند. اما تازمانی که کلام ویژه بخشایش و رهایی را بر زبان نیاورده بود، هیچ یک از این رویدادها پیش نیامده بود.

شیوه رهایی از وضعیت دشوار

برای حل مشکلات یا رهایی از اوضاع و شرایطی که نمی‌توانید از

شر آنها خلاص شوید تکرار کنید:

«من این وضعیت (یا این افراد) را رها می‌کنم و هم اکنون آن (آنها) را به دست آگاهی الهی می‌سپرم. اکنون از سر آن دست برمی‌دارم و می‌گذارم که برای ابد از سر راهم کنار برود.»

یک بار که هفته‌ها بود که هرچه تقلا می‌کردم چند نفر دست از سرم برنمی‌داشتند، کلام بالا را بر زبان آوردم و آنها را به دست آگاهی الهی (که ساحت معجزه‌است) سپردم. این کار برای نخستین بار به من آرامش کامل داد. و مشکل من بی‌درنگ و به شیوه‌ی حل شد که حتی تصورش را هم نمی‌کردم.

بانویی سرگرم اسباب‌کشی بود و به خدمتکاری نیاز داشت تا در بسته‌بندی اثاثیه و اسباب‌کشی به او کمک کند. به هر دری که زده بود نتوانسته بود کسی را پیدا کند. یک روز بعد از ظهر که از بسته‌بندی اسبابها خسته‌شده بود گفت: «خدایا این بسته‌بندیها و اسباب‌کشی را به دست تو می‌سپرم. خودم به تنهایی از عهده‌انجامش برنمی‌آیم. پس یا و همه اینها را از دستم بگیر و کمک کن.» آنگاه از فرط خستگی از بسته‌بندی دست کشید و به خواب رفت. یک ساعت نگذشته بود که از زنگ تلفن بیدار شد. صدای پای تلفن می‌گفت: «من مری خدمتکار سابق شما هستم. همان که دو سال پیش در خانه‌تان کار می‌کرد. فکر کردم شاید باز هم به کارم نیاز داشته‌باشید. اگر بخواهید همین حالا هم می‌توانم بیایم.»

یکی گفته: «زندگی را هر جور بگیری، همان جور پیش می‌اد.

اگر به خدا توکل کنی آسان است، اگر نه دشوار.»

اگر هر روز عفو و بخشایش را به کاربندید و از وابستگی به اشخاص و مکانها و اشیاء و اوضاع رهایی بطلبید، حتماً جاده‌ی دریافت

موهبت‌های خود را صاف خواهید کرد.

پس اغلب ندا دردهید، «من هم اکنون در میان روابط درست، افراد درست، و اوضاع و شرایط درست قرار دارم.»
خانمی همسرش بیمار بود، دو تا از دخترهایش گرفتار اختلافات زناشویی بودند و خودش هم دست به گریبان مشکلات مالی. سرانجام از پا افتاد و گفت: «اکنون همه این مشکلات را به دست خدا می‌سپارم. خودم قادر به حل هیچ کدام از آنها نیستم.» چند روز نگذشته بود که هم پول از راه رسید، هم همسرش شفا یافت. پس از چند ماه، اختلاف زناشویی دخترهایش نیز برطرف شد.

شفای ناشی از رهایی

خانمی بازرگان که از مرضی نامعلوم درد می‌کشید به یک سخنرانی درباره توانگری رفت. در کف پایش دردی داشت که پزشکان از تشخیص آن عاجز مانده و گفته بودند بهتر است به جای جراحی صبر کند شاید خودبه‌خود برطرف شود.

در طول سخنرانی توجهش به قدرت شفا بخش رهایی معطوف شد. پس تصمیم گرفت که درد پا و بیماریش را به دست خدا بسپارد. نیمه شب از درد پا بیدار شد. دید که پوست پایش شکاف برداشته و خون و چرک از آن بیرون می‌آید. احساس کرد که از شر درد خلاص شده است. خودش پایش را پانسمان کرد و از چند ساعت بعد توانست به آسانی راه برود. به زبان آوردن کلام رهایی برایش شفا و رهایی راستین آورد.

چکیده مطلب

۱- نظافت یا پالایش نخستین گام توانگری است. بدون پالایش ذهنی و عاطفی، نمی‌توان در عالم محسوس به توانگری پایدار و رضایت‌بخش رسید.

۲- بری تجلی توانگری راستین، باید خودتان را از شر آنچه که نمی‌خواهید خلاص کنید تا برای آنچه که می‌خواهید جا بگشاید.

۳- برای کسب توانگری، نخست باید خلاء ایجاد کنید. با تمیز کردن گنج‌ها و کمدها و کسوها و پرونده‌ها و میز تحریر و آشپزخانه و انبار و گاراژ و اتاقها و غیره... در ذهن نیمه‌هشیارتان اعتقادی راسخ ایجاد می‌کنید که موجب نظافت و نظم و ترتیب زندگیتان می‌شود و برایتان توانگری می‌آفریند.

۴- در کنار ایجاد خلاء و بیرون ریختن آنچه که لازم ندارید و نظم و ترتیب چیزها باید مدام عبارت «نظم الهی» را تکرار کنید. باید هر روز آرام در گوشه‌ی خلوت بنشینید و در دل‌تان تکرار کنید: «من از نظم الهی سرشارم، زندگی و جهانم اکنون از نظم الهی سرشار است!»

۵- از چیزها و اوضاع و شرایط و حتی افرادی که می‌خواهید از

زندگیتان - خواه عالم محسوس و خواه عالم نامحسوس - حذف کنید فهرستی تهیه بینید . چیست؟

۶- همراه با تمیز کردن گنجه‌ها و کمدها، زندگیتان را نیز از هر جهت پاک و تمیز کنید. اگر می‌خواهید که به راستی توانگر شوید، در هیچ گوشه از زندگیتان نباید مسأله‌یی وجود داشته باشد که بخواهید آن را از چشم دیگران مخفی و پنهان نگاه دارید.

۷- دیگران را ببخشید و عفو کنید. عفو و بخشایش آسانتر از آن است که می‌پندارید. اگر عبارات تأکیدی ویرۀ عفو و بخشایش را بر زبان آورید، در انجام آن موفق می‌شوید.

۸- ندا در دهید که دیگران شما را می‌بخشند. رهن نیمه هشیار آنها مشتاق عفو و بخشایش شما است.

۹- آنگاه که دشمنانتان را می‌بخشید، دوستان خود را رها کنید و آزاد بگذارید. هرگز با رهایی عاطفی چیزی را از دست نمی‌دهید. بعکس، برای تجلی موهبت‌های عظیم راه می‌گشایید، آن هم بدون حس تملک یا سلطه‌جویی و وابستگی و دلبستگی.

۱۰- ندا در دهید که دیگران - شما را می‌بخشند. به زبان آوردن کلام رهایی، حس تملک و فیدوبند را از سر راه برمی‌دارد تا سیمای الهی آن وضعیت رخ بنماید و انسانها به آزادی و اوضاع و شرایط به رهایی برسند.

۱۱- اوضاع و شرایط و مشکلاتی را که قادر به حل آنها نبوده‌اید رها کنید. این رهایی معمولاً موجب ایجاد راه‌حلهای نهایی و فوری آنها می‌شود.

فصل سوم

آفرینش توانگری ذهنی از طریق نوشتن

یک بار که در نیواورلئان دربارهٔ این موضوع که «می‌توانید صاحب همه چیز باشید» سخنرانی می‌کردم. سخنرانیم تازه شروع شده بود که مردی بازرگان سراسیمه وارد شد و نفس نفس زنان به دربان نالار گفت: «امیدوارم خیلی دیر نکرده باشم. چون خودم را به اینجا رسانده‌ام تا صاحب همه چیز باشم!»

برای این که بتوانید صاحب همه چیز باشید، نخست باید موهبت خود را در ذهنتان بیافرینید. تخمین زده‌اند که نودوهشت درصد از موفقیت مربوط به آماده‌سازی ذهنی و دو درصد مربوط به اعمال و اقدامات بیرونی است. عیسی مسیح باید پیش از غذا دادن به پنج‌هزار نفر، آمادگی ذهنی بسیار ایجاد کرده باشد. زیرانخست از آنها خواست که بر زمین بنشینند و به آسمان چشم بدوزند و نخست سپاس بگزارند.

برای این که نخست توانگری خود را در ذهنتان بیافرینید، سه راه اصلی وجود دارد که عبارتند از:

- ۱- از طریق نوشتن.
- ۲- از طریق تصاویر.

۳- از طریق کلام.

چند دهه پیش که نوشتن درباره توانگری را آغاز کردم، من و پسر من در یک اتاق زندگی می کردیم. اگر از طریق نوشتن و تصاویر و تکرار عبارات تأکیدی، نخست ذهناً توانگری خود را نیافریده بودیم شاید هنوز هم در همان اتاق زندگی می کردیم.

در همان زمان که در آن اتاق زندگی می کردیم، این سه راه آفرینش توانگری ذهنی را آموختم. وقتی من و پسر من این روشها را به کار بستیم موثر واقع شدند. به این دلیل تصمیم گرفتیم که آنها را در نوشته هایم بگنجانم.

به جای چشم دوختن به مردم و اوضاع و شرایط، این فنون ساده توانگری را به کار بندید تا نخست در ذهنتان توانگری خویش را بیافرینید. آنگاه توانگری شما از عرصه ذهنی به عرصه عینی خواهد آمد و به صورت ثمرات دلخواهتان متجلی خواهد شد.

چند سال بود که من و پسر من در همان یک اتاق زندگی می کردیم که توسط کلیسایی که برایش خدمت می کردم در اختیارمان گذاشته شده بود. هیئت مدیره کلیسا از این که آن اتاق را در اختیارمان گذاشته بودند بسیار خرسند بودند. اما ظاهراً وضع مالیشان اجازه نمی داد که ساختمان کامل و بهتری را به ما اختصاص بدهند. البته این یک اتاق نیز پاسخگوی نیازهای ما نبود. چندین بار با ترس و لرز این مسأله را به آنها گوشزد کرده بودم. اما پاسخ آنها همیشه یکسان بود: کلیسا بودجه کافی برای این کار در اختیار ندارد.

سرانجام این فکر به ذهنم خطور کرد که: «چرا خودت کاری نمی کنی؟ چرا نخست توانگری ات را ذهناً نمی آفرینی؟»

آن وقت بود که من و پسر من توانم تصمیم گرفتیم که هر روز

بنشینیم و از طریق نوشتن و تصاویر و تکرار عبارات تأکیدی، آنچه را که می‌خواستیم- عمارتی کامل از جانب کلیسا- ذهناً بیافرینیم.

پس از تهیه فهرستی از خواسته‌ها و چسباندن تصاویر دلخواه بر نقشه گنج، هر روز این عبارت را تکرار کردیم که:

«ما درخانه‌یی بسیار زیبا و مناسب که از جوهر غنی خدا ساخته شده زندگی می‌کنیم.»

رویداد جالب توجهی پیش آمد. مردی وارد کلیسا شد و گفت ارثیه‌یی به او تعلق گرفته که علاقمند است عشریه‌اش را به این کلیسا بپردازد.

پرسیدم: «مبلغ عشریه چقدر است؟»

پاسخ داد: «هشت هزار دلار»

جواب دادم: «عالی است. این هم پیش قسط خانه جدید ما»

چند روز نگذشته بود که خانه‌یی بسیار زیبا در بهترین ناحیه شهر به ما اختصاص داده شد و فوراً به آنجا اسباب‌کشی کردیم. خانه‌یی با اثاثیه‌یی نو و مبلمانی تازه، و پاداشی سزاوار برای همه دعا‌های ما. سروکله خانم خدمتکاری هم پیدا شد که اصرار داشت برای ما کار کند. چند مقاله‌ام را خوانده و علاقمند شده بود که بیشتر درباره توانگری بیاموزد.

به راستی که معجزه بود زیرا آن روزها وضع مالی‌م اجازه نمی‌داد که خدمتکار استخدام کنم. همان‌طور که پیش‌بینی کرده بود، این خدمت برایش خوش‌یمن و مبارک بود. تماس نزدیک با اندیشه توانگر، کار خودش را کرد. در یکی از فصلهای پیشین هم گفتم که یک روز خدمتکارم استعفا داد تا به سراغ کاری برود که یک عمر آرزویش را در سر پرورانده بود. خیاط و طراح مد شد و هنوز نیز

کارش پر رونق است.

علت آفرینش ذهنی توانگری

اما چرا نخست باید ذهناً توانگری خود را آفرید؟ زیرا انسان موجودی معنوی و ذهنی است، و زندگی بیرونی او تجلی زندگی درونی اوست.

خدا پدری مهربان و منشأ توانگری شماست. همان پدری که جوهر کائنات (همان طلایی که از آسمان می بارد) را آفریده است. این بر شماست که به این جوهر شکل دلخواهتان را ببخشید و توانگری خود را بیافرینید.

شما می توانید بر جوهر غنی کائنات تسلط یابید!

می توانید با اندیشه ها و کلام و اعمال قطعی و روشن و معین و سنجیده و آگاهانه خود، این جوهر را به شکل دلخواهتان در آورید.

اگر اندیشه شما درباره توانگری قطعی و معین و روشن باشد، توانگری نیز با شما به صورت قطعی و معین و روشن رفتار خواهد کرد.

اگر نیروی اندیشه خود را بر آرمان فراوانی متمرکز کنید - علی رغم هرچه که دیگران بگویند یا بکنند - شما صاحب وفور برکت و نعمت خواهید شد.

از طریق نوشتن و تجسم تصاویر و تکرار عبارات تأکیدی، اندیشه ها و کلام و اعمالتان سرگرم کار می شوند تا از راههایی شادی بخش و سازنده، شما را توانگر کنند.

هم اکنون بنشینید و با تهیه فهرست از موهبت هایی که می خواهید در زندگیتان تجربه کنید، نسبت به توانگری رفتاری قطعی و معین و روشن داشته باشید.

اما کورتیس هاپکینز^۱، آموزگار بزرگ این قرن می گوید:
 «هر روز سر ساعت معین بنشینید و آنچه را که موهبتی بزرگ
 می دانید بنویسید. با انجام این کار به کنه حقیقت پی می برید و ثمراتی
 نیکو می آفرینید.»

دکتر امت فاکس^۲، یکی از آموزگاران بزرگ ماوراءالطبیعه
 می گوید که از طریق نوشتن موهبت‌های دلخواه می توانید زندگیتان را
 دگرگون کنید.

در خاطر نگاه دارید که اگر هدفی معین نداشته باشید، قربانی
 اوضاع و شرایط می شوید. اگر آرزوهایتان قطعی و روشن نباشد،
 زیر سلطه شخصیت اطرافیان قرار می گیرید. راه غلبه بر مشکلات این
 است که از طریق نوشتن، برای خودتان هدفی تعیین کنید.

آیا هرگز در زندگیتان پیش آمده که شخصی سلطه جو که دقیقاً
 می دانسته چه می خواهد، شما را به انجام کار دلخواهش وادارد؟ برای
 من پیش آمده!

پسرم معمولاً به دقت می دانسته که چه می خواهد. یک بار که از
 پنجره به دو اتوموبیل شکاری خودمان که دم در پارک شده بودند نگاه
 می کردم دریافتم که هر دو اتوموبیل ثمره آرزوی قطعی و روشن پسرم
 بودند، نه آرزوی خودم. داشتن این اتوموبیل یا آن اتوموبیل هرگز
 برای من فرقی نمی کرد. اما برای او، مثل هر پسر دیگر، خیلی فرق
 می کرد. از این رو، نه تنها خودش، که من هم اتوموبیل موردعلاقه او را
 می راندم!

این را نیز به خاطر آورید که:

1 Emma Curtis Hopkins

2 Dr. Emmet Fox

اگر ندانید که چه می‌خواهید و هدفی معین نداشته باشید، ذهنتان اوضاع و شرایطی آشفته به بار می‌آورد. به همین دلیل زندگی افراد فعلی‌پذیر سرشار از آشفتگی است.

اگر به اندازه کافی بر روی یک هدف تمرکز کنید، حتماً آن را به دست می‌آورید. همواره در ذهنتان هدفی معین داشته باشید و آن را بر روی کاغذ بیاورید. هرگز بی‌هدف اینسو و آن سو پرمه نزنید، مگر این که بخواهید در حیاط خانه‌تان دو اتوموبیل شکاری داشته باشید!

دلیل این که باید خواسته‌تان روشن و قطعی باشد این است که ریشه‌واژه آرزو (desire) به معنای «از آن پدر» است. این خواست پدر است که ملکوت را به شما عطا کند، و این باید خواست شما باشد که اینجا و اکنون ملکوت را دریافت کنید.

اما چگونه می‌توانید مطمئن شوید که آرزوهایتان از آن پدر است؟

اگر آرزوهایتان آرزوهایی سطحی باشند، می‌آیند و می‌روند. اما آرزوهای ژرف و ریشه‌داری که در هر اوضاع و شرایطی پابرجا می‌مانند، به راستی که از آن پدر هستند. این آرزوها الهی‌اند و باید به طرزی سازنده عیان و بیان شوند. آرزوهای الهی را نباید به شیوه‌یی مخرب سرکوب کرد.

آرزو، خداست که می‌کوشد موهبتی عظیمتر را به شما عطا کند! چشم دلتان را بگشایید تا دریافتش کنید. پس با نوشتن آرزوهایتان، آنها را قطعی و روشن کنید تا به طور قطعی و روشن برایتان متجلی شوند.

انتخاب، واژه‌ی دارای قدرت مغناطیسی است

انتخاب، بی‌ثمر نیست. ذهنتان همواره آنچه را که انتخاب

می کنید به بار می آورد.

در نوشتن آرزوها، اقتداری شگرف هست. وقتی خواسته های روشن و قطعی خود را بر روی کاغذ می آورید، موانع - خواه از عرصه های مریی و خواه از عرصه های نامریی زندگی - برمی خیزند. اقتدار کلام مکتوب شما به ساحت اثیر پرمی کشد تا از طریق مردمان و موقعیتها و رویدادها سرگرم کار شود و راه تجلی موهبت دلخواهتان را بگشاید.

هنرمندی یک تابلوی رنگ و روغن کشیده بود که با این که ماهها در نمایشگاه مانده بود، هنوز به فروش نرفته بود. یادش افتاد که در فهرست خواسته هایش آن را نیز بنویسد که این تابلوی رنگ و روغن به سرعت، و به قیمت دلخواهش به فروش می رسد. ۱۱ اکتبر این خواسته را نوشت و ۱۳ اکتبر از راه دور تلفنی به او شد که در یکی از شهرهای نزدیک نمایشگاهی برپا می شود و می خواهند که از او هم چند تابلو بگذارند. او نیز بی درنگ تابلوی رنگ و روغن را فرستاد و به محض گشایش نمایشگاه، به قیمت دلخواهش به فروش رسید.

روانشناسان می گویند که بیشتر چیزها حاصل انتخاب است. انتخاب، بی ثمر نیست. اگرچه بر شماست که آن چیزی را انتخاب کنید که به راستی می خواهید.

پس از این که فنون توانگری را در کتابم «قانون توانگری» نوشتم، مردی بازرگان برای قدردانی از این فنون برایم نوشت که شرکتی بزرگ از او خواست که برای نود و دو تن از زبده ترین مدیرانش، کلاس موفقیت بگذارد. البته برای تشکیل این کلاس دستمزد قابل توجهی نیز به او پرداخت می شد.

در این دوره، از مدیران خواست که آنچه را که می خواستند در زندگی تجربه کنند. به روی کاغذ بیاورند. نتایج گزارش شده چنین بود:

« معجزه پیش آمد . همه کسانی که دارای مشکلات سلامت بودند شفا یافتند . حتی بیمارهای به اصطلاح «علاج ناپذیر» درمان شد . بجز دو تن از مدیران که به توانگری تصورناپذیری رسیدند ، مابقی مدیران ارتقاء مقام و اضافه حقوق سالانه‌ی مابین دو هزار تا بیست هزار دلار گرفتند . » همه مشکلات تندرستی و توانگری و ذهنی آنها از طریق نوشتن خواسته‌ها برطرف شد .

روانشناسی فقر

اخیراً یکی از خوانندگان کتابهایم که روانشناس است گفت فقرا آنقدر درگیر مشکلات کنونی خود هستند که از قبل نقشه نمی‌کشند و برنامه‌ریزی و حتی فکر و تأمل نمی‌کنند . ضمناً نسبت به توانگران سرشار از کینه و عداوت و خصومت هستند و به دولتمندان یا کسانی که در زندگی موفق هستند رشک می‌ورزند .

زندگی شما چگونه است؟ آیا شما هم آنقدر درگیر مشکلات گذشته و اکنون هستید که وقتی را به نقشه کشیدن و برنامه‌ریزی برای چیزهای بهتر اختصاص نمی‌دهید؟

آیا شما نیز نسبت به اطرافیان و آشنایانی که موفق هستند رشک می‌ورزید و نسبت به آنها احساس خصومت یا از آنها انتقاد می‌کنید؟ آیا سخنی ناشی از نامهربانی درباره آنها به زبان آورده‌اید؟ وقتی دعای کسی مستجاب می‌شود یا شخصی به آرزویش می‌رسد ، چه احساسی به شما دست می‌دهد یا چه واکنشی از خود نشان می‌دهید؟ آیا تاب تحمل آن را دارید؟

گاه مورد امتحان و آزمون قرار می‌گیریم . گاه گویی موهبت دلخواه‌مان نخست به سراغ یک‌یک افراد پیرامون ما می‌رود . اگر

بتوانیم صادقانه برکت و موهبت دیگران را بستاییم و به جای رشک و حسد و انتقاد، شادمانه خدا را شکر کنیم؛ آنوقت می‌توانیم مطمئن باشیم که همان برکتها و موهبتها (و حتی بسی عظیمتر از آنها) به سراغ خودمان نیز خواهد آمد.

اما اگر از آنها ایراد بگیریم و انتقاد کنیم، یا اگر نسبت به آنها رشک بوزیم و احساس خصومت کنیم، در امتحان مردود شده‌ایم و نگذاشته‌ایم که آن برکتها و موهبتها به سراغمان بیایند.

از رشک پرهیزید!

برای غلبه بر احساس رشک و حسد و خصومت، مدام در دلتان تکرار کنید: «عشق رشک نمی‌ورزد. حقیقت توانگری بخش آزادم کرده است تا دولت‌مند شوم.»

هرگاه می‌بینید موهبتها به سراغ دیگران می‌روند، این حقیقت بزرگ را به یاد آورید که: هرچه موهبت‌ایتان دیرتر به سراغتان بیاید عظیمتر خواهند بود. پس چرا باید به موهبت دیگری رشک ورزید؟ بعکس، هرگاه برای دیگری موهبتی پیش می‌آید، نشانه آن است که همان موهبت یا موهبتی بزرگتر می‌تواند برای شما نیز پیش بیاید.

تنها کاری که باید بکنید این است که بنشینید و فهرست خود را تهیه کنید. به خواسته‌های راستین خود بیندیشید. وقتی برای اطرافیان موهبتی پیش می‌آید، نشانه آن است که موهبت شما نزدیک است. از طریق نوشتن می‌توانید آن را به سوی خود بکشانید و موجب تجلی بی‌درنگ خواسته‌تان بشوید.

مردی بازرگان برای نوشتن:

«تهیه فهرست از خواسته‌ها چقدر موثر است. من با تهیه این

فهرست، بی‌درنگ موفق شدم و به همه آرزوهایی که نوشته بودم رسیدم. مثلاً یکی از آنها بازنشستگی زودتر از موعد بود تا بتوانم سخنران بشوم. اکنون برای بازرگانان سخنرانی می‌کنم و برای هر سخنرانی ۲۵۰ دلار دستمزد می‌گیرم.

این را هم نوشتم که می‌خواهم درآمد کافی و مناسب داشته باشم تا رفاه زندگیم کاهش نیابد. پس از تهیه فهرست، بی‌درنگ صاحب یک اتوموبیل گران‌قیمت مناسب برای سفر، یک دوربین عالی فیلمبرداری، و بسیاری چیزهای دیگر شدم که حتی تصورش را نیز نمی‌کردم. اکنون می‌دانم که خدا می‌خواهد که صاحب همه چیز باشیم. همه چیزهایی که دوست داریم و زندگی ما را در این دنیا شکوفاتر می‌سازد.

ضرورت معنوی فن نوشتن

شاید فکر کنید ضرورت معنوی فن به این سادگی چیست؟ روح آدمی برای تعادل باید هم به درون بنگرد، هم به بیرون. به همین دلیل جسم گرفته‌اید و به زمین آمده‌اید. اگر نه، شما موجودی معنوی هستید، و از طریق ذهن به کنش می‌پردازید.

هیچ چیز رقت‌انگیزتر از دیدن انسانهای گمراهی نیست که می‌پندارند آنقدر «پیشرفته» یا «معنوی» هستند که برای تجلی موهبت‌های زندگی، نیازی به راه‌های درست عملی ندارند. چنین افرادی گیج و آشفته‌اند و از انواع و اقسام مشکلات غیرلازم رنج می‌کشند، زیرا از تعادل بی‌بهره‌اند.

چرا دل و جرأت به خرج نمی‌دهید و این کار ساده را در پیش نمی‌گیرید؟ آرام گوشه‌ی بنشینید و فهرست خود را تهیه کنید. آرزوهای راستین خودتان را بنویسید. نه آنچه را که دیگری فکر

می‌کند برایتان خوب است و باید داشته‌باشید. به هنگام تهیه فهرست از خواسته‌ها، تنها در رضایت خودتان بکوشید، نه در جلب رضایت دیگران. همواره این را به یاد داشته‌باشید: «بالاترین و نزدیکترین» هرچه خواسته‌شما والاتر باشد، نزدیکتر است!

نگذارید احدی فهرست خواسته‌هایتان را ببیند. این رازی است میان شما و خدایی که در باطن شما خانه دارد.

از این طریق است که به جای سرکوب کردن آرزوهایی که از آن‌پدرو است، به شیوه‌ی سازنده آنها را عیان و بیان می‌کنید.

تهیه فهرست، ذهن و زندگیتان را پاک و روشن می‌کند. اخیراً سه چیز را که می‌خواستم در زندگی تجربه کنم نوشتم: شش ماه بعد که به فهرستم بازگشتم حیرت کردم که چگونه آنها به این آسانی انجام پذیرفته بودند.

نخستین خواسته‌ی که در فهرستم نوشته‌بودم و مهمتر از همه بود برآورده شده بود. دومین خواسته‌ام انجام‌پذیرفته بود. رویدادها نیز نشان داده بودند که زمان انجام آن آرزو اکنون نیست. از این رو، با خیال آسوده آن را کنار گذاشته‌بودم تا در زمان درست به آن بیندیشم. وقتی سومین خواسته‌ام را خواندم دیدم که از مدتها پیش، دیگر آن را نمی‌خواستم و نظرم درباره‌اش عوض شده بود، در نتیجه، آن هم به وقوع نپیوسته بود.

آزمون کارآیی این فن

برای امتحان این شیوه، نخست باید آن را به طور روزانه بیازمایید. مدیر جوان یک شرکت بیمه برایم نوشت:

«من از تهیه فهرست پیشنهادی شما معجزه‌ها دیدم. میزان فروشم به

یک میلیون دلار در سال رسید و عضو مهمترین باشگاه این کشور شده‌ام. اکنون می‌خواهم فهرست دیگری تهیه کنم و بنویسم که می‌خواهم سال آینده در آدمم به دو میلیون دلار برسد.»

به او پیشنهاد کردم که هر روز صبح یک ساعت زودتر از منشی‌اش به دفترش برود و تا تلفن‌ها شروع به زنگ زدن نکرده‌اند، آرام بنشیند و فهرست خواسته‌ها یا کارهایی را که در آن روز باید به انجام برساند بنویسد.

فهرستش را نیز با این عبارت آغاز کند:

«قدرت کامیابی بخش خدا، به یکایک ثانیه‌های امروزم برکت

می‌دهد تا هم اکنون و همین‌جا به عالیترین ثمرات نیکو برسم.»

هفته بعد به من تلفن کرد و گفت: «واقعاً عالی و موثر بود. نمی‌توانم باور کنم که هفته گذشته این همه کار را با این همه آرامش و به این آسانی و راحتی به انجام رسانده‌ام. تنها در یک روز صد هزار دلار فروش داشتم. تازه بزرگترین فروش همه عمرم قرار است هفته آینده انجام بگیرد. فکر می‌کنم همین امسال به خواسته سال آینده‌ام که فروش دو میلیون دلار در سال بود برسم.»

آنوقت برنامه پنج سال آینده‌اش را برایم گفتم که قصد دارد هر سال یک میلیون دلار به فروش سال قبل بیفزاید، و به این منظور باید کارمندان بیشتری را استخدام کند.

به او پیشنهاد کردم که برای انجام این کار، تخته یا مقوای بزرگی تهیه و یک نقشه گنج همراه با تصاویر و کلمات مناسب درست کند و در اتاق خوابش بگذارد تا به محض بیدار شدن بتواند در سکوت و آرامش صبحگاهی به آن نگاه کند. او نیز این کار را کرد و با سرعتی شگرف به سوی توانگری دلخواهش رفت.

آمادگی برای خرم ن ثمرات

پس از تهیه فهرست، هر روز به سراغش بروید تا آرزوهایی را که نمی‌خواهید از آن حذف کنید. انعطاف‌پذیر و آماده هرگونه انطباق جدید باشید. این فهرستی ثابت نیست. مشتاق باشید تا در صورت لزوم آن را عوض کنید.

بتر است که سه فهرست تهیه کنید:

- ۱- آنچه را که می‌خواهید از زندگیتان حذف کنید.
- ۲- آنچه که می‌خواهید در زندگیتان تجربه کنید، یا آنچه را که می‌خواهید در زندگیتان متجلی شود.
- ۳- آنچه که مورد قدردانی و سپاس شماست و از بابت آن شاکر هستید.

پس از تهیه این سه فهرست، سؤالهای زیر را از خود پرسید:

- ۱) آیا این آرزوها بر حق و قانونی هستند؟
- آیا اگر این آرزوها برآورده شوند، موجب آزار و رنج کسی نمی‌شوند؟
- ۲) آیا این آرزوها از نظر عاطفی برای من درست و مناسب هستند؟

آیا از نظر عاطفی آمادگی پذیرش آنها را دارم؟

- ۳) آیا مشتاقم که مسئولیت ناشی از تجلی آنها را بپذیرم؟
 - ۴) از چه چیز دست می‌کشم تا برای تجلی آنها جا بگشایم؟
- به یاد داشته باشید که امرمون می‌گوید: «طبق قانون جبران، در ازاء هرچه که به دست می‌آورید چیزی را از دست می‌دهید.»
- هر مرحله از زندگی مستلزم دست کشیدن از چیزی است. هر پیشرفت به معنای طرد یا ترک کردن و گذشتن از چیزی کهنه است.

مادری مشتاق بود که پسر سی ساله اش عروسی کند. اگرچه پسرش تحصیلکرده و توانگر بود، نقص عضو داشت، پسر بی درنگ با دختر رؤیاهایش که به نقص عضو او اهمیت نمی داد آشنا شد.

اما دختر رویاها قبلاً ازدواج کرده بود و چند فرزند داشت. مادر این مسأله را پیش بینی نکرده و در فهرستش نگنجانده بود. ضمناً از نظر عاطفی آماده پذیرش این واقعیت نبود. سالها با پسرش زندگی کرده و به او خو گرفته بود و نمی خواست از مصاحبت و کمکهای مالی پسرش جدا بشود.

وقتی پی برد که اگر پسرش عروسی کند چه بر سرش می آید، همه فهرستهایش را پاره کرد. اما دیر شده بود. چون پسرش تصمیم گرفته بود که ازدواج کند.

این مادر هرگز نمی توانست موفقیت بی درنگ فهرستهایش را ببخشد. اما فراموش کرده بود که حذف در همین موارد سودمند است. زیرا حذف نه تنها چیزی از شما نمی گیرد، بلکه چیزی به شما می دهد؛ البته اگر بگذارید و اجازه بدهید. متأسفانه آن مادر هرگز به خودش اجازه آزمون این تجربه را نداد.

بودا می گوید که همه انسانها آزادند، و هرکس با انتخابی که می کند سرنوشتش را می آفریند. آدمی باید مشتاقانه عواقب انتخابهایش را بپذیرد.

اخیراً به فهرست خودم نگاه می کردم. فهرستی ماه به ماه، از ده سال پیش تا اکنون، همه در یک دفتر، پی بردم که همه خواسته هایم انجام پذیرفته بودند. شاید نه به شیوه یی که خودم پیش بینی کرده بودم. اما مهم این است که همه انجام یافته بودند. بعضی از آنها به شیوه یی بسیار شگفت پیش آمده بودند.

پس از تکمیل فهرست خود ، در پایان آن بنویسید :
«خدا یا ، این آرزو یا چیزی بهتر برآ ورده شود . بگذار نیکی و
برکت بیکرانت تجلی یابد .»
یا بنویسید :

« اکنون این فهرست را به اراده متعال آگاهی الهی می سپرم .»
این کار ، راه تجلی والاترین موهبت شما را می گشاید .

چکیده مطلب

- ۱- از طریق نوشتن می‌توانید توانگری خود را نخست در ذهنتان بیافرینید .
- ۲- دلیل این که باید خواسته‌تان را بنویسید این است که اگر بی‌هدف باشید ، قربانی اوضاع و شرایط ناخواسته می‌شوید .
- ۳- روانشناسی فقر نشان می‌دهد که فقرا از این فن استفاده نمی‌کنند .
- ۴- فقرا معمولاً به کسانی که در زندگی موفق هستند رشک می‌ورزند و احساس خصومت می‌کنند .
- ۵- آیا شما نیز به اطرافیان و آشنایانی که موفق هستند رشک می‌ورزید و احساس خصومت می‌کنید ؟
- ۶- اگر بتوانید موهبت‌های دیگران را بستابید و خدا را شکر کنید ، برای تجلی همان موهبت‌ها - یا حتی موهبتی عظیمتر - در زندگی خودتان راه می‌گشایید .
- ۷- خواسته‌های خودتان را بنویسید ، نه آنچه را که یک نفر دیگر می‌خواهد شما داشته باشید .
- ۸- خردمندانه این است که سه فهرست تهیه کنید : آنچه که می‌خواهید از زندگیتان حذف کنید ؛ آنچه که می‌خواهید در زندگی خود متجلی

- سازید؛ و آنچه که از بهر آن شاگرد و سپاسگزار هستید .
- ۹- این سؤالها را از خود بپرسید: آیا این آرزوها از سلامت معنوی برخوردارند؟ آیا این آرزوها از نظر عاطفی برای من درست و مناسب هستند؟ آیا مشتاقم که مسئولیت ناشی از برآورده شدن این آرزوها را بپذیرم؟ از چه دست می‌کشم تا برای تجلی آنها جا بگشایم؟
- ۱۰- پس از تهیه فهرست، درباره آن با احدی حرف نزنید، برای فهرست خود برکت و لطف الهی بطلبید و آن را به دست مهربان خدا بسپارید .
- ۱۱- با این کار، به جای عمل مخرب سرکوب کردن آرزوهایی که از آن پدر است، آنها را به طرزی سازنده بیان و عیان می‌کنید .

فصل چهارم

آفرینش توانگری ذهنی از طریق تصاویر

دومین راه آفرینش توانگری ذهنی، از طریق تصاویر است. اکنون روانشناسان قدرت تجسم ذهن را کشف کرده‌اند و می‌گویند تخیل بزرگترین نیروی ذهن است.

با این حال، استفاده از اقتدار تصاویر، هنری تازه نیست. انسان پیش از تاریخ، بر دیوارهای غار خود تصاویر خوراکی را که امید داشت فراعننگ آورد حفاری می‌کرد. او باور داشت که اگر به این تصاویر بنگرد، قدرتی نامرئی این خوراکیها را به صورت شکار یا ماهی یا طیور در اختیارش می‌گذارد.

بعدها، مصریان کهن از اقتدار تصاویر و تجسم ذهن بهره جستند و گورهای خود را نقش کردند. به محض این که کودک در دربار زاییده می‌شد، نقاشی گور او نیز آغاز می‌شد. بر دیوارهای آن گور، تصاویر زندگی را از آغاز تا پایان نقش می‌کردند. تصاویر، همه تجربه‌هایی را که نوزاد می‌توانست در طول زندگی آرزو کند: از پیروزی در جنگها گرفته تا نیکبختی و شادمانی و سرافرازی را دربرمی‌گرفت. مصریان بر این باور بودند که این تصاویر سبب می‌شوند

تا این تجربه‌ها در زندگی کودک زاییده در دربار متجلی گردد. دو هزار و چهارصد سال پیش، در دوران عصر طلایی یونان، یونانیان با فرهنگ از این قانون ذهنی بهره می‌جستند و پیرامون مادران آینده، تصاویر و مجسمه‌های زیبا می‌گذاشتند تا کودک آن‌ها به دنیا نیامده، از تصاویر ذهنی مادران خود سلامت و زیبایی بستانند. روانشناسان و متخصصان پیش از تولد، اکنون دیگر بار در حال اکتشاف این فن هستند.

اقتدار تصاویر

به جای پیکار با مشکلات، از طریق تصاویر، راه‌هایی از آنها را بگشایید.

اقتدار تصاویر در این است که اندیشه‌تان را به جای «من هرگز نمی‌توانم صاحب آن بشوم.» یا «این برای من پیش نمی‌آید.» به امید و انتظار و اعتقاد معطوف می‌کند تا ذهنتان موهبت دلخواهتان را بپذیرد و بگوید: «من می‌توانم صاحب آن بشوم و می‌شوم.» یا «این می‌تواند برای من پیش بیاید و پیش هم می‌آید.»

در فصل پیش، درباره‌ی جوهر کائنات (یا طلایی که از آسمان می‌بارد) که منتظر است تا از طریق اندیشه‌ها و کلام و اعمالمان به آن شکل بخشیم سخن گفتیم.

ما از طریق تصاویر، به این جوهر شکل می‌دهیم و آن را به صورت ثمرات معین و محسوس درمی‌آوریم.

از طریق تصاویر می‌توانیم به تجلی موهبت دلخواهمان سرعت بخشیم! کلی بافها نمی‌توانند ثمرات دلخواهشان را بیافرینند، زیرا فاقد جوهر و اقتدارند. امیدهای گنگ و مبهم و هدفهای نامشخص، ذهن را

موجب نمی‌کند. حال آن‌که تصویر روشن موهبت دلخواه، انسانها و مکانها و رویدادها را به کار و امی دارد تا برای تجلی آرزوهایمان همکاری کنند.

بانویی پریشان گله می‌کرد که به همسرش قول انتقال سه ساله به زادگاهشان و ارتقاء مقام داده بودند. اما انگار ناگهان خطمی سازمان تغییر کرده است. هرچه با رییس‌اش چانه زده، هرچه دعا کرده، و هر شیوه‌یی را که به کار بسته، این کار نشده که نشده! خانواده دیگری نیز بودند که آرزو داشتند به این شهر و به سازمان کنونی همسر او منتقل شوند و شغل او را بگیرند. منتها به هر دو اینها پاسخ منفی داده بودند.

من به این بانوی پریشان پیشنهاد کردم که مجسم کند که به زادگاهش بازگشته و در میان خویشاوندان و دوستانش نشسته است. گفتم که خودش را در حال اسباب‌کشی مجسم کند و فوراً از همه چیزهایی که باید با خودش به آن شهر ببرند، فهرستی تهیه کند. فهرست دیگری هم از همه کارهایی تهیه کند که باید پیش از انتقال و سفر به انجام برساند. دو کارت پستال از شهرش هم بخرد و توی کیفش بگذارد و مدام به آنها نگاه کند. پیش از آغاز مراقبه روزانه‌اش نیز خودش را در شهر دلخواه و خانه دلخواهش مجسم کند. ببیند که همسرش از کار تازه‌اش بسیار خرسند است و هر روز عصر، دست در دست هم در خیابانهای زیبای شهرشان قدم می‌زنند.

او نیز همین کار را کرد. چند هفته گذشت و خبری نشد. تا این که یک روز «مدیر کل سازمان» به همسرش تلفن کرد و گفت که می‌خواهد آنها را به زادگاهشان منتقل کند؛ و آن خانواده را که مشتاق بودند به این شهر بیایند جای او بگذارد. (البته اول با همه این

تقاضاها مخالفت کرده بود!)

به جای هر گونه پیکار با مشکلات، از تجسم خلاق بهره جوئید و از طریق تصاویر، موهبت دلخواهتان را متجلی سازید.

شفا از طریق تصاویر

یک خانم منشی شنید که برادرزاده کوچک و محبوبش باید ظرف چند روز تحت عمل جراحی مغز قرار بگیرد. تصمیم گرفت که یک «چرخ اقبال»^۱ درست کند و از طریق تصاویر، او را سالم و کامل ببیند.

برای تهیه «چرخ اقبال» از یک پوشه استفاده کرد تا بتواند سراسر روز آن را همراه داشته باشد، و در آن عکسهای جدید برادرزاده اش را - که در زمان سلامت از او گرفته شده بود - چسباند، و زیر عکسها نوشت: «از وجود سلامتی تابناک می تراود.»

در داخل پوشه، بالای عکسها نوشت:

«هم اکنون به طرزی معجزه آسا شفا می یابی!»

سمت راست عکسها نوشت:

«ذهن و تن و یکایک امور زندگی تو سالم است!»

در زیر پوشه نیز نوشت:

«خدایا تو را شکر می کنم که برادرزاده ام را صحیح و سالم به من

باز می گردانی.»

سمت چپ عکسها نیز نوشت:

«روزهایی خوش در انتظار ماست!»

روز بعد، نامه‌یی از برادرزاده‌اش دریافت کرد که نوشته بود:
«حال من عالی است! بدون جراحی از بیمارستان بیرون آمدم،
تازه به شکار هم رفته‌ام!»
بعدها فهمید که پس از آزمایشات بیشتر پیش از عمل جراحی،
دریافته‌اند که تومور قبلی ناپدید شده است.

آنچه که باید مورد توجه قرار داد این است که وقتی این خانم منشی
«چرخ اقبال» تهیه کرد و برادرزاده‌اش را در سلامت کامل دید،
دلهره و اضطرابش را از دست داد. تجسم سلامت، احساس ژرف و
شگفت آرامش می‌آورد. موهبت‌های آدمی لحظه‌یی به سراغش می‌آیند که
در آرامش کامل باشد.

معجزه تصاویر برای پسر م

روزگاری مدام در کالیفرنیا، جنوبی سخنرانی می‌کردم و شیفته
زیبایی گرمسیری آن ناحیه شده بودم. هر بار که به خانه‌مان در تگزاس
باز می‌گشتم، برای پسر م می‌گفتم که کالیفرنیا، جنوبی بهشت روی
زمین است و فضایی ماوراء الطبیعی دارد و از آسمانش برکت و شادی
می‌بارد. او نیز مجذوب زندگی در کالیفرنیا، جنوبی شده بود. با این
که هنوز دانش آموز دبیرستان بود، برای خودش یک «چرخ اقبال»
درست کرد تا در کالیفرنیا، جنوبی زندگی کند.

مقوای بزرگی برداشت و عکسهای خودش را در میان تصاویر
کالیفرنیا، جنوبی؛ کنار ساحل، در حال بازی گلف در کنار نخلهای
سبز، در حال رانندگی در شاهراههای زیبا و سایر منظره‌ها...
چباند.

وقتی «چرخ اقبال کالیفرنیا، جنوبی» او را دیدم، نکر کردم

شاید برای گذراندن دورهٔ دانشگاه به آن ایالت برود. ماهها این «چرخ اقبال و تصاویر دلخواهش» را توی اتاقش نگاه داشته بود و هر روز به آنها نگاه می کرد. مخصوصاً شبها قبل از خواب مدتها به آنها چشم می دوخت. تا این که یک روز، همهٔ آنها را از توی اتاقش برداشت.

چند سال بعد تصمیم گرفت که وارد نیروی هوایی بشود. وقتی پس از آموزش مقدماتی، برای مرخصی به خانه بازگشت گفت:

«حدس بزن به کدام ناحیه از کشور مأموریت یافته ام؟»

گفتم: «نمی دانم»

گفت: «البته که می دانی. به کالیفرنیا جنوبی. از میان صدها نفر که دورهٔ آموزش مقدماتی را گذرانده بودیم، فقط به من یک نفر برای آن ناحیه مأموریت دادند.»

مابقی را به پایگاههای شمالی و شرقی کشور فرستاده بودند. پیش از این که از روی فهرست الفبایی به نام او برسند، همهٔ آن پایگاهها پر شده بودند. او هم چند ساعت معطل شده بود تا افسر فرمانده اش بتواند پایگاهی برایش پیدا کند. سرانجام فرمانده دستور داد: «پایگاه هوایی مارچ» در «ریورساید»، کالیفرنیا جنوبی.

تازه این آغاز ماجرا بود. به محض ورود به کالیفرنیا جنوبی، پسرم ریچارد شروع کرد به بازی گلف در کنار نخلهای سبز و رانندگی در شاهراههای زیبا و حمام آفتاب در کنار ساحل و یافتن دوستهای تازه و... همهٔ تصاویری که دو یا سه سال قبل بر «چرخ اقبال» خود چسبانده بود.

شش ماه بعد، شبی به من تلفن کرد و گفت: «آن اتوموبیل مسابقه را که روی چرخ اقبال کالیفرنیا جنوبی چسبانده بودم یادت هست؟ همان که آبی رنگ و قشنگ بود؟»

گفتم: «البته. و انگار تنها چیزی است که عملی نشد و به دست نیاوردی!»

گفت: «برای همین به تو تلفن کردم که بگویم حالا سوارش هستم!»

گفتم: «با درآمد نیروی هوایی که نمی توانی سوار آن اتوموبیل بشوی!»

گفت: «دوباره به اتوموبیل مسابقه چرخ اقبال فکر کن! یادت نیست که توی آن ماشین آبی رنگ، یک خانم موطلائی هم نشسته بود؟ قرار است من با آن خانم نامزد بشوم و فعلاً من اتوموبیل آبی رنگ او را می رانم.»

آن چرخ اقبال، این اعتقاد راسخ را در من به وجود آورد که قدرت تخیل، به آدمی این توانایی را می دهد که از زمان و مکان و همه محدودیتهای زندگی فرا برود.

تصاویر کالیفرنیاى جنوبی من نیز به موقع کار خودش را کرد؛ زیرا اکنون چند سال است که در کالیفرنیاى جنوبی زندگی می کنم.

علت تأخیر در تأثیر تصاویر

بسیاری از افراد، وقتی می بینند که تصاویر چرخ اقبال بی درنگ پاسخ نمی گوید و موهبت دلخواهشان را پدید نمی آورد دلسرد می شوند. برای ایجاد دگرگونیهای وسیعی که اثرات و ثمراتی دوردست دارد، معمولاً مدت زمانی طول می کشد تا ذهن نیمه هشیار، این تصاویر را جذب کند. اما وقتی آنها را جذب کرد، این تصاویر متجلی می شوند.

دوستی داشتم که در غرب آمریکا زندگی می کرد، خودش و

همسرش می‌خواستند که در فلوریدا زندگی کنند. به این منظور، چرخ اقبالی تهیه کردند. یک سال نگذشته بود که در فلوریدا زندگی می‌کردند. اما چهارسال طول کشید تا برای خودشان خانه بخرند و شغل دلخواهشان را پیدا کنند و صاحب قایق و دوستان تازه یا سایر موهبت‌های تصاویر چرخ اقبال خود بشوند.

به محض این که ذهن نیمه‌هشیار بتواند آن تصاویر را بپذیرد، تصاویر متجلی می‌شوند.

تصویر موهبت دلخواه شاید آنقدر با تجربه‌های گذشته یا اکنون تفاوت داشته باشد که مدت زمانی طول بکشد تا ذهن نیمه‌هشیار، آنها را جذب کند. اینجاست که پشتکار به درد می‌خورد.

در یکی از سخنرانی‌هایم در کالیفرنیا جنوبی، برای صرف شام به خانه زیبای دکتر ارنست ویلسون-مؤسس کلیسای یونیتی در لوس آنجلس-به‌هالیوود دعوت شده بودم. او به من گفت که با استفاده از اقتدار تصاویر توانسته‌است صاحب خانه‌یی روی تپه‌ها بشود.

سالها پیش که به لوس آنجلس آمده بود، دفترش وسط شهر بود. پشت میز تحریرش می‌نشست و از پنجره به تپه‌های هالیوود می‌نگریست و فکر می‌کرد: «می‌خواهم یک روز در آنجا خانه بسازم و روی تپه‌ها زندگی کنم.» در این فاصله، چند خانه عوض کرد؛ اما توجهش مدام به خانه دلخواهش روی تپه‌ها معطوف بود. تا این که یک روز این خانه پدیدار شد.

اگر با همه اینها، تصویر دلخواهتان متجلی نشده است، شاید ذهنتان را از تصاویر انباشته‌اید، یا برنامه‌های زیادی را در ذهنتان گنجانده‌اید. وقتی آرزوها و تصاویرتان صریح و روشن باشند و چیزهایی را انتخاب کنید که برایتان مهمترند یا در این لحظه به آنها نیاز

دارید، راه تجلی فوری آنها را می‌گشایید.

خانمی بازرگان به اتومبیل نیاز داشت. ضمناً آرزومند ازدواج مجدد بود. چرخ اقبالی درست کرد و در آن، تصویر مردی را چسباند که در حال رانندگی اتومبیل بود، هیچ چیز پیش نیامد، تا این که یک چرخ اقبال دیگر درست کرد و فقط تصویر اتومبیلی را که نیاز داشت در آن چسباند. آنوقت خویشاوندی برایش نامه نوشت که می‌خواهد یک اتومبیل نو بخرد و اتومبیل قدیمی‌اش را لازم ندارد و می‌خواهد آن را به او هدیه کند.

چون شغل جدیدش را تازه شروع کرده بود و هنوز در حال آموزش بود، فرصت آن را نداشت که روی مسأله ازدواج تمرکز کند. اما اگر خواسته‌اش را تصریح و ذهنش را پاک و روشن می‌کرد، قطعاً آن نیز متجلی می‌شد.

شغل تازه از طریق تصاویر

بانویی خانه‌دار برای همسرش یک چرخ اقبال درست کرد. شوهرش تمام سال از صبح تا شب سرگرم کاری بود که علاقه‌ی هم به آن نداشت. در چرخ اقبالش عکس استخری زیبا و حیاطی بزرگ و پوشیده از چمن را چسباند. یکی از آرزوهایشان هم این بود که همسر شغلی داشته باشد که به جای سالی دوازده ماه، شش ماه کار کند.

اما همسر، دچار بیماری و گرفتار مشکلات مالی شدند و موقتاً چرخ اقبال را فراموش کردند. وقتی حال شوهر روبه بهبود گذاشت گفت دیگر نمی‌خواهد به کار روزی هیجده ساعته‌اش بازگردد و اکنون زمان آن فرارسیده که دنبال کار شش ماه در سال بگردند. با هم سرگرم تکرار این عبارات تأکیدی شدند که همسر بی‌درنگ

شغلی تازه و مورد علاقه پیدا می کند که فقط شش ماه از سال وقتش را می گیرد. سه روز بعد، زن در روزنامه یک آگهی درباره کاری دید که واگذار یا فروخته می شد. جستجوی بیشتر نشان داد که این کار، یک «استخر عمومی» برای شنا و سایر تفریحات است که فقط شش ماه از سال را کار می کند. این همان کار دلخواهشان بود که مدت‌ها آرزویش را در سر می پروراندند، و تصویرش را در چرخ اقبال خود چسبانده بودند.

چون سرمایه‌ی در دست نداشت، وام گرفت تا استخر را برای یک سال اجاره کند و در صورت توانایی سال بعد آن را بخرد. در سال اول، به جای منفعت، پنج هزار دلار ضرر کرد. با این حال، هنوز علاقمند بود که آن را بخرد. منتها چون با صاحب اصلی به توافق نرسید، استخر به یک نفر دیگر فروخته شد. اما به جای این که دلسرد شود، عمیقاً احساس می کرد که این همان شغلی است که باید به آن ادامه بدهد. پس به همسرش گفت: «نگران نشو که یک نفر دیگر آن را خریده. ما در طول اولین سال اجاره، آنقدر وقت و کار و توجه صرف بهبود آن کرده ایم که از نظر الهی، این استخر به خودمان تعلق دارد. پس به تجسم خود ادامه می دهیم و آن را متعلق به خودم می دانم.» همین کار را هم کرد.

پس به تجسم موفقیت در آن کار، استخدام کارمندان جدید و تعیین وظایف یکایک آنها، و تهیه فهرست برای ارائه خدمات بیشتر و روشهای مدیریت بهتر سازمان ادامه داد. همچنین خودش را صاحب زمینهای خالی اطراف آن استخر مجسم کرد. و در زمانی به این تجسم دست زد که صاحب آن شغل، یک نفر دیگر بود!

یک روز صاحب جدید، برای مشورت به او تلفن کرد و گفت که

ترجیح می‌دهد از این کار دست بکشد و کاری تازه را شروع کند. سر مسایل مالی هم توافق کردند و کار، تلفنی فیصله یافت. آنگاه مردی که همه اینها را مجسم کرده بود، فهرستش را در آورد و اجرای همه بهبودهایی را که در نظر داشت در پیش گرفت و همه کارمندی را که می‌خواست استخدام کرد.

نه تنها خود این مرد همه آنچه را که می‌خواست به دست آورد، تجسم تصاویر او سبب منفعت دیگران نیز شد. صاحب اول آن را به قیمت بسیار خوبی فروخت. صاحب دوم، از آن دست کشید. از این رو، توانست به شغل دلخواهش دست یابد. صاحب سوم - از طریق تجسم - توانست آن را با قیمت و شرایطی که برایش مناسب بود بخرد.

بعدها توانست همان طور که مجسم کرده بود زمینهای اطراف را نیز بخرد. از آن زمان به بعد، زندگی خودش و خانواده‌اش دگرگون شد. کاری که از راه اقتدار تصاویر به دست آورد، ابداً با شغل پیشین او قابل مقایسه نبود!

شاید فکر کنید آیا این مرد حق داشت آنچه را که متعلق به دیگری بود از آن خود ببیند؟ پس این حقیقت بزرگ را به خاطر آورید که ریشه‌واژه «آرزو» یعنی «از آن پدر». اگر دل و جرأت به خرج بدهید و آرزوهای خدا داده را مجسم کنید، همه کسانی که در آن سهمی دارند سود و برکت خواهند یافت تا به سوی عالیترین موهبت خود رهسپار شوند.

همچنین به یاد آورید که کنش ذهن، تصور و تجسم است. اگر آگاهانه آنچه را که می‌خواهید به شیوه‌ی سازنده مجسم نکنید، ناخود آگاه آنچه را که نمی‌خواهید به شیوه‌ی مخرب مجسم می‌کنید، و مدام به مشکلات خود می‌افزایید. تصور و تجسم سنجیده موهبت

دلخواه، بهترین راه برای غلبه بر همه مشکلات است.

تجلی ثمرات از طریق تجسم گاه به گاه

حتی تجسم گاه به گاه نیز ثمربخش است؛ اگرچه نه به سرعت.

رییس یک بنگاه معاملات ملکی که درباره اقتدار تصاویر شنیده بود می خواست مجتمعی را که برای فروش گذاشته شده بود بخرد. اگرچه استطاعت مالیش اجازه نمی داد، تصمیم گرفت هر روز وقت بیشتری را به مراقبه و تجسم تصاویر دلخواهش اختصاص بدهد. یک روز که رفته بود برای خرید زمینی وام بگیرد نیکو کاری دولتمند را دید و ضمن گفتگو به او گفت که آرزومند تصاحب آن آپارتمانهاست. نیکو کار دولتمند بی درنگ از نظر مالی ترتیب همه کارها را داد. اتفاقاً آن نیکو کار دولتمند را پیشاپیش می شناخت. منتها جرأت نکرده بود به او چیزی بگوید چون قبلاً در بسیاری از معاملاتش کمکهای مالی فراوان کرده بود.

خودم وقتی بچه بودم آرزو داشتم که انگشتری از سنگ ماه تولدم، با نگینی به شکل قلب داشته باشم (چون روز ۱۴ فوریه به دنیا آمده بودم که روز والتین یا روز عشاق است). اما هرگز این آرزو را به کسی نگفته بودم، چون آن روزها استطاعت مالیش را نداشتیم.

سالیان سال پس از تجسم و تصور دوران کودکم، خانمی که نمی شناختم از راه دور به من تلفن کرد و گفت که پس از خواندن یکی از کتابهای عمارتی بزرگ را به ارث برد. یکی از اتاقهای این عمارت سرشار از کالاهای گرانبهای قدیمی و تابلوهای آنتیک و طلا و نقره و جواهرات است. آنگاه گفت برای قدردانی از نوشته هایم می خواهد تکه یی از این میراثها را به من هدیه بدهد. خودش هرچه فکر می کند

می بیند که باید انگشتی را برای من بفرستد .
آن وقت با ترس و لرز گفت: «البته شاید خوششان نیاید ، چون
سنگ آن لعل بنفش است که سنگ گرانبهائی نیست .»
ناگهان گفتم: «لعل بنفش؟ سالهاست که آرزویش را دارم . لعل
بنفش سنگ تولد من است .»
آن وقت گفت: «بله ، ولی شاید از این یکی خوششان نیاید ، چون
متفاوت و به شکل قلب است .»

در جستجوی کلمات مناسب ، ساکت مانده بودم که او گفت:
«اما این انگشت متعلق به یک مجموعه هنری بسیار ارزشمند است
که نسل به نسل به دقت نگاه داری شده است .»
آرزویم به عالم اثیر پرکشیده و در مسافتی بسیار دورتر و سالها
بعدتر بر زمین نشسته بود تا انسانی که هرگز تصویرش را در تصاویر
کود کیم ندیده بودم ، آرزویم را برآورد و آن هدیه را به من بدهد:
انگشتی از سنگ لعل بنفش به شکل قلب! بسیار زیبا بود و به یاد اقتدار
تصاویر ذهن ، آن را به انگشت کردم .

توانگری از طریق میراث

هر گاه درباره توانگری از طریق میراث سخن می گویم ، مردمانی
منزه مآب ندا درمی دهند که نمی خواهند از طریق ارثیه توانگر شوند .
من نمی دانم که توانگری از طریق میراث چه عیبی دارد؟ اگر
روح آدمی در هر حال با این دنیا وداع می گوید ، چرا نباید کسی
از میراث او بهره ببرد؟ در هر صورت ، یک نفر که این بهره را می برد .
این نهایت گستاخی است اگر انسان بپندارد که اگر برای
توانگری دعا کند باعث مرگ کسی می شود .

این انتخاب روح انسان است که جان به جان آفرین تسلیم کند و با این جهان وداع گوید. انسان بر طبق درونی‌ترین طبیعت و میانگین کارما (karma) ی گرد آمده‌اش، اوضاع و شرایط و رویدادهای مناسب در گذشتش را به سوی خود می‌کشاند. بیشترین کاری که تجسم و تصاویر توانگری شما می‌تواند بکند این است که این تأثیر را روی او بگذارد که ترتیبی بدهد که بتوانید پس از مرگش از مال و منال او بهره‌ی بی‌بیرید. اما این اندیشه که آرزوی شما برای دریافت موهبت عظیمتر سبب می‌شود که جسمش را ترک کند تا به شما منفعت برساند حقیقت ندارد.

راه درست این است که تصاویر موهبت دلخواهتان را مجسم کنید، آنگاه بگذارید هر گاه و هر طور و از طریق هر کس که خودش می‌خواهد پیش بیاید. اگر طبیعتی‌ترین و بهنجارترین راه میراث بود، آنگاه آن را بپذیرید.

خانمی بازرگان درباره اقتدار تصاویر شنید و تصمیم گرفت که از این راه ده هزار دلار به دست آورد. برای خودش یک چک ده هزار دلاری درست کرد و هر روز نگاهش می‌کرد و می‌گفت:

«خدا اکنون به هر طریق که خودش صلاح می‌داند این ده هزار دلار را به من می‌دهد تا در نهایت شادمانی برای خودم خرج کنم. من هم آن را به مصارف خردمندانه می‌رسانم.»

چندین ماه هر روز به این تجسم و تصور ادامه داد، تا این که یک روز و کیلش به او اطلاع داد که از دارایی مادرش ده هزار و هفت صد دلار به ارث برده‌است. البته او بعداً شغلی بهتر با اضافه حقوقی قابل توجه پیدا کرد. اما آن ده هزار دلار نیز برکتی بزرگ بود و هرگز خودش را ملامت نکرد که چرا آن پول را از طریق ارث به دست

آورده است. تنها کاری که کرد تجسم و تصور موهبت دلخواهش بود ، و تکرار این عبارت که هرطور که خدا صلاح می‌داند متجلی شود .

حل مشکلات خانوادگی از طریق تصاویر

می‌توانید از طریق تجسم تصاویر ، برای دیگران نیز برکت و موهبت بطلبید و آنها را یاری کنید . بعضی از افراد از انجام این کار می‌هراسند . اما با ترسها و دل‌نگرانیها و حرفهای منفی خودشان ، مدام برای دیگران مشکل می‌آفرینند .

شما در هر حال ، مدام برای خودتان و دیگران در حال تجسم تصاویر نیک یا بد هستید . چه بهتر که سنجیده و آگاهانه ، برای دیگران موهبتهایی نیکو را بجسم کنید ، نه مشکلات را .

پدر و مادر دختری بسیار نگران بودند ، زیرا دختر سوگند خورده بود که به دانشکده نمی‌رود . نامزدش هم پسری بود که از دبیرستان بیرونش کرده بودند . این وضع به همین شکل ادامه داشت تا این که مادر برای دخترش یک چرخ اقبال درست کرد و سرگرم تجسم آینده‌ی شاد و خوشبخت و طبیعی برای او شد .

روی چرخ اقبال عکس دختری معقول و منطقی را چسباند که به دانشکده می‌رود و کتاب در دست دارد . حتی زیر عکس نوشت که دخترش با موفقیت دانشکده را به پایان می‌رساند .

البته در این باره به هیچ کس چیزی نگفت . اما خودش هرروز آرام گوشه‌ی می‌نشست و به این تصاویر چشم می‌دوخت و درباره آینده دخترش آرام و مطمئن می‌شد .

پس از چند هفته ، دخترش ناگهان اعلام کرد که قصد دارد برای مدت یک سال به دانشکده برود تا ببیند که از آن خوشش می‌آید یا نه .

مادر نیز با خیال آسوده آهی عمیق کشید .
در طول سال اول دانشکده ، عالم ذهنی دختر آنقدر گسترده شد
که علاقه اش را به نامزدش آن تحصیلات مناسبی نداشت از دست داد و از
او جدا شد .

پس از پایان سال اول دانشکده اعلام کرد که می خواهد
لیسانس اش را بگیرد . سال آخر دانشکده بود که با پسر دلخواهش
آشنا شد و با هم ازدواج کردند . این درنگ شغل مناسبی نیز پیدا کردند .
و همه ایها به یمن تجسس مادری بیش آمد که به اقتدار تصاویر
معتقد بود .

سفر دور دنیا از طریق تصاویر

به هنگام گفتگو با یکی از کارکنان مهم کلیسا که تازه از سفر
دور دنیا بازگشته بود ، از سفرش ابراز خوشحالی کردم .

گفت : « راستش همه اش تقصیر همسرم بود . او یک چرخ اقبال
برای سفر به دور دنیا درست کرد و آن را به در اتاق خواب چسباند تا
بتوانیم هر روز آن را ببینیم . البته این متعاقب به چند سال پیش است . از آن
موقع تا حالا سه بار به سفر دور دنیا رفتم . البته ما که چندان پولی
نداریم تا بتوانیم مدام به دور دنیا سفر کنیم . اما خدا را شکر دوستانی
داریم که پولش را دارند و مدام از ما دعوت می کنند تا همراهشان به
سفر برویم . اگر همسرم آن چرخ اقبال را از روی در اتاق خوابمان
برندارد ، گمانم تا آخر عمر مدام به سفر دور دنیا برویم . » تازگی این
زن و شوهر دوباره به سفر دور دنیا رفته اند .

این روزها مدام درباره بازسازی « تجسم » می شنویم . بهبود
« تجسم » و تصاویری که از زندگی دلخواهتان دارید ، بهترین راه برای

بازسازی «تجسم» و تجلی موهبت‌های دلخواه است. معمولاً برای پیشرفت شهرها «طرح‌های چندساله» تهیه می‌کنند. به این منظور، متخصصانی را استخدام می‌کنند که کارشان برنامه‌ریزی «طرح‌های چند ساله» است. این نوعی استفاده از اقتدار تصاویر است. اخیراً در بولتن اخبار خواندم که دولت به شهری که فاقد «طرح‌های چند ساله» بود، بودجه‌ی برای گسترش اختصاص نداد. شاید به یاد آوریم که بارها پول یا کمکی را که از حیطة جوهر کائنات نیاز داشته‌ایم نستانده‌ایم، فقط به این دلیل که برنامه عمده «یا طرح چند ساله» بی‌نداشتیم، تا اقتدار ذهن (جوهر، یا همان طلایی که از آسمان می‌بارد) بتواند موهبتی عظیمتر را در زند گیمان متجلی سازد.

وقتی صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم می‌بینیم که بعضی از مردمان به طور ناخود آگاه، این قوانین خلاق توانگری را به کار می‌بستند. ناپلئون ماهها پیش از آغاز حمله، نقشه‌ی بزرگ برابر خود می‌نهاد، و روی آن پرچم‌های رنگارنگی می‌گذاشت که نشانه حمله‌هایی بود که می‌خواست از سوی سپاهیان‌ش انجام بگیرد. برنامه‌ها و طرح‌ها و آرزوهایش را نیز می‌نوشت. مورخان می‌گویند که حتی جزئیات فرامین و طول رژه‌ها و نقطه رویارویی دو سپاه و حملات دشمن و حتی اشتباهاتی را که می‌خواست دشمن به انجام برساند - دو ماه پیش از آغاز حمله، و فرسنگها دور از صحنه وقوع - طرح‌ریزی می‌کرد.

توقف تجسم

خانمی مجرد اخیراً برایم نوشت: «سالهاست که مجسم می‌کنم شوهر کرده‌ام و هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است.» البته جزئیات شیوه

تجسم خود را نیز برابرم نوشته بود. گویا چند بار هم نامزد کرده و از آنها جدا شده بود.

شاید می‌بایست آن نامزدها را می‌بخشید و ذهناً رهایشان می‌کرد. این احساس را نیز داشتم که این خانم به جای کوشش، به تقلای ذهنی سرگرم بود. تقلای ذهنی سبب می‌شود که آرزوهای انسان به جای جذب دفع شوند. نیروی ذهن، برای این نیست که به ضرب زور به خواسته‌مان برسیم.

پس از تهیه چرخ اقبال و کار روزانه با آن، هرگاه خودتان را سرشار از احساس آرامش و ایمنی یافتید یا علاقه‌تان را به آن از دست دادید رهایش کنید. این معمولاً نشانه آن است که آماده‌اید دست از سر آرزوهایتان بردارید، تا خودشان سرگرم کار شوند و در زمان درست به انجام برسند. پسرم اغلب می‌گوید: «همین که چرخ اقبال را توی زیرزمین می‌گذارم فوراً سرگرم فعالیت می‌شود.»

گاه زمان تعطیل و مرخصی فرا می‌رسد. در این هنگام، آسوده بیاساید و آرزوهایتان را فراموش کنید. این زمان، لحظه توکل است. از خواسته‌هاتان دست بکشید و آنها را به دست خدا بسپارید.

وقتی در عرصه ذهن، کار لازم را به انجام رساندید می‌توانید مطمئن باشید که به محض این که زمان و انسانها و موقعیتهای دست به دست هم بدهند، موهبت دلخواهتان در عرصه بیرونی نیز متجلی خواهد شد. اما هماهنگی این جزئیات در دست شما نیست. پس بهتر است به خود بگویید که تنها کار شما تجسم و آرزوی صمیمانه تجلی است، نه استدلال و زور و سایر تدابیر.

شیوه تهیه چرخ اقبال

مهندسی در آلاباما برای خودش یک چرخ اقبال درست کرد و از

یک زندگی معمولی به ثروت و موفقیت رسید و به یک میلیونر خوشبخت بدل شد. برای تهیه چرخ اقبال، یک مقوای بزرگ برداشت و آن را به شکل دایره در آورد و از نقطه کانون، دایره را به چهاربخش تقسیم کرد: بخش امور مالی، بخش امور شغلی، بخش مربوط به خانواده، و بخش مربوط به تندرستی.

در هر بخش، تصویر ایده آل مربوط به آن موضوع را چسباند. وزیر عکس، عبارت تأکیدی دلخواهش را نوشت.

چند پیشنهاد دیگر:

۱- دربارهٔ تجسم و تصاویرتان با هیچ کس صحبت نکنید. تصاویرتان را به کسی نشان ندهید. نخواهید دیگران را مجاب کنید تا از این شیوه استفاده کنند. دربارهٔ این مسأله با آنها وارد جروبحث نشوید. واژه‌های secret (مرموز) و sacred (مقدس) هم ریشه‌اند. آنچه را که مقدس است، به صورت رازی پنهان نگاهبانی کنید.

۲- اگر ثمراتی بزرگ و زیبا و رنگارنگ می‌خواهید، از مقوای بزرگ رنگی استفاده کنید.

۳- برای هر خواسته باید از رنگی معین استفاده کنید.

دانش کهن رنگها می‌گوید که برای تجلی توانگری مالی باید از مقوای سبز یا طلایی استفاده کنید.

برای فهم و ادراک معنوی افزونتر باید از مقوای زرد یا سفید استفاده کنید.

برای انجام امور فکری، مانند نویسندگی یا موفقیت در امتحانات و غیره... باید از مقوای آبی استفاده کنید.

برای تندرستی و انرژی و زندگی شادابتر باید از مقوای نارنجی یا زرد روشن و درخشان استفاده کنید.

برای عشق و هماهنگی و ازدواج و توفیق در روابط انسانی باید

از مقوای صورتی یا قرمز روشن و درخشان استفاده کنید.

اهمیت رنگ در تأثیر آن بر ذهن نیمه هشیار است.

حتماً از مقوای رنگی و تصاویر رنگی استفاده کنید. تصاویر سیاه و سفید، ثمرات دلخواه را به وجود نمی آورند. حتی اگر قوانین دانش کهن رنگها را به کار نمی گیرید، از رنگ مورد علاقه تان استفاده کنید، رنگی که از نظر عاطفی جذبتان کند.

۴- بر روی مقوای رنگی، تصاویر رنگی بچسبانید، نه تصاویر سیاه و سفید. اخیراً گزارشی دریافت کردم که نوشته بود: «حالا متوجه می شوم چرا این قدر طول کشید تا تصاویر دلخواهم متجلی شوند. به جای تصاویر رنگی، از تصاویر سفید و سیاه استفاده کرده بودم.»

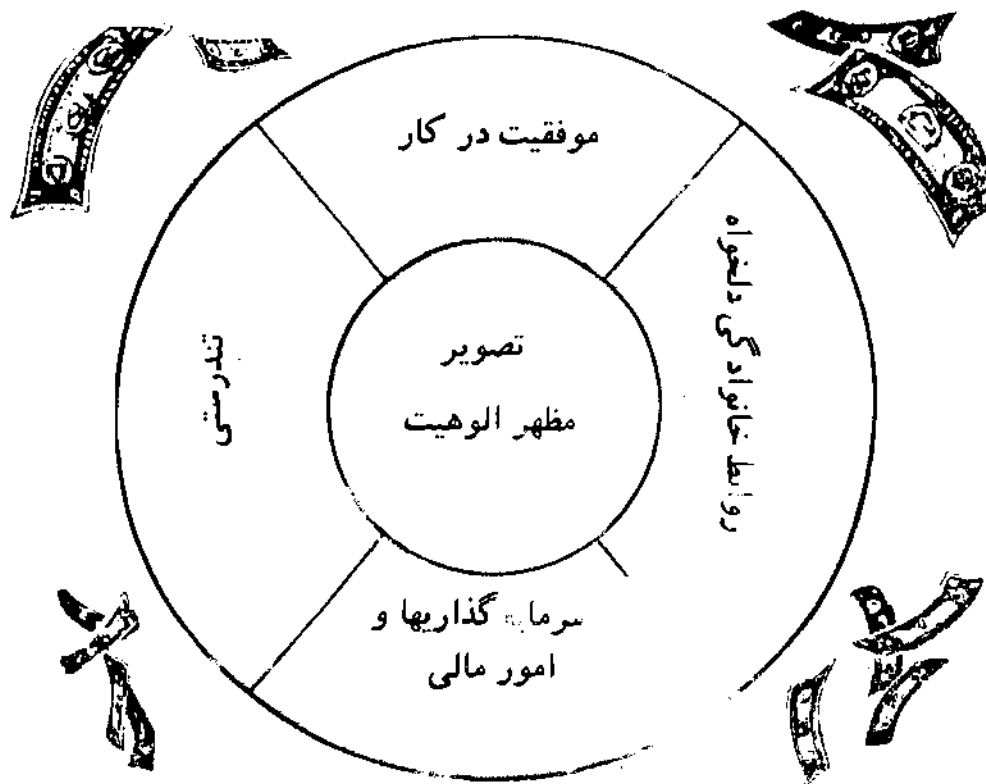
۵- بر روی مقوا، تصاویر بسیار و درهم و برهم نچسبانید. تصاویر متعدد و درهم و برهم، سبب آشفتگی ذهن می شود و ثمرات آشفته و درهم و برهم به وجود می آورد.

۶- روی مقوای امور مالیاتان عکس پول بچسبانید، نه اشیایی را که می خواهید داشته باشید. اگر نه، چه بسا آن اشیاء را به دست آورید، منتها زیر بار قرض بروید! می توانید تصاویر پول را نقاشی کنید، یا از مجلات، و روزنامه ها بپرید. همچنین می توانید از عکس چک استفاده کنید.

۷- تصویر نمادی معنوی را روی مقوایتان بچسبانید. این کار به خواسته تان حمایت معنوی می بخشد و راه تجلی تصویر دلخواهتان-یا چیزی بهتر از آن- را می گشاید.

۸- هر روز به چرخ اقبالتان نگاه کنید. هر شب پیش از خواب به آن چشم بدوزید. هر چه بیشتر به تصاویر دلخواهتان نظر افکنید، ثمراتش زودتر پدیدار می شود.

نمونه چرخ اقبال



به یمن جوهر غنی کماله - سیمرا کنون صاحب ثروت و
برکت بیکران و لباسهای ریبا و مناسب و خانه‌یی دلپذیر و راحت
و عالیترین و مناسب‌ترین وسیله تقابله هستم.

چکیده مطلب

- ۱- دومین راه برای آفرینش ذهنی توانگری، تجسم تصاویر است.
- ۲- استفاده از اقتدار تصاویر، یکی از قدیمی‌ترین راه‌های تجلی خواسته است.
- ۳- به جای پیکار با مشکلات، راه بیرون آمدن از آنها را مجسم کنید.
- ۴- اقتدار تصاویر، ذهنتان را از «نمی‌توانم صاحب این چیز باشم» یا «این رویداد هرگز برای من پیش نمی‌آید» به امید و انتظار و اعتقاد معطوف می‌کند و سبب می‌شود که ذهنتان این واقعیت را بپذیرد که: «می‌توانم صاحب این چیز باشم» یا «این رویداد می‌تواند برای من پیش بیاید و پیش هم می‌آید»
- ۵- تجسم تصاویر، موجب تجلی سریع موهبت دلخواهتان می‌شود. از طریق تجسم موهبت‌های دلخواه برای دیگران، می‌توانید به آنها کمک کنید.
- ۶- کلی بافها به ثمرات دلخواهشان نمی‌رسند، زیرا فاقد جوهر و اقتدارند. امیدهای مبهم و هدف‌های نامعلوم، ذهن را مجاب نمی‌کند. حال آن که تصویر روشن و دقیق موهبت دلخواه، انسانها و مکانها و رویدادها را به کار و امی دارد تا برای تجلی موهبت دلخواهتان

همکاری کنند .

۷- با تجسم تصاویر دلخواه می‌توانید به توانگری و سلامت و هماهنگی خانوادگی افزونتر- و حتی سفر دور دنیا- دست یابید .

۸- از استدلال و تقلا و زور دست بکشید ، و از طریق تجسم و تصاویر به ثمرات دلخواهتان برسید .

فصل پنجم

آفرینش توانگری ذهنی از طریق کلام

سومین راه آفرینش توانگری ذهنی، استفاده از نفوذ کلام است. فلورانس اسکاول شین، در آخرین سطر از نخستین فصل کتابش: «بازی زندگی و راه این بازی» می گوید:

«انسان بی خبر از نفوذ کلام، همواره از زمان عقب است.» من کاملاً با این گفته موافقم.

با تهیه فهرست از خواسته‌ها و تجسم آنها از طریق تصاویر، موهبت خویش را در حیطه نامریی می آفرینید. جوهر کائنات (طلایی را که از آسمان می بارد) را نیز از حیطه نامریی جمع آوری می کنید. اما از طریق نفوذ کلام، و به زبان آوردن عبارات تأکیدی ویژه توانگری، کلام شما آن جوهر نامریی را تکان می دهد و به صورت ثمراتی قطعی و معین درمی آورد، تا در عالم مریی و جهان محسوس تولد یابد.

هر آنچه به گفتار در آید، به رفتار درمی آید. هر آنچه بر زبان آورید متجلی می شود.

گریسمس نزدیک بود و زنی به پول نیاز داشت. با دوستی

مشورت کرد. دوستش به او گفت: «تنها تکرار کن که آنقدر دارم که می‌توانم بیخشم و ایثار کنم.»

او نیز همان عبارت را تکرار کرد. کریسمس آنقدر برایش کیک آوردند که چاره‌ی نباشد جز اینکه همه آنها را ببخشد و ایثار کند. اما باز هم بی‌پول بود و آه در بساط نداشت.

اگر به راستی می‌خواهید توانگر شوید و پول به سراغتان بیاید، از کلمات دقیق و قطعی و معین و روشن استفاده کنید تا موجب تجلی آن بشود. توقع نداشته باشید که تکرار یک عبارت کلی، برایتان ثمراتی قطعی و روشن و معین به ارمغان آورد.

شخصیتهای بزرگ کتاب مقدس از نفوذ کلام باخبر بودند و برای تجلی توانگری، دلاورانه از کلامی قطعی و روشن بهره می‌جستند. عیسی مسیح گفت: «نان کفاف ما را امروز به ما بده.» (انجیل متی، ۱۱:۶)

تخمین زده‌اند که تکرار عبارات تأکیدی ویژه توانگری می‌تواند هشتاد درصد بر سرعت تجلی ثمرات دلخواه بیفزاید. من نیز به آن معتقدم!

چهار سال بود که بازرگانی پنجاه ساله بیکار بود. همه می‌گفتند پیرتر از آن است که بتواند دوباره استخدامش کنند. سی سال بود که ماوراء الطبیعه مطالعه می‌کرد، اما نتوانسته بود از این دانش برای بهبود وضع شغلی‌اش بهره‌ی ببرد.

وقتی از او سؤال شد که کدام عبارات تأکیدی را تکرار می‌کند، جواب داد: «کتابهای الهام‌بخش می‌خوانم و هر هفته به کلیسا می‌روم، اما هرگز عبارات تأکیدی را تکرار نکرده‌ام.»

به او گفته شد که در آزاء هر پانزده دقیقه مطالعه کتابهای الهام‌بخش،

دست کم باید پنج دقیقه عبارات تأکیدی را تکرار کند. او نیز تصمیم گرفت که آن را بیازماید. پس هر روز تکرار کرد: «من در ذهن الهی، آرمانی الهی‌ام، و اکنون به سوی مکان راستین و انسانهای راستین و توانگری راستین زنده‌گیم هدایت می‌شوم.» چندی نگذشت که یکی از کارهایی که تقاضا کرده بود به او پاسخ مثبت داد، و او رئیس یکی از بزرگترین شرکتهای جنوب آمریکا شد. بعداً برایم نوشت:

«اکنون معتقدم که تکرار عبارات تأکیدی، دعا‌های انسان را مستجاب می‌کند. تکرار عبارات تأکیدی بزند گیم راد گرگون ساخت و مرا به توانگری و کامیابی رساند. تکرار عبارات تأکیدی، مرا از قرض نجات داد. اکنون می‌دانم که مطالعه کتابهای الهام‌بخش به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد.»

مطالعه درباره توانگری، به تنهایی کافی نیست. کلامی که بر زبان می‌آورد و تکرار عبارات تأکیدی ویژه توانگری، شما را دولتمند می‌کند.

عبارات تأکیدی سودمند

یکی از عبارات تأکیدی مؤثر و سودمندی که درآمد سالانه یکی از دوستانم را به چهار برابر رساند این بود: «من هم اکنون از درآمدی مدام و قابل توجه و روزافزون برخوردارم.»

آموزگاری که به درآمد بیشتری نیاز داشت تکرار کرد: «از افزایش درآمدم که هم اکنون پیش می‌آید و به طرز قابل ملاحظه به من رضایت می‌بخشد سپاسگزارم.»

فردای آن روز به دلش افتاد که به مغازه لباس فروشی دلخواهش برود و تقاضای کار نیمه وقت بکند. آنگاه تصمیم گرفت که فقط هفته‌یی یک روز، عصرهای شنبه را کار کند. آنها هم بی‌درنگ استخدامش کردند. او نیز نه تنها از درآمد افزونتر لذت می‌برد، عاشق کار تازه‌اش نیز هست. دیدن لباسهای زیبا و کار در محیطی دلپذیر، در زندگیش تازگی و احساس شادمانی و آرامشی به وجود آورده که بر کار آبی هر دو شغلش افزوده است.

مردی بازرگان در آمد سالانه‌اش از دوازده هزار دلار به بیست و پنج هزار دلار رسید: آن هم فقط شش هفته پس از تکرار عبارت تأکیدی زیر:

«من در جوهر الهی احاطه شده‌ام، و این جوهر الهی هم اکنون به شکلی غنی و مناسب و شایسته به سویم می‌آید.»
یکی از عبارات تأکیدی که برای بسیاری از افراد، راههای تازه توانگری را گشوده این است:

«من به روح جهانی توانگری اعتماد می‌کنم تا هم اکنون برکت بیکرانیش را بر همه گوشه‌های زندگیم بیاراند.»

زن و شوهری از شهری به شهر دیگر می‌رفتند. در ضمن اسباب‌کشی، یکی از اثاثیه آنها صدمه دید. شرکت بیمه‌یی که قرار بود خسارت را پردازد، حتی کسی را برای معاینه و بازرسی نفرستاد. سرانجام به رییس اتحادیه شرکتهای بیمه نامه نوشتند و باز پاسخی دریافت نکردند.

روزی پس از شرکت در یک سخنرانی درباره توانگری، تکرار عبارت تأکیدی زیر را شروع کردند:

«خدایا به تو و قانون عدالت تو توکل می‌کنم. می‌دانم آنچه که

متعلق به من است نمی‌تواند از من باز گرفته شود. پس آرام و آسوده
برجا می‌مانم.»
چندی نگذشت که از راه دور به آنها تلفن شد و مأمور شرکت بیمه
از قصوری که شده عذر خواست و گفت که چک خسارت را با
پست برایشان فرستاده است.

علت اقتدار عبارات تأکیدی

قدما علت اقتدار عبارات تأکیدی را می‌دانستند، زیرا از پویایی
صدا آگاه بودند. می‌دانستند کلامی که بر زبان آید، از اقتداری
شگرف بهره‌مند است؛ و ترتیب معینی از کلمات، نیروهای طیفی
قدرتمندی ایجاد می‌کند که در حیطه نامریی سرگرم‌کار می‌شود تا به
شیوه‌ی ژرف بر جوهر اثر بگذارد و ثمرات دلخواه را بیافریند.
کافی است که روزی پنج دقیقه به صدای بلند عبارات تأکیدی ویژه
توانگری را تکرار کنید تا در زندگیتان شاهد معجزاتی شگفت و
حیرت‌انگیز بشوید.

بیوه زنی که از فقر به ثروت رسید، دولت خود را مدیون این است
که بیست سال هر روز این عبارت تأکیدی را تکرار می‌کرد که: «خدا
روزی رسان من است و هم اکنون به همه زوایای زندگیم برکت می‌دهد تا
شاهد توانگری و سعادت‌ی بیکران باشم.»

یک بار که به صد دلار نیاز داشت و همان‌طور که در اتاق راه
می‌رفت و کارهایش را انجام می‌داد و به صدای بلند عبارت تأکیدی‌اش
را تکرار می‌کرد، منشی‌اش پرونده‌ی‌ی را گشود و در پاکتی یک
صد دلاری پیدا کرد.

یک بار دیگر که داشت تکرار می‌کرد: «خدا منشأ برکت

بیکران من است» و نمی دانست چگونه حقوق کارمندانش را بپردازد، بیگانه‌یی وارد مغازه اش شد تا بگوید که علاقمند است قطعه‌یی از زمینی را که آن طرف خیابان دارد بخرد.

بیوه زن گفت: «ایکاش آن زمین مال من بود و آن را به شما می فروختم.» بیگانه گفت: «اما پدرتان پیش از آن که فوت شوند آن را برای شما خریده بودند. بیوه زن با وکیلش صحبت کرد و وکیل نیز پس از پرس و جو، این گفته را تأیید کرد. هنوز چند ساعت نگذشته بود که توانست به آسانی حقوق کارمندانش را بپردازد و خودش نیز صاحب ثروتی کلان شد.

تأثیر عبارات تأکیدی در زندگی دیگران

در طول سالهای رکود اقتصادی، بانویی خانه‌دار هر روز دخترهایش را دور میز ناهارخوری جمع می کرد تا برای رییس خانواده که بیکار بود، این عبارات تأکیدی را تکرار کنند که: «تو شغلی بی نظیر و درآمدی بی همتا داری. تو به شیوه بی نظیر خدمتی بی همتا را به انجام می رسانی.»

تکرار عبارات تأکیدی موثر واقع شد و در بحبوحه رکود اقتصادی، به همسرش کاری در زمینه سهام پیشنهاد شد. اگرچه برای شروع کار به بیست و پنج دلار نیاز داشت. همه افراد خانواده آنچه را که داشتند روی هم گذاشتند و بیست و پنج دلار را جور کردند تا اولین سهام را بخرند. بانوی خانه‌دار اخیراً به من گفت که آن سهام اکنون دویست و پنجاه هزار دلار ارزش دارند.

بانوی خانه‌دار گفت: «علت این افزایش صعودی این است که در طول همه این سالها، به تکرار روزانه عبارات تأکیدی ادامه دادم و برکت

و توانگری طلبیدم.»

با تکرار عبارات تأکیدی نه تنها خودش به توانگری رسید، همه دخترهایش نیز همسرانی توانگر یافتند و خوشبخت و سعادتمند شدند.
اگر می‌خواهید توانگری با شما به صورتی روشن و قطعی رفتار کند، باید کلامی که برای توانگری بر زبان می‌آورید روشن و قطعی باشد!

با تکرار عبارات تأکیدی، خدا را وانمی‌دارید که چیزی به شما بدهد. تنها می‌کوشید که چشم دلتان را به روی برکت بیکرانی که پیشاپیش به شما داده بگشایید.

مهندسی در انگلستان درباره شفاى معنوی شنید. تصمیم گرفت درباره آن مطالعه کند تا به اثبات برساند که شفاى معنوی فریبی بیش نیست. پس از مطالعه دریافت که شفاى معنوی نه تنها فریب نیست، بلکه حقیقت محض است. و آنقدر مجذوب این «اندیشه نو» شد که حرفه مهندسی را کنار گذاشت تا متخصص ماوراءالطبیعه شود.

چون به تصمیمی بی‌درنگ دست زده بود، به پول نیاز داشت. پس تصمیم گرفت که به مدت یکسال، روزی پانزده دقیقه بنشیند و عبارات تأکیدی ویژه توانگری و ثروت و رفاه و آسایش را تکرار کند.

پس از چند هفته، آنقدر توانگر شد که نیازی نداشت تا آخر عمر دلواپس و نگران پول باشد. با این حال، به منظور احترام به تصمیم خود، به تکرار عبارات تأکیدی ویژه توانگری ادامه داد.

تأثیر عبارات تأکیدی در زندگی نویسنده کتاب

در طول سالها، به تجربه دریافته‌ام که نفوذ کلام و تکرار عبارات تأکیدی، در زندگی افرادی بیشمار معجزه‌هایی ارزشمند به ارمغان

آورده است.

انتشار نخستین کتابم حاصل تکرار عبارات تأکیدی بود. در طول رکود اقتصادی سال ۱۹۵۸، به علت تقاضای مردم، کلاسی درباره قوانین معنوی و ذهنی توانگری تشکیل دادم. جماعت کلیسای من آنقدر از این کلاس بهره بردند که تقاضا کردند دروس این کلاس را به صورت کتاب در آورم. من که تا آن زمان کتابی ننوشته بودم، احساس می کردم نه مجال و فرصتش را دارم، نه توانایی و استعدادش را. همین را هم به شاگردانم گفتم.

یکی از شاگردانم که مردی بازرگان بود چنان اعتقاد راسخی داشت که باید این کتاب را بنویسم که پا من قرار گذاشت هر روز صبح به کلیسا بیاید تا با همدیگر دعا، و عبارات تأکیدی مربوط به آن را تکرار کنیم.

زمانی که تکرار عبارات تأکیدی را آغاز کردیم، نه کتاب آماده بود، نه عنوان آن، نه ناشری داشتم، و نه تجربه‌یی برای این کار، پس برنامه دعا، پروژه‌یی بی نظیر می نمود.

دعای روزانه را آغاز کردیم و در طول تکرار عبارات تأکیدی، شکل کلی کتاب و عناوین فصول آن بر من آشکار شد. وقتی برای یافتن نام کتاب دعا کردیم، یکی از شاگردانم که سهامدار بود، نام مناسبی برای آن انتخاب کرد: «قانون توانگری» حالا دیگر به ناشر نیاز داشتم. در آن اوضاع و شرایط، پیدا کردن ناشر برای نویسنده شناخته نشده‌یی چون من، محال به نظر می رسید. اما چون به تکرار عبارات تأکیدی ادامه دادیم تا ناشری که خدا مقدر کرده از راه برسد، رویدادی حیرت‌انگیز پیش آمد: یکی از شاگردانم که رییس روابط عمومی بود، یک روز به دفترم آمد و گفت: «کلاس توانگری شما

آنقدر به من کمک کرده و موجب رونق کسب و کارم شده که آرزومندم خدمتی برای شما بکنم. لطفاً بگویید چه کاری از دست من ساخته است؟»

وقتی درباره کتابم با او صحبت کردم گفت که در نیویورک دوستی دارد که صاحب نمایندگی مشهوری برای انجام امور ادبی است. و افزود: «البته معمولاً برای نویسندگان معروف ناشر پیدا می کند، اما من از او خواهم خواست که شما را معرفی کند.» نتیجه این شد که من هم نماینده امور ادبی پیدا کردم، هم ناشر.

به این ترتیب، کتابم و عنوان و ناشرش همگی حاصل اقتدار عبارات تأکیدی اند. البته این را نیز تکرار کردیم که من با وجود کار سنگین کلیسا، فرصت نوشتن کتاب را پیدا می کنم. چنین هم شد. شبها در لحظه هایی عجیب و باورنکردنی، کتابم را می نوشتم. نزدیک پایان کتابم بود که زندگی مرا به سوی همسر آینده ام که استاد زبان انگلیسی بود هدایت کرد. از این رو، ویراستار کتابم نیز پیدا شد و به یمن ویرایش ماهرانه او، کتابم فوراً به کتابی پرفروش بدل شد.

تکرار عبارات تأکیدی به من کمک کرد تا یکایک جزئیاتی را که نیاز داشتم تا کتابم به عالیترین شکل به بازار عرضه شود به دست بیاورم. آری، تنها کس و تنها چیزی که می شناختم و تنها «نفوذ»ی که در اختیار داشتم، اقتدار دعا و تکرار عبارات تأکیدی بود!

تأثیر شگرف کلام

گاه بر زبان آوردن کلامی ساده برای موفقیت کسی، ثمراتی بی درنگ به بار می آورد.

زنی نومید به منشی کلیسایی تلفن کرد و گفت که می خواهد در

سخنرانی توانگری آن روز عصر کلیسا شرکت کند، اما چون وسیله رفت و آمد ندارد مجبور است که از آن چشم پيوشد.

منشی در پاسخ او گفت: «اما من مطمئن هستم که وسیله رفت و آمد پیدا می کنید و می آید. پس امشب شما را خواهم دید.»

چند دقیقه بعد، زن دوباره به منشی تلفن کرد تا با خوشحالی بگوید: «حق با شما بود. برادرم به دیدارم آمد و گفت همراه من به سخنرانی می آید.»

به یمن اقتدار کلام، هر آنچه آدمی بر زبان آورد، همان را به سوی خود جذب می کند.

مدتی بود که گروهی متشکل از پنجاه نفر، به مطالعه حقیقت سرگرم بودند. هر بار می بایست برای تشکیل جلسه، سالی را اجاره کنند که کار آسانی نبود. تا این که رئیس گروه عوض شد و رئیس جدید که از نفوذ کلام با خبر بود و می دانست که هر آنچه آدمی بر زبان آورد همان را به سوی خود جذب می کند، در پایان هر جلسه، برنامه مراقبه‌ی کوتاه گذاشته بود. در پایان تمرین گروهی، همه برای تشکیل سازمان ثابت گروه، و تجلی می درنگ آن دعا می کردند. نخست هیچ کس از صمیم دل دعا نمی کرد، زیرا سرگرم این اندیشه بودند که: «آخر از کجا و اصلاً چگونه ممکن است؟» رئیس گروه - بی توجه به ظاهر مخالف امور - مشتاقانه سرگرم تجسم و پرس و جو شد. سرانجام از سازمانی وام گرفت و برای بنای سازمان ثابت زمین خرید.

چند ماه نگذشته بود که ساختمان بنا شروع شد. این بار همه اعضا گروه، در جلسات هفتگی، با اشتیاقی چند برابر دعا می کردند.

هرچقدر هم که ظاهر امور مخالف به نظر برسد، باید شرایط

دلخواه را مجسم کنید و از اقتدار و نفوذ کلام غافل نمانید .
قانون تجلی حکم می کند که هر آنچه را که دوست دارید باشید یا به انجام برسانید ، باید بگویید که پیشاپیش چنان هستید و آن کار را به انجام می رسانید . در کلام به زبان آمده اقتداری هست که اوضاع و شرایط را عوض می کند تا آنچه را که به زبان آورده اید به چشم ببینید . چه بسا مردمانی که سالها با مشکلات جنگیده اند ، حال آن که کافی بود کلام لازم را بر زبان آورند تا بی درنگ به خواسته های خود برسند .

متون مقدس برای توانگری

قدما معتقد بودند که آگاهی از واژه های مرموز یا آیه های مقدس ، بسیار نیکوست و به هنگام فشار یا دشواریهای آزمونهای زندگی ، به آنها کمک می کند . معتقد بودند که این کلام مرموز یا آیه مقدس ، امورشان را دگرگون می سازد و آنها را به پیروزی می رساند .
یکی از نامهایی را که مقتدر می دانستند نام « یهوه » بود و دیگری عبارت « من هستم . »

نخستین بار که به قدرت نام عیسی مسیح پی بردم سالها پیش بود که به تجربه های دکتر ارنست ویلسون گوش می کردم . ما عیسی مسیح را تنها به عنوان شفا دهنده می شناسیم . حال آن که او در معجزات مربوط به توانگری اش قوانین ذهنی و معنوی توانگری را به کار می بست .
دکتر ارنست ویلسون برایم تعریف کرد که چگونه در طول سالهای رکود اقتصادی ، در مراقبه هایش به مسیح می اندیشید . در آن زمان ، او کاملاً موفق و ویراستار انتشارات یونیتی بود و هر هفته در رادیو سخنرانی می کرد و هفته ای یک بار در شهر کانزاس سخنرانی

داشت و در کلیسا نیز تدریس می کرد .

با این حال، دچار نوعی نارضایی و بیقراری الهی بود . وقتی شبها اندیشیدن به مسیح را آغاز کرد ، نه تنها رشد و کمالی معنوی در او پدید آمد ، میزان توانگری و کامیابی اش به سرعتی روزافزون وسعت گرفت . شاگردهای کلاسهای هفتگی اش از چهارصدنفر به هزار و چهارصدنفر افزایش یافتند . تعداد کسانی که یک شنبه شبها به سخنرانی اش می آمدند ، از چهارصدنفر به نهصدنفر رسید . تعداد شاگردان کلاس روز یک شنبه اش نیز از هفتاد نفر به سیصدنفر افزایش یافت .

چون شبها به اندیشیدن به مسیح ادامه داد ، به شدت سرگرم نوشتن و تهیه سخنرانی شد . چند سال بعد به لوس آنجلس رفت و کلیسای یونیتی را تأسیس کرد . سالها این کلیسا به یمن هدایت او ، بزرگترین کلیسای ماوراءالطبیعه بود .

چارلز فیلمور در کتابش «توانگری» می نویسد :

«از نام عیسی مسیح امواجی نیرومند و طیفی قدرتمند برمی خیزد که توانگری می بخشد . نامی که اقتدار زمین و آسمان را دربردارد و به آسانی می تواند به جوهر کائنات شکل بخشد . نامی که با جوهر نمادهای پدر و مادر یگانه است و چون بر زبان آید ، همه نیروها را به کار و امی دارد تا ثمرات دلخواه را به بار آورد .»

تکرار نام مقدس

در مورد خودم به تجربه دریافته ام که هر گاه نام مقدس عیسی مسیح را بر زبان می آورم یا در عبارات تأکیدی ام نام عیسی مسیح را می گنجانم ، شاهد تجلی عظیمترین موهبتها در زندگیم می شوم .

به یاد دارم یک روز صبح زود در دفترم نشسته بودم و برای انجام کارهای آن روزم برنامه ریزی می کردم که متوجه شدم افراد کافی برای این که به من کمک کنند در اختیار ندارم. به ماشین نویسی نیاز داشتم که بتواند سریع کارهایم را تایپ کند. پس این عبارت را تکرار کردم که: «عیسی مسیح هم اکنون ماشین نویسی عالی را متجلی می کند تا این کار را به سرعت به انجام برساند.» این عبارت را روی مقوایی نوشتم و به تلفن تکیه دادم.

یک ساعت بعد، خانمی نفس زنان و دوان دوان وارد اتاق شد و گفت: «داشتم صبحانه می خوردم که ناگهان احساس کردم شما فوراً به من نیاز دارید. چه خدمتی از دستم ساخته است؟»

آرام پرسیدم: «می توانی تایپ کنی؟»

جواب داد: «البته که می توانم. پیش از ازدواج، منشی شوهرم

بودم و در این شهر هیچ کس به سرعت من تایپ نمی زند.»

چند ساعت نگذشته بود که آن همه کار را به رایگان به عنوان هدیه برایم به انجام رساند. کاری که دست کم چندین روز طول می کشید تا یک ماشین نویس معمولی آن را تمام کند.

در موردی دیگر چند هفته بود که می کوشیدم تعمیر کاری را به خانه بیاورم. قول داده بود که می آید و نیامده بود. اوضاع حساسی بود چون روز میهمانی ام نزدیک می شد. یک شب که داشتم برای این تعمیر دعا می کردم گفتم: «عیسی مسیح اینجاست و هم اکنون عالیترین تعمیر را متجلی می سازد.» بعداً در دفتر عبارات تأکیدی ام هم این عبارت را نوشتم. احساس آرامشی کامل وجودم را فرا گرفت و مسأله را رها کردم.

صبح زود روز بعد، یک نفر آرام در خانه ام را زد. تعمیر کار

بود. فوراً سرگرم تعمیری شد که هفته‌ها پیش قول انجامش را داده بود! مردی بازرگان سخت نومید بود. سابقاً معتاد به مشروب بود. مدتی بر آن غلبه کرده بود و میل به مشروب دیگر بار باز گشته بود. سلامت درستی نداشت و زندگی زناشویی‌اش در خطر بود و میزان فروشش پایین آمده و گرفتار مشکلات مالی بود و از این رو، تحت پیگرد قانونی قرار داشت.

سرانجام مشکلاتش را با دوستی در میان گذاشت. دوست پس از شنیدن همه مشکلات او، برایش از قدرت کامیابی بخش نام عیسی مسیح سخن گفت.

مرد بازرگان گفت: «بله، تنها راهش همین است. سالیان مال شبها پیش از خواب به نام و حضور عیسی مسیح می‌اندیشیدم. هر روز او را پیشاپیش به سراغ همه لحظه‌های آن روز و کارم می‌فرستادم و موفق بودم. زندگی زناشویی‌ام آرام بود و خودم هم سالم بودم. به محض دست کشیدن از تکرار نام مسیح، همه این بلاها بر سرم آمد.»

پس با هم نشستند و آرام تکرار کردند که این مرد و همسرش و کارش در نور پاک و سفید مسیح احاطه شده‌اند و هیچ چیز منفی نمی‌تواند وارد این حلقه نور شود و تنها نیکی می‌تواند به او نزدیک شود. با هم تکرار کردند که میزان فروش کارش و زناشویی و تندرستی او مستقیماً در دست عیسی مسیح است و در هر گامی که برمی‌دارد عیسی مسیح او را هدایت می‌کند. آنگاه زندگیش را به دست عالیترین ثمره حضور مسیح سپردند.

پس از ماهها احساس آرامش کرد و پی کار خود رفت. به محض مراقبه عصرانه و اندیشیدن شبها به عیسی مسیح، همه زمینه‌های زندگیش بهبود یافت: آرامش زناشویی و سلامت افزونتر و کامیابی در میزان

فروش و کارش به او بازگشت.

بانویی بازرگان داشت از پریشانی دیوانه می شد، زیرا همسرش می خواست اعلام ورشکستگی کند. در این صورت، او می بایست به تنهایی از عهدهٔ بیشماری از تعهدات مالی شان برمی آمد، زیرا از دادگاه تقاضای طلاق کرده بودند.

با دوستی درددل کرد و به این نتیجه رسیدند که به نام کامیابی بخش عیسی مسیح پناه ببرند. مدتی با هم مراقبه کردند و در پایان، همسرش و اوضاع مالی و زندگیشان را محاط در نور و حضور مسیح دیدند و ندا دردادند که قدرت عیسی مسیح سرگرم عالیترین کار خود است تا کاملترین ثمرات نیکو را به بار آورد.

همسرش تغییر عقیده داد و تصمیم گرفت که به جای اعلام ورشکستگی، با مشکلات مالیش روبرو شود. او نیز کار بهتری پیدا کرد و خیالش آسوده شد. وقتی زمان طلاق فرارسید، توانستند در کمال آرامش و به طرزی رضایت بخش از هم جدا شوند. به راستی معجزه به نظر می رسید زیرا علایم پیشین نمایانگر رویارویی با وضعیتی تلخ و دشوار بود.

در سال ۱۹۶۱ ناگهان موهبتی عظیم در زندگیم پدیدار شد و می دانستم برای تأسیس کلیسایی جدید باید به ناحیه‌ی دیگر بروم. منتها چون برای انجام این کار پول کافی نداشتم، از نظر مالی نگران بودم.

در این ضمن، مرتب در فلوریدا سخنرانی می کردم. دوستی از من خواست که در مدتی که در فلوریدا بودم هفته‌ی یک بار با او به تمرین مراقبه بنشینم. در مراقبه‌های هفتگی خود، نام عیسی مسیح را تکرار می کردم. شبی به او گفتم: «یا برای تأسیس کلیسای جدیدم دعا کنیم. چون نمی‌دانم از کجا باید شروع کنم. پول لازم برای آغاز کار را

ندارم و کسی را هم نمی‌شناسم که این پول را داشته باشد.»
 آرام نشستیم و با هم تکرار کردیم که مسؤلیت تأسیس این
 کلیسای جدید با عیسی مسیح است و خودش نشانم می‌دهد که چه کنم و
 راه درست مالی را نیز می‌گشاید. نام یک نفر که در ناحیه جدید
 زندگی می‌کرد به خاطر آمدن شخصاً او را نمی‌شناختم، اما شنیده بودم
 که از علاقمندان حقیقت است. تصمیم گرفتم که پس از بازگشت، با او
 تماس بگیرم.

وقتی به او تلفن کردم بسیار خوشحال شد و اصرار داشت که به
 دیدنم بیاید. وقتی نزد من آمد برایم یک چک هزار دلاری آورد و
 گفت: «چند سال پیش که در یک کلاس حقیقت شرکت کرده بودم
 پولی جمع کرده بودیم. پس از پایان کلاس، از من خواستند که این
 پول را در حساب پس‌انداز بگذارم تا هرگاه کسی را دیدم که
 می‌خواهد کلیسای جدیدی تأسیس کند، این پول را به او بدهم.»
 من که از آن اطلاعی نداشتم، فقط ضمن مراقبه پی برده بودم که باید
 با او تماس بگیرم. یک بار دیگر، اقتدار توانگری بخش نام عیسی مسیح
 به اثبات رسیده بود.

آن هزار دلار مائده‌ی آسمانی بود که سبب شد کار تأسیس
 کلیسای جدید آغاز شود.

قدرت توانگری بخش دعای ربانی

دعای ربانی از اقتداری عظیم بهره‌مند است. به جای این که روی
 یک بار به سرعت آن را بخوانید، هر آیه‌اش را بارها تکرار کنید، به
 هر کلمه‌اش بیندیشید و آهسته و سنجیده و صمیمانه آن را جذب کنید تا
 از نیرو و قدرتش سرشار و از تأثیر شگرفش بهره‌مند شوید. پس چنین

دعا کنید:

«ای پدر ما که در آسمانی
نام تو مقدس باد
ملکوت تو بیاید
اراده تو چنان که در آسمان است
بر زمین نیز کرده شود.
نان کفاف ما را امروز به ما بده.
و قرضهای ما را ببخش
چنان که ما نیز قرضداران خود را می بخشیم
و ما را در آزمایش مياور
بلکه از شیر ما را رهایی ده
زیرا ملکوت و قوت و جلال
تا ابدلاً باد از آن توست.
آمین.»
(انجیل متی، ۶: ۹-۱۳)

بانویی در بجهوحه طلاق بود و احساسی مانند عمل جراحی داشت که اگرچه گاه سودمند و لازم است، دلیذیر نیست. می دانست تنها علاجش جدایی از همسرش است، زیرا زندگی زناشویی اش همیشه تلخ و توفانی بود و نه تنها هیچگاه بهتر نشده بود، همواره ویرانه‌یی مخروبتتر شده بود و هیچ دعا و مراقبه و مطالعه و مشاوره‌یی به دادش نرسیده بود. پس از طلاق، ناگهان خودش را تنها و تنگدست و بی‌پشتوانه دید. البته دادگاه از او حمایت می کرد. منتها تا آنها رأی نهایی را صادر کنند و پول به دستش برسد طول می کشید. مخارج روزانه هم که دروغ نبود.

اما دربارهٔ اقتدار «دعای ربانی» شنیده بود.

تصمیم گرفت روزی پانزده بار به صدای بلند «دعای ربانی» را بخواند. پس از این کار، به آرامشی ژرف دست یافت و دانست که برکتش از راه می‌رسد. ناگهان هر دوست یا خویشاوندی که به دیدارش می‌آمد به جای هدیه، به او چک یا مبلغی پول می‌داد. آشنایی نیز برایش یک کار نیمه وقت پیدا کرد. آشنایی دیگر نیز همهٔ لوازم منزل اضافی او را به قیمت بسیار خوبی خرید. با خیالی آسوده و رفاهی کامل، همهٔ روزهای انتظار را گذراند و بعداً نیز از حمایت مالی دادگاه برخوردار شد.

تصمیم گرفت همچنان روزی پانزده بار به صدای بلند «دعای ربانی» را بخواند. دوستی هم برایش یک کار تمام وقت عالی پیدا کرد و دوران کامیابی و توانگری‌اش آغاز شد. این خانم بعدها به من گفت: «دیگر از بی پولی نمی‌ترسم، چون راهش را پیدا کرده‌ام. آرام می‌نشینم و هر روز از صمیم دل دعای ربانی را به صدای بلند می‌خوانم.» عیسی میسح همواره از عبارات تأکیدی مثبت استفاده می‌کرد. بزرگترین چیزها را از خدا می‌خواست و همهٔ آنها را متجلی می‌ساخت. زیرا دعاهایش سرشار از اقتدار بود. مگر «دعای ربانی» چیزی بجز عبارات تأکیدی مثبت و مصمم است؟

در بعضی از نسخه‌ها و ترجمه‌های «کتاب مقدس» می‌بینم «دعای ربانی» را به گونه‌یی به رشتهٔ تحریر در آورده‌اند که گویی تقاضا و التماس است، اما من از ترجمهٔ فنتون "Fenton" استفاده می‌کنم که در آن «دعای ربانی» به صورت زنجیره‌یی از عبارات تأکیدی آمده است. پاراسلوس، پزشک سدهٔ شانزدهم اهل زوریخ گفته است که با تکرار مکرر «دعای ربانی» به بارقه‌های نبوغ و الهام دست یافت.

اما چرا «دعای ربانی» چنین قدرتمند است؟ شاید به این دلیل که شما را به آن آگاهی می‌کشاند که عیسی مسیح برای انجام معجزه‌هایش در آن قرار داشت. به آن آگاهی که توانگری را متجلی می‌سازد و قرصهای نان و ماهیها را هزار برابر می‌کند: به آن آگاهی که برای پرداخت مالیات از دهان ماهی پول بیرون می‌کشد و آب را به شراب مبدل می‌سازد. پس همواره خودتان را با آن آگاهی همناو و هماهنگ نگاه دارید.

تکرار صمیمانه «دعای ربانی» یکی از مؤثرترین راههای شفا و آرام‌جان و سرزندگی و انتخاب اعمال درست و توانگری و هدایت و شکستن سریع موانع است.

تأثیر تکرار روزانه «دعای ربانی» شما را به حیرت و انخواهد داشت.

تأثیر عبارات تأکیدی گاه به گاه

علاوه بر تکرار عبارات تأکیدی روزانه، هر گاه فرصتی پیش آمد کلام مثبت و روح بخش بر زبان آورید. کلام تعالی بخش - حتی به صورت گاه به گاه - می‌تواند همان ثمرات نیکو را به بار آورد. تأثیر شگفت کلام نیکو را می‌توانیم در زندگی بسیاری از بزرگان مشاهده کنیم.

وینستون چرچیل با برنامه‌ریزی و تأکید، راه خودش را در جهان سیاست گشود. می‌خواست سیاستمدار شود، اما هنوز مشهور نبود. تماماً شغل روزنامه‌نگاری را برگزید تا به نقاط پردردسر جهان کشیده شود و بتواند گزارشهای لحظه به لحظه بنویسد. از این طریق، به عنوان روزنامه‌نگاری زبردست در انگلستان مشهور شد.

پس از بازگشت به انگلستان، برای ورود به سیاست، هر بار خود را نامزد انتخابات می‌کرد و شکست می‌خورد. مورخی نوشته‌است که جالب‌توجه‌ترین جنبهٔ آن انتخابات، گرایش چرچیل پس از هر شکست بود، زیرا به گونه‌ی رفتار می‌کرد که گویی برنده شده‌است!

پس از شکست در یکی از انتخابات، چرچیل رو به برنده کرد و گفت: «به نظرم جهان هنوز از پایان کار هیچ کدام از ما خبر ندارد.» برنده از شنیدن این حرف چنان آشفته شد که هراسان و سراسیمه بیرون دوید تا مطمئن شود که خودش برنده شده، نه چرچیل.

کلام تعالی بخش شما می‌تواند برای دیگران الهام‌بخش باشد و آنها را کامیاب کند.

تأثیر کلام نیکو را در زندگی فرانکلین رزولت مشاهده می‌کنیم. مردی به نام لوییس ها و بیست سال پیش از شهرت او به توانایی و استعدادش پی برد و حتی جدول کامیابی‌های آیندهٔ رزولت را تهیه کرد.

آنها دوستانی نزدیک و همکار شدند. آقای هاو بیست سال پیش از انتخابات رییس جمهوری، همواره او را «آقای رییس جمهور» صدا می‌کرد. وقتی رزولت مریض شد، هاو بیماری او را جدی نگرفت و همچنان به برنامه‌ها و نقشه‌هایی که برای ریاست جمهوری او کشیده بود ادامه می‌داد.

بیست سال بعد، روزی که رزولت برای ریاست جمهوری انتخاب شد، هاو هدیه‌ی را که بیست سال پیش برای او تهیه دیده بود به دستش داد.

همسر مستخدمی دربارهٔ اقتدار کلام نیکو شنید و به طور سازنده آن را به کار برد. همسرش پانزده سال بود که در شرکتی کار

می کرد. به او گفته بودند که بالاترین حقوق این شغل را به او می دهند و دیگر نمی توانند به او اضافه حقوق بدهند و هیچ شرکت دیگری نیز نمی تواند بیش از این به او پردازد.

مستخدم نیز این حرف را پذیرفته و زیر فشار شدید مالی زندگی می کرد، زیرا روز به روز هزینه زندگی بالا می رفت.

همسرش به او گفت: «عزیزم زندگی ما از نظر مالی روز به روز بهتر و درآمد ما بیشتر می شود.» او نیز شانه هایش را بالا انداخته و این حرف را باور نکرده بود.

یک روز از ستوانی نامه یی دریافت کرد که نوشته بود به او توصیه شده که او را به عنوان سرپرست مستخدم های اداره اش استخدام کند. منتها شرطش این است که به ایالت او منتقل شود، حالا می خواهد ببیند که او علاقمند است یا نه.

چند روز طول نکشید که با او مصاحبه شد و با حقوق ماهانه یی صد و پنجاه دلار بیشتر از حقوق سابقش استخدام شد، و چون شغل دولتی بود هر سال اضافه حقوق می گرفت و از مرخصی و بازنشستگی و سایر مزایا نیز استفاده می کرد.

در شغل جدیدش از کار طاقت فرسایی که عمری به آن اشتغال داشت خبری نبود. سایر مستخدمان را سرپرستی می کرد و آنها هم با آخرین تجهیزات نظافت می کردند. یک روز شهردار به او نزدیک شد و از کار بی نظیری که در پاکیزگی و زیباسازی ساختمان ارائه داده بود تشکر کرد. متوجه شد که شهردار رییس پیشین همان شرکتی بود که خودش در آن مستخدم بود. شهردار مخفیانه به او گفت که می تواند او را با عنوان شغلی بهتری در شهرداری استخدام کند، چون احساس می کند که او لیاقت پیشرفت را دارد.

همسرش دوباره به او گفت: «عزیزم وضع مالی ما روز به روز بهتر و در آمدمان بیشتر می شود.» در نتیجه رییس سابقش، بی خبر از اقتدار کلام نیکو، حقوق ماهانه اش را دو برابر کرد. دوستانش از حیرت مرشان را تکان دادند.

با کلام نیکو و تعالی بخش و توانگرکننده تان - حتی اگر گاه به گاه بر زبان آید - می توانید در زندگی خودتان و دیگران معجزه هایی شگفت پدید آورید.

یکی دیگر از موثرترین راههای توانگری این است که روزی پنج دقیقه به صدای بلند عبارات تأکیدی ویژه توانگری را تکرار کنید.

چکیده مطلب

- ۱- سومین راه آفرینش ذهنی توانگری، تکرار عبارات تأکیدی ویژه توانگری است.
- ۲- هر آنچه به گفتار در آید، در رفتار درمی آید. هر آنچه بر زبان آورید همان می شود.
- ۳- تخمین زده اند که تکرار عبارات تأکیدی ویژه توانگری می تواند هشتاد درصد بر توانگری انسان بیفزاید.
- ۴- اگر می خواهید توانگری به صورتی روشن و قطعی و معین با شما رفتار کند، کلامی که درباره توانگری به کار می برید باید روشن و قطعی و معین باشد.
- ۵- در ازاء هر پانزده دقیقه مطالعه کتابهای سودمند و الهام بخش، باید پنج دقیقه از وقتتان را صرف تکرار عبارات تأکیدی کنید. مطالعه درباره توانگری به تنهایی کافی نیست و ثمرات دلخواه را پدید نمی آورد.
- ۶- به هنگام تکرار عبارات تأکیدی، نیرویی عظیم را به حیطة نامریی می فرستید که قطعاً بر جوهر کائنات اثر می گذارد و آن را به صورت ثمرات محسوس درمی آورد.

۷- با تکرار عبارات تأکیدی نمی‌کشید خدا را و ادارید که چیزی به شما بدهد تنها راه دریافت آن فراوانی را می‌کشاید که پیشاپیش برای شما مهیا کرده است.

۸- در آن آگاهی به سر برید که عیسی مسیح در آن به سر می‌برد. آگاهی مدام از خدا و آگاهی مدام از معجزات او. از طریق تکرار «دعای ربانی» اقتداری عظیم و توانگری بخش، آزاد و رها می‌شود.

۹- کافی است روزی پنج دقیقه به صدای بلند عبارات تأکیدی ویژه توانگری را تکرار کنید تا شاهد عظیمترین معجزات مالی شوید.

۱۰- بر زبان آوردن کلام نیکو-حتی اگر گاه به گاه باشد- باز می‌تواند برای خودتان و دیگران توانگری و کامیابی بیافریند.

فصل ششم

راز توانگری پایدار

اکنون طلای شما آماده است که از آسمان بر زندگیتان ببارد.
تنها باید:

- ۱- ذهنتان را برای دریافت توانگری پاک کنید.
 - ۲- نخست به آفرینش توانگری ذهنی از طریق نوشتن عبارات تأکیدی و تصاویر و برزبان آوردن کلام موثر و نیکو پردازید.
- اینها راههای گشودن چشم دل و دریافت توانگری اند. اما مهمترین راه یا بزرگترین قانون برای ایجاد توانگری پایدار، استفاده از رقم جادویی ده (یا رقم افزایش) است. قدامت از این راز باخبر بودند. از این رو، با پرداخت عشریه منظم و مداوم و پیوسته، توانگری خویش را پایدار می‌ساختند. یعنی یک دهم از شکار، دام، محصول، درآمد، میراث یا هر آنچه را که به دست می‌آوردند به پیشگاه خدا تقدیم می‌کردند. در واقع، یک دهم آنچه را که خدا به آنها داده بود، به کار خدا اختصاص می‌دادند.

واژه «عشریه» یعنی یک دهم. همه تمدنهای بزرگ، رقم ده را رقم جادویی افزایش می‌دانستند و با پرداخت عشریه منظم و پیوسته،

اقتدارش را بیدار می کردند و زنده نگاه می داشتند. مصریان و بابلی ها و پارسیان و اعراب و یونانیان و رومیان و چینی ها، از این راز باخبر بودند.

امروز نیز می توان اقتدار رقم جادویی افزایش را با پرداخت عشریه مدام برانگیزاند و محفوظ نگاه داشت.

بانویی خانه دار در کالیفرنای جنوبی درباره اقتدار پرداخت عشریه و تأثیر آن در توانگری شنید. خواست آن را بیازماید. او و همسرش هفت فرزند در حال رشد داشتند و با این که همسرش در یکی از استودیوهای عمده تلویزیون کار می کرد، از پس تعهدات مالی خود بر نمی آمدند.

پس از پرداخت عشریه از حقوق ماهانه شان، فرصتی پیش آمد تا کودکانشان در برنامه های تبلیغاتی تلویزیون شرکت کنند و دستمزد بسیار خوبی بگیرند.

از این درآمد جدید و سایر درآمدهایشان نیز عشریه پرداختند. دو سال نگذشته بود که به خانه یی بزرگتر و بسیار زیباتر اسباب کشی کردند. همسرش شغل بهتری پیدا کرد و کودکانش نیز در وقت آزاد خود در برنامه های تلویزیونی شرکت می کردند. درآمد کودکانش، پس از پرداخت عشریه، برای تحصیلات و تأمین آینده شان پس انداز می شد.

دوستی گفت: «میزان رقابت برای شرکت در برنامه های تبلیغاتی تلویزیون آنقدر زیاد است که من نمی توانم بفهمم چطور همه بچه های تو در این برنامه ها شرکت می کنند و به این خوبی هم از عهده این کار برمی آیند. یک هنرپیشه معمولی اگر بتواند سالی دو یا سه بار در این برنامه ها شرکت کند، خودش را خوش اقبال می داند. در حالی که

بچه‌های تو در سال گذشته در سی برنامه روی صحنه آمده‌اند .
مادر پاسخ داد: «رقم ده رقم جادویی افزایش است. ما از هر پولی که به دست می‌آوریم یک دهمش را عشریه می‌دهیم. پس چه جای تعجب اگر بچه‌های ما ده برابر هنرپیشه‌یی که عشریه نمی‌پردازد کار پیدا کنند. قانون توانگری یعنی همین!»

پرداخت عشریه قانون میلیونرهاست

وقتی نخستین میلیونر کتاب مقدس ابراهیم، به راز کامیابی بابلی‌ها پی برد که از توانگرترین مردمان بودند و از پس انداز و املاک و بیمه و سایر راههای سالم اقتصادی و وسایل رفاهی حمایت می‌کردند، راز توانگری بابلی‌ها را به صورت قانون پرداخت عشریه به نوه‌اش یعقوب سپرد و یعقوب نیز آن را در میثاق کامیابی خود گنجاند:

«و یعقوب نذر کرده گفت اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم و تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم هر آینه خدای من خواهد بود. و این سنگی را که چون ستون برپا کردم بیت‌الله شود و آنچه به من بدهی ده یک آن را به تو خواهم داد.»

(عهد عتیق، سفر پیدایش، ۲۸: ۲۰ تا ۲۲)

میثاق، عهد و پیمانی است میان دو نفر برای انجام کاری معین، و برای دریافت ثمراتی معین.

میثاق یعقوب متشکل از دو بخش است:

بخش اول: یعقوب تعیین کرده است که از خدا چه می‌خواهد، آنچه از خدا می‌خواهد توانگری و هدایت و آرامش خیال و آشتی با خانواده خویش است.

بخش دوم: در اینجا سوگند می‌خورد که اگر خدا آن کارها را برایش بکند قطعاً ده یک آنچه را که خدا به او می‌دهد، به خدا اختصاص خواهد داد.

اما انسان باید گام نخست را بردارد، و مطمئن باشد که خدا همه گامهای بعدی را برخواهد داشت.

هرگاه میثاق کامیابی خود را می‌نویسید، به تأکید ندا در دهید:
 «برای دریافت برکت خود، تنها به خدا توکل می‌کنم. برای آفرینش توانگری خویش به انسانها و اوضاع و شرایط چشم نمی‌دوزم. تنها تکیه‌گاه من خداست.»

یا تکرار کنید:

«هم اکنون خدا تنها منشأ برکت و توانگری بیکرانم در همه موهبتهای نیکوست.»

یا بگویید:

«از نظر مالی خدا را در مرتبه نخست قرار می‌دهم. پیش از هرکار، عشریه‌ام را می‌پردازم تا راه توانگریم را بگشایم.»

هرگز ندیده‌ام شخصی یا سازمانی عشریه‌اش را پردازد و توانگر نشود. لازم نیست صبر کنید تا اول اوضاع مالی‌تان بهتر بشود و از شر قرضه‌یتان خلاص بشوید و آنگاه عشریه‌تان را پردازید. بی‌درنگ، با پرداخت عشریه منظم، نظم الهی را به یکایک امور زندگیتان فرا خوانید. به محض این که پولی یا محصولی به دستتان رسید، عشریه‌اش را پردازید.

روی هر پله از نردبان کامیابی که قرار گرفته‌اید، بی‌درنگ میثاق یعقوب را در پیش بگیرید تا توانگر و میلیونر شوید.

بکوشید که برای میثاق خود مهلتی یک ماهه، شش ماهه، یا یک

ساله بگذارید. میثاق خود را بنویسید و در جای امنی بگذارید تا احدی نتواند آن را ببیند. از همین لحظه پرداخت منظم عشریه را آغاز کنید. پیش از پرداخت سایر قبض‌ها و صورتحسابها، اول ده یک در آمدتان را به خدا پردازید و به کار خدا اختصاص بدهید. گاه به گاه به سراغ میثاق خود بروید تا ببینید به کدام یک از ثمرات دلخواهتان رسیده‌اید. خواسته‌های برآورده شده را خط بزنید و سپاس بگذارید. پس از پایان مهلت نخستین میثاق، خودتان را برای تهیه دومین میثاق آماده کنید. برای طرحها و برنامه‌ها و امیدها و آرزوهایی که برای دومین مهلت از خدا می‌خواهید. به پرداخت عشریه ادامه بدهید و هر بار که به ثمره دلخواهتان می‌رسید، صمیمانه خدا را شکر کنید تا کامیابی، شما را به حیرت وادارد!

بعدها خدا به موسی فرمان داد که قوم یهود چگونه باید عشریه بپردازند. هر گاه قوم یهود عشریه می‌پرداخت توانگر می‌شد. اما هر گاه از نظر مالی خدا را در مرتبه نخست قرار نمی‌داد. مانند دوران حکومت سلیمان - حکومت دچار تفرقه می‌شد و فرزندان اسرائیل به تبعید بابلی‌ها گرفتار می‌آمدند. هنگامی که بازماندگان قوم به اورشلیم بازگشتند، ملاکی نبی به آنها یادآوری کرد که اگر می‌خواهند توانگر شوند باید دیگر بار عشریه خود را بپردازند. و به آنها وعده داد که اگر دوباره ده یک خود را بپردازند «رورنهای آسمان» بر آنها گشوده خواهد شد.

در عهد جدید، هم عیسی هم پولس عشریه می‌پرداختند. پرداخت عشریه از قوانین معبد بود و عیسی به عنوان یک یهود همواره عشریه می‌پرداخت. در زمان عیسی، یک فریسی می‌بایست یک چهارم در آمدش را در راه خدا می‌بخشید. پولس هم خودش یک فریسی بود،

هم پدرش؛ و از همان جوانی می‌بایست یک چهارم در آمدش را در راه خدا می‌داد. پرداخت عشریه در روزگار کتاب مقدس، یکی از معمول‌ترین امور روزانه بود.

قدما به یمن ادراک شهودی می‌دانستند که بخشیدن و سهم کردن دیگران در مال خود و خدا را از نظر مالی در مرتبه نخست قرار دادن، نخستین گام برای توانگری مدام و پایدار است.

پرداخت عشریه برای رهایی از قرض

پرداخت عشریه یا اختصاص دادن یک دهم از درآمد ناخالص به کار خدا، زائیدهٔ رؤیا یا هوس یک کشیش برای پول به جیب زدن و جمع آوری درآمد نیست، قانون جهانی و کیهانی توانگری است که سده‌ها به عنوان مؤثرترین شیوه برای توانگری مدام و پایدار به کاررفته است.

وقتی به طور پیوسته در راه کار خدا می‌بخشید و ایثار می‌کنید، راه گشایش مالی خودتان را می‌گشایید.

بسیاری از افراد نسبت به پرداخت عشریه گرایش ناخوشایند یا مانعی روانی دارند، زیرا بعضی از کشیش‌ها تأکید کرده‌اند که کلیسا به عشریه آنها نیاز دارد. اما وقتی به وعده‌های کتاب مقدس دربارهٔ پرداخت عشریه نگاه می‌کنید - مانند وعده‌های ملاکی نبی - درمی‌یابید که عشریه دهنده توانگر می‌شود. البته عشریه گیرنده هم توانگر می‌شود - اما آن در درجه دوم اهمیت قرار دارد - و علت اصلی قانون عشریه نیست. یقین بدانید مادامی که عشریه خود را می‌پردازید توانگر می‌شوید.

شاید فکر کنید: «اما من که استطاعت پرداخت عشریه را ندارم.»

پس بگذارید به شما بگویم به همین دلیل باید بی‌درنگ عشریه خود را بپردازید. زیرا استطاعت نپرداختن عشریه خود را نیز ندارید؛ و اگر عشریه خود را نپردازید، روز به روز وضع مالیتان خرابتر می‌شود. هرچه نیاز مالیتان شدیدتر باشد، باید زودتر عشریه خود را بپردازید. زیرا رقم ده رقم جادویی افزایش است و ردخود ندارد.

زنی بازرگان گرفتار مشکل مالی شده بود. از ایالتی به ایالتی دیگر رفته و شغل تازه‌ای را آغاز کرده بود. درآمدش بد نبود، اما نه آنقدر که بتواند به سرعت از عهده همه مخارجش برآید. همه قوانین توانگری را نیز به امید به دست آوردن پولی فوری به کار بسته بود. تا این که به یاد آورد که درباره پرداخت عشریه‌اش غفلت کرده و دقیق و منظم نبوده است.

نشست و یک چک پنجاه دلاری برای پرداخت عشریه نوشت و فوراً آن را پست کرد. روز بعد، برای سفارش چند کار به او تلفن شد و ناگهان زندگیش تغییر کرد. اما تا لحظه‌یی که عشریه‌اش را نپرداخته بود، هیچ کدام از آن کارها به او سفارش داده نشده بود.

سالها پیش من پرداخت عشریه را شروع کردم. زمانی که ابداً استطاعت پرداخت آن را نداشتم. زیرا نیازها و تعهدات مالی بسیار زیاد بود. اما تصمیم گرفتم که اقتدار رقم جادویی ده را بیازمایم، چون در کتابی خوانده بودم که افرادی ویرانتر از من، از طریق پرداخت عشریه توانگر شده بودند.

مردی که ده هزار دلار قرض داشت و می‌بایست خرج همسر و چهار بچه‌اش را نیز می‌داد، به عنوان کارگری روزمرد در کارخانه‌یی استخدام شد. خودش و خانواده‌اش مجبور شدند که در یک چادر زندگی کنند. تصادفاً با دو دانشجوی الهیات روبرو شد. آنها به او

گفتند اگر می‌خواهد دیگر بار توانگر شود باید عشریه پردازد .
 از همان هفته شروع به پرداخت عشریه کرد . رئیس کارخانه به او
 پیشنهاد کرد که به رایگان در یکی از خانه‌های سازمانی زندگی کند .
 پس از یک سال سرپرست کارگران شد . ده سال بعد ، همهٔ قرضهایش را
 پرداخته بود و کارخانهٔ چوب‌بری و اتوموبیل بسیار زیبا و هواپیمای
 اختصاصی داشت . او توانگری‌اش را مدیون پرداخت منظم و وفادارانهٔ
 عشریه می‌داند و این حقیقت که در امور مالی همواره مرتبهٔ اول را به
 خدا اختصاص داده‌است .

همواره حقیقت هرچیز را جستجو کنید . حقیقت ، شما را به خدا
 نزدیک می‌کند و آرامش می‌بخشد . و هر جا که خدا و آرامش باشد
 توانگری هم هست .

من هم تصمیم گرفتم که از قانون توانگری بخش عشریه پیروی کنم
 و برایم موثر واقع شد .

یک دهم از وقت کافی نیست

خانمی گفت : « نمی‌فهمم چرا باید از پولم عشریه بدهم . من که تمام
 وقتم را به کار خدا اختصاص داده‌ام و تمام یک‌شنبه را هم که در کلیسا
 تدریس می‌کنم . »

گفتم : « کار بسیار خوبی می‌کنی . اما می‌خواهی به چه برسی ؟ به
 وقت بیشتر یا پول بیشتر ؟ »

گفت : « البته ایکاش بیشتر وقت داشتم . اما آنچه به راستی نیاز
 دارم پول است . »

گفتم کتاب مقدس را بردارد و وعده‌های مربوط به عشریه را
 دوباره بخواند . زیرا تماماً دربارهٔ پرداخت ده یک از پول و داراییهای

مالی است. در هیچ کجای کتاب مقدس ذکر نشده که باید از وقت خود عشریه بدهید. اگرچه آن نیز تحسین‌انگیز است. منتها قانون توانگری پرداخت عشریه از هر گونه درآمد است. به من ثابت شده کسی که عشریه اش را نپردازد، تاوانی بس عظیم خواهد پرداخت.

خانمی در فلوریدا دربارهٔ اقتدار پرداخت عشریه شنید. فوراً از حقوق ناچیز بازنشستگی اش عشریه پرداخت. بی‌درنگ یک کار نیمه وقت برایش پیدا شد. او نیز کار نیمه وقت را پذیرفت و از درآمد آن نیز عشریه پرداخت. آنگاه پی برد که کتاب مقدس گفته که باید یک دهم از همه چیز را بپردازید. او یک حساب سپرده داشت که پنج هزار دلار در آن بود.

بی‌درنگ پانصد دلار از آن حساب را برداشت و به کلیسایی پرداخت که از طریق آن به اقتدار قانون عشریه پی برده بود. چندی نگذشت که هیئت امنیت اجتماعی از او خواستند که به دیدارشان برود.

نخستین واکنش او ترس بود: «مگر چه کرده‌ام که باید به آنجا بروم؟» اما آنها با عذرخواهی گفتند: «ما پولی را به شما مدیونیم. طبق قوانین جدید دولت، چون تولد شما پیش از تاریخ معینی صورت گرفته، باید مبلغ هزار و دویست و پنجاه دلار به شما بدهیم.»

خانم جواب داد: «اما من هر ماه چک امنیت اجتماعی خودم را دریافت می‌کنم.»

آنها گفتند: «البته. آن حسابش جداست و باز هم طبق معمول آن را دریافت خواهید کرد. این مبلغی اضافی است که باید طبق قوانین جدید به شما بپردازیم.»

پس از امضاء اوراق لازم چک را دریافت کرد و البته عشریه آن پول را نیز پرداخت!

خانمی دیگر که مرتب عشریه‌اش را می‌پرداخت، در شگفت بود که چرا حساب پس‌اندازش بیشتر نمی‌شود. اول در آن پول می‌گذاشت و پس از مدتی آن را برمی‌داشت، بعداً از خاطرش گذشت که از بهره آن پول عشریه نمی‌پردازد.

به محض این که شروع کرد به پرداخت عشریه از بهره آن پول، پس‌اندازش بیشتر و بیشتر شد و دیگر از آن پولی برنداشت.

مردی که پیوسته عشریه‌اش را می‌پرداخت نگران بود، زیرا پرداخت این عشریه‌ها آن گونه که باید و شاید توانگرش نکرده بود. تا این که دریافت از همه درآمدهایش عشریه پرداخته بود، بجز از سهامش. پس از پرداخت عشریه از درآمد سهامش، احساس کرد که بهتر است بعضی از این سهام را بفروشد و سهامی دیگر بخرد، او نیز این کار را کرد و درآمدش چندین برابر شد و البته عشریه درآمد جدیدش را نیز فوراً پرداخت.

این مرد دیگر از پایین و بالای بازار سهام نمی‌هراسد و معتقد است اگر خدا شریک امور مالی اوست، حتماً به هدایتش ادامه خواهد داد و قطعاً او را توانگر نگاه خواهد داشت.

رابرت لوتورنو^۱ نابغه امور مهندسی که به علت پرداخت عشریه‌هایش مشهور شده است در کتابش «آنچه انسان و کوه را تکان می‌دهد» از دورانی می‌نویسد که تازه پرداخت عشریه را شروع کرده بود و آن موقع وضع مالیش بسیار خوب بود، تا این که یک سال تصمیم گرفت که عشریه‌اش را نپردازد و پس‌انداز کند. پس به خدا گفت.

«خدایا سال گذشته کسب و کارم عالی بود و باید صد هزار دلار به تو عشریه بدهم. اما از این پول به عنوان سرمایه استفاده می‌کنم تا سال بعد بتوانم چند برابر این مبلغ را به تو عشریه بدهم.»

اما پشت سرهم دچار مشکلات مالی شد. هوای خراب نگذاشت کارهای ساختمانی‌اش پیش برود. در پایان سال، صد هزار دلار قرض داشت. از این تجربه آموخت که هرگز پرداخت عشریه‌اش را به تعویق نیندازد و هرگز درباره پرداخت عشریه با خدا چانه‌نزند.

در بارهٔ درسی که آموخته بود نوشت: «خدا نه تنها می‌تواند از حساب اعتباری استفاده کند، از پول نقد هم می‌تواند استفاده کند.»

بعدها میزان عشریه لوتورنو به میلیونها دلار رسید و مجبور شد برای توزیع درست عشریه‌هایش موسسه‌ی خصوصی تأسیس کند.

فروشنده‌ی از راه پرداخت عشریه آنقدر توانگر شده بود که می‌خواست صاحب شرکتش را مجاب کند که اونیز از درآمدش عشریه بپردازد. اما نمی‌دانست چگونه این مطلب را به او بگوید که موثر باشد.

دوستی به او پیشنهاد کرد که فهرست میلیونرهایی را که از طریق پرداخت عشریه توانگر شده بودند به رییس‌اش نشان بدهد. او نیز همین کار را کرد و موثر واقع شد.

پرداخت عشریه برای توانگری کسب و کار، راهی آزمون شده و به اثبات رسیده است.

عشریه را به کجا باید پرداخت؟

عشریه را باید به جایی بپردازید که از آنجا کمک معنوی و الهام می‌گیرید. من همواره از عشریه دهندگانم می‌پرسم که از کدام کتابم الهام گرفته‌اند.

خانمی گفت: «چند آپارتمان دارم که نمی‌توانم اجاره‌شان بدهم. همه قوانین توانگری را هم به کار بسته‌ام. نگویند که باید عشریه بدهم چون همه عشریه‌هایم را نیز می‌پردازم.»

پرسیدم: «به کجا عشریه می‌دهید؟»

گفت: «چه اهمیت دارد که به کجا عشریه می‌دهم؟ به همان کلیسای عشریه می‌دهم که سابقاً به آنجا می‌رفتم. اما حالا به کلیسای دیگری می‌روم چون درسها و کلاسهایش بیشتر به دردم می‌خورد و سخنرانهایش بسیار الهام‌بخش هستند.»

جواب دادم: «اگر می‌خواهی توانگر بشوی، به جایی عشریه‌ات را بپرداز که از آنجا کمک معنوی می‌گیری و الهام‌هایت را می‌ستانی. در غیر این صورت، کار درستی نکرده‌ای. ستاندن کمک معنوی از یکجا و پرداخت عشریه به جایی دیگر، مانند این است که نزد پزشکی بروی و پولش را به پزشکی دیگر بپردازی، یا برای صرف غذا به رستورانی بروی و پولش را به رستورانی دیگر بدهی. اگر می‌خواهی توانگری‌ات پایدار بماند، عشریه‌ات را به جایی بپرداز که از آنجا کمک معنوی و الهامت را می‌ستانی.»

شفا از طریق پرداخت عشریه

خانمی به دلایل مالی شروع به پرداخت عشریه کرد و توانگر شد. اما حیرتش از این بود که سالها می‌خواست از وزن خود بکاهد و نمی‌توانست. اما همین که پرداخت عشریه را شروع کرد، هشت کیلو از وزنش را از دست داد.

پرداخت عشریه شما را از تجربه‌های ناخوشایند زندگی می‌رهاند. خانمی که اکنون میلیونر شده است می‌گوید: «هر گاه در

زندگیم رویداد نامطلوبی پیش می‌آید بی‌درنگ درمی‌یابم که آنقدر که باید نبخشیده‌ام. رویداد ناخوشایند برای من نشانه‌ آن است که باید آنقدر ببخشم تا اوضاع را برگردانم. از این رو، از خدا می‌پرسم: خدایا چه چیز را باید به چه کس بدهم؟»

بزرگترین مشکل زندگی: احتقان است و تنها علاج آن: جریان! اگر امور مالیتان خراب است یا زیر فشار قرض یا گرفتار مشکلات مدام هستید می‌توانید از راه پرداخت منظم عشریه خود به خدا، گره از کارتان بگشایید. این تنها راه توکل به خداست. زیرا پرداخت عشریه نشانه‌ ایمان به خدا، و تنها راه به جریان انداختن احتقان یا گرفتگی‌هاست. همه‌ کسانی که پس از مطالعه‌ کتابهایم عشریه پرداخته‌اند بی‌ردخور توانگر شده‌اند.

مردی از نیویورک برایم نوشت: «همین که نخستین عشریه‌ام را پرداختم بیماری جریان خونم علاج شد. سالها بود که پزشکان از درمان آن عاجز مانده بودند. البته باید این را نیز اعتراف کنم که سه سال طول کشید تا بتوانم شیوه تفکرم را عوض کنم و عشریه‌ام را بپردازم. هرگاه کتابهایتان را می‌خواندم، از فصل مربوط به عشریه لذت نمی‌بردم. اما وقتی دومین عشریه‌ام را پرداختم، از شر پا درد مزمن خودم هم خلاص شدم. من از پرداخت عشریه معجزاتی باور نکردنی دیدم.»

مردی که بنگاه معاملات ملکی داشت و در کالیفرنیا جنوبی زندگی می‌کرد، در مورد پرداخت عشریه‌اش بی‌دقتی کرد و درسی بسیار ارزشمند آموخت:

یک ماه عشریه‌اش را به جای این که به کلیسا بدهد، به خویشاوندی که گرفتار مشکل مالی بود داد. ناگهان همه‌ کارهایم خراب شد. حساب بانکی‌اش در هم ریخت و چکهایم واخواست شد.

یکی از معاملاتش که قرار بود از آن چندین هزار دلار سود کند به هم خورد. سایر راههای درآمدش نیز خشکید و با هزار مشکل مالی تنها ماند.

اوضاع به همین منوال گذشت تا این که دریافت در امور مالی، خدا را در مرتبه نخست قرار دهد، نه دوستان و خویشاوندان گرفتار امور مالی را.

البته کمک به انسانی گرفتار کوچکترین اشکالی ندارد. اما باید دقیق و محتاط باشید که چه به او می دهید. اگر تنها به او پول بدهید، یاری شما کمکی موقت است و او را همچنان در فقر نگاه خواهد داشت. خردمندانه این است که به او کتابی سودمند درباره قوانین توانگری هدیه کنید تا برای همه عمر مستقل و توانگر شود و به راستی از هر گونه تنگدستی و محدودیت برهد و به ثروت و دولتی پایدار دست یابد.

«اگر به انسانی یک ماهی بدهید، خوراک یک روزش را به او داده اید. اما اگر به او ماهیگیری بیاموزید، خوراک یک عمرش را به او داده اید.»

قوانین کهن درباره این که عشریه را به کجا باید پرداخت، بسیار دقیق و معین بوده اند. نخستین یک دهم باید به دست عابدان و جایگاه عبادت سپرده شود. این یک دهم نباید به نیت یا منظور خاصی داده شود. یعنی به عشریه دهنده مربوط نیست که این مبلغ چگونه مصرف می شود.

دومین یک دهم در آمد می بایست به مصرف جشنها می رسید. سومین یک دهم در آمد باید به مصارف خیریه اختصاص داده می شد. اگر شما به جای یک دهم از در آمدتان، چندین دهم از در آمدتان را به

خدا می‌پردازید می‌توانید برای دومین و سومین یک دهم در آمدتان، آزادی بیشتری احساس کنید. اما یک دهم نخست باید به طور کامل به کار خدا اختصاص داده شود، و بدانید که اصلاً به شما مربوط نیست که عشریه گیرنده آن را چگونه یا برای چه مصارفی خرج می‌کند.

پولتان هر جا برود ایمانتان همانجا می‌رود

زنی که مدتها بیمار بود، سخاوتمندانه پولش را به چند موسسه پزشکی اهدا کرده بود و نمی‌توانست بفهمد چرا دعاهای کشیش و گروه او مستجاب نشده و شفا نیافته بود.

آن زن از نظر مالی، با کلیسای خود و دعاهایش همدلی نکرده بود. با اهداء پولش به موسسه پزشکی، با بیماریهای قلب و سرطان و فلج کودکان و بسیاری از امراض دیگر همدلی کرده بود. به هر جا که پول داده بود، ایمانش نیز همانجا بود.

اگر می‌خواست خدا شفایش بدهد می‌بایست پولش را تماماً به کار خدا اختصاص می‌داد؛ به اشخاصی که زندگیشان را وقف نوشتن یا آموزش حقیقت‌هایی می‌کنند که در این کتاب می‌خوانید.

امروز مردمان بسیاری را می‌بینیم که نه ایمانی معنوی دارند، نه علایقی مذهبی؛ با این حال می‌خواهند بخشنده باشند. شاید این گامی برای پیشرفت آنها باشد که می‌خواهند از موسسات پزشکی و آموزشی و فرهنگی و طرحهای شهری و اجتماعی حمایت کنند. سطح آگاهی و ادراکشان آنجاست و از این رو، سطح ایثارشان نیز آنجا.

اما هرچه زودتر تکامل یابید و از آن سطح آگاهی به سطح گسترده‌تری از ادراک برسید، درمی‌یابید که بینه بخشش و ایثارتان را به مردمان و سازمانهایی اهداء کنید که وجودشان نشاء الهام و تعالی

انسانهاست، و به آدمیان آن حقیقت را می آموزند که شفا می دهد و توانگر می کند. اگر از نهضت حقیقت به درستی حمایت شده بود، تعالیمش از طریق وسایل ارتباط جمعی به میلیونها نفر می رسید و هرچه بیماری و فقر را ریشه کن می کرد.

امت فاکس^۱ می گوید: «نهضت حقیقت تنها راه نجات جهان است.

مابقی چیزها پیشاپیش امتحان خود را پس داده اند.»

اداره مالیات بر درآمد اجازه می دهد تا نیمی از درآمدتان را برای عشریه پردازید و از پرداخت مالیات معاف بشوید. و کیلی که پیش از هرگونه هزینه، ده یک درآمد حقوقی اش را عشریه می دهد می گوید: «اگر این پول را صرف کار خدا نکنم مجبورم مالیات بدهم. پس اگر قرار است که در هر حال این پول را پردازم، چه بهتر به جایی برود که از نظر معنوی مردم را بیدار کند و منشأ کمک و الهام برای بسیاری از انسانها باشد.»

البته این و کیلی به طرزی باوربکردنی توانگر شده است!

عشریه را باید از درآمد ناخالص پرداخت یا درآمد خالص؟
گاه مردم می پرسند: «آیا باید از درآمد خالص عشریه پردازم یا از درآمد ناخالص؟»

دوستی می گفت: «من از درآمد خالص عشریه پرداختم (مالیات دررفته) اما متوجه شدم هیچ وقت آنقدر پول ندارم که مالیاتهایم را پردازم. فوراً از درآمد ناخالص عشریه پرداختم (بدون کسر مالیات) و پی بردم که در این صورت همیشه به راحتی می توانم مالیاتهایم را

پردازم.»

اگر در این لحظه دستتان آنقدر باز نیست که بتوانید از همه درآمدهایتان عشریه پردازید، از یکی از آنها به طور منظم عشریه بدهید. اگر احساس می‌کنید نباید از درآمد ناخالص خود عشریه پردازید، از درآمد خالصتان عشریه بدهید. آنچه مهم است یدار کردن اقتدار رقم ده یا رقم جادویی افزایش است. ثمرات افزونتر حاصل ایثار افزونتر است. هرچه بیشتر ببخشایید بیشتر می‌ستانید. بخشیدن راه گرفتن را می‌گشاید.

تاریخ نشان می‌دهد که مصریان باستان بیست درصد از درآمدهشان (دو عشریه) را به معابد می‌دادند. عبرانیان چهار عشریه می‌دادند، حتی در زمان عهد جدید که می‌بایست به دولت روم مالیات می‌پرداختند. هندوها می‌بایست یک‌دهم از درآمد خود را می‌پرداختند، مگر این که فقیر باشند. فقرا می‌بایست دو عشریه پردازند تا بتوانند آگاهی خود را از توانگری بگسترانند.

یک بار عشریه خودم جمع شده بود و هنوز آن را نپرداخته بودم. شخصی به من تلفن کرد و گفت که می‌خواهد برایم هدیه‌یی ارزشمند بفرستد. آن هدیه چیزی بود که سالها آرزویش را داشتم. هفته‌ها و ماهها گذشت و آن هدیه را دریافت نکردم.

سرانجام هدایت طلبیدم که چرا آن هدیه به دستم نرسیده است. ناگهان این اندیشه از سرم گذشت که: «تو هنوز آن عشریه را نپرداخته‌ای. حال آن که نخست باید ببخشی تا بتوانی بستانی. برای دریافت باید جا بگشایی. بی‌درنگ عشریه‌ات را پرداز تا به سرعت اوضاع را دگرگون کنی.»

فورا عشریه‌ام را پرداختم. همان روز هدیه‌ام از شهری دور برایم

پست شد. این یادداشت همراهش بود:

«عجیب‌ترین رویداد پیش آمد. پس از این که به شما تلفن کردم می‌خواهم هدیه‌تان را بفرستم، هدیه ناپدید شد. هفته‌ها به دنبالش می‌گشتم و نمی‌توانستم پیدایش کنم. امروز صبح دوباره پیدا شد و فوراً آن را برایتان پست می‌کنم. لطفاً تاخیرم را ببخشید.»

از این واقعه بزرگترین درس توانگری را آموختم:

اگر چیزی ندهید چیزی نمی‌ستانید.

اگر عشریه نپردازید، هدیه‌تان گم می‌شود و موهبت خود را از دست می‌دهید.

هدیه دادن و بخشیدن، نخستین گام برای ستاندن و دریافت کردن است.

اگر چیزی از شما ربوده شود

اگر داوطلبانه در راه خیر ندهید، اگر با ایشار خود بر تجربه‌های سازنده زندگی نیفزایید، ناگزیر باید به زور از دست بدهید و آن هم برای تجربه‌های ناخوشایند و مخرب زندگی. بخشیدن، نخستین شرط حیات و قانون کائنات است.

گاه این قانون به سرعت عمل می‌کند. خانمی به من گفت: «دیگر در سخنرانیهات شرکت نمی‌کنم چون دفعه پیش که داشتم عمارت را ترک می‌کردم کیفم را زدند.»

واقعاً جالب توجه است که میان آن همه آدم کیف این خانم را زدند. در پایان سخنرانیهای کلیسا که رسم است ظرفی را جلو حاضران نگاه می‌دارند تا پیشکش خود را اهداء کنند، این خانم همیشه می‌گفت: «پول همراهم نیست. یادم رفته کیف پولم را بیاورم.»

آنچه بر سرش آمد اثبات کارکرد این قانون بود که اگر بخواهید در ازاء هیچ چیزی بستانید، چیزی از شما ربوده می‌شود. هرگاه چیزی از شما ربوده می‌شود نشانه آن است که به اندازه کافی بخشیده اید.

خانمی گفت: «نکته‌یی برایم قابل فهم نیست. به یمن قوانین توانگری آنقدر دولتمند شده‌ام که حد و حساب ندارد. اما نمی‌توانم ثروتم را نگاه دارم. مردم مدام پولم را می‌زنند. به اشخاص پول قرض می‌دهم و پولم را پس نمی‌دهند. البته می‌توانم از آنها به دادگاه شکایت کنم، اما می‌خواهم در کمال آرامش پولم را به من پس بدهند.» پرسیدم: «منظورت از قوانین توانگری این است که عشریه‌ات را نیز می‌پردازم؟»

گفت: «وقتی مردم مدام پولم را می‌زنند، چطور می‌توانم عشریه‌ام را پردازم؟»

به او توصیه کردم که باب سوم کتاب ملاکی نبی را بخواند و این آیه را به یاد داشته باشد که: «خداوند می‌گوید به سوی من بازگشت نمایید و من به سوی شما بازگشت خواهم کرد. اما شما می‌گویید به چه بازگشت نمایم. آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده اید و می‌گویید در چه چیز تو را گول زده‌ایم. در عشرها و هدایا.»

هرگاه حق خدا را براباید، انسان حق شما را می‌رباید. هرگاه حق خدا را نربایید و از نظر مالی او را در مرتبه اول قرار دهید، آدمیان نیز از ربودن حق شما دست خواهند کشید.

مردی بازرگان که میلیونر هم بود، این حقیقت را باور نداشت. با مشقت و خون جگر و عرق پیشانی و اشک و ناله خودش و دیگران، به این پول رسیده و حاضر نبود ذره‌یی از آن را به باد فنا بدهد. نه به

کارمندانش حقوق مکفی می پرداخت، نه به احدی کمک مالی می کرد. همه چیز را از حراجی می خرید و ظاهراً روزگارش هم بد نبود. تا این که روزی مردی از راه رسید و بزرگترین «مایملک» او را که همسر زیبایش بود از دستش ربود.

او نیز می بایست می نشست و باب سوم کتاب ملاکی نبی (عهد عتیق) را می خواند: «شما سخت ملعون شده اید. زیرا شما مرا گول زده اید. تمامی عشرها را به مخزن من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد.» خداوند می گوید مرا با عشریه های خود امتحان کنید تا ببینید که آیا روزنهای آسمان را بر شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود.

پرداخت عشریه به همه زمینهای زندگی برکت می دهد.

مردی بازرگان شروع به پرداخت عشریه کرد و بی درنگ از شغلی که دلخواهش نبود و سالها در آن مانده بود نجات یافت. از پولی که بابت بیکاری می گرفت نیز عشریه داد و کاری تازه و دلخواه پیدا کرد و درآمدش به بیست هزار دلار رسید و از آن نیز به طور منظم عشریه می داد.

زمانی که از چک ماهیانه بیکاری اش عشریه می پرداخت روابط زناشویی تلخی داشت. اما آن مشکل نیز برطرف شد. او دریافت اگر از نظر مالی خدا را در مرتبه اول قرار دهد و عشریه اش را بپردازد، همه مشکلاتش برطرف می شود و بی درنگ از همه تنگناها می رهد.

پولی که در امور معنوی سرمایه گذاری شود هرگز از دست نمی رود و چندین برابر بازمی گردد.

عشریه سخاوتمندانه خوانندگان کتابم در طول سالها به من کمک

کرده است تا سه کلیسای جهانی یونیتی را تأسیس کنم و تمام وقتم را صرف نوشتن کتاب و سخنرانی‌هایم بکنم. اگرچه شما باید به شخص یا سازمانی عشریه‌تان را پردازید که منشأ کمک معنوی و الهام شماست؛ به ویژه کسانی که حقایقی را به شما می‌آموزند که در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته‌اند؛ یعنی آموختن آن کنش‌های ذهن که شفا می‌بخشد و توانگری می‌آورد.

چکیده مطلب

توانگری پایدار عبارت است از:

۱- کاربرد رقم جادویی ده که رقم افزایش است. عشریه یعنی یک دهم.

۲- از روزگارانی کهن، مردمان همه تمدنهای بزرگ، پرداخت عشریه را قانون جهانی توانگری می دانستند.

۳- بخشیدن منظم راه ستاندن منظم را می گشاید.

۴- بخشیدن و پرداخت عشریه و هدیه دادن و سهم کردن دیگران در مال خود، همواره نخستین گام به سوی افزایش مالی و توانگری پایدار است.

۵- بسیاری از میلیونرهای امروز از راه پرداخت پیوسته عشریه به ثروت رسیده اند. ابراهیم که نخستین میلیونر کتاب مقدس است عشریه می داد. هرگاه قوم یهود عشریه اش را می پرداخت توانگر می شد. ملاکی نبی به قوم یهود گفت اگر می خواهند دیگر بار توانگر شوند باید عشریه خود را بپردازند. عیسی مسیح و پولس رسول از عشریه دهندگان بودند. در دوران آنها پرداخت عشریه به معبد مرسوم بود.

۶- هرچه نیاز مالی شما بیشتر باشد، نیازتان به پرداخت عشریه افزونتر است.

۷- عشریه از وقت، کافی نیست. کتاب مقدس به کسانی وعده توانگری می‌دهد که یک دهم از همه درآمدهای خود را عشریه می‌دهند. این عشریه، حساب پس انداز و سهام و زمین و ارث و حقوق ماهانه و هرگونه پاداش را دربرمی‌گیرد.

۸- پرداخت عشریه شفا می‌بخشد. زیرا عمل ایمان، به جریان می‌اندازد و احتقان را از بین می‌برد.

۹- این نکته که عشریه را به کجا می‌پردازید حائز اهمیت است. یک دهم از درآمد ناخالص خود را به جایی بپردازید که از آنجا کمک معنوی و الهام می‌گیرید. عشریه‌تان را بدون چشمداشت بپردازید. کمک به خوبشاوندان مستمند، عشریه نیست. زیرا باید به کسی یا جایی بپردازید که منشاء الهام و کمک معنوی شماست.

۱۰- اگر داوطلبانه برای تجربه‌های مثبت و سازنده زندگی بپردازید، ناگزیر به زور و برای تجربه‌های تلخ و مخرب و ناخوشایند زندگی نخواهید پرداخت. بخشیدن یک ضرورت و قانونی جهانی است.

بخش دوم

سایر راههای تجلی توانگری

فصل هفتم

تجلی توانگری از طریق طرح الهی

گاه مردم می گویند: «قوانین تجلی توانگری شما برای افرادی که می دانند چه می خواهند عالی است. اما من که نمی دانم چه می خواهم چگونه باید توانگر بشوم؟»

برای تجلی میراث بیکران موهبتایتان راهی وجود دارد: آگاهی از طرح الهی زندگیتان را بطلید!

حقیقت بزرگ این است که زندگیتان طرحی الهی دارد که عالیترین طرح است و تندرستی و شادمانی و فراوانی و بیان نفس را دربرمی گیرد. هرگاه اندیشیدن به طرح الهی را آغاز کنید، آرمانها و مجالها و رویدادها و افرادی را به سوی خود می کشانید که باید بخشی از زندگیتان باشند.

لازم نیست بکوشید که دریابید چه آرمانها و مجالها و رویدادها و افرادی باید به سراغتان بیایند. در عوض، به طرح الهی خود بیندیشید و بگذارید که طرح الهی، آنها را بر شما آشکار کند و شما را به سوی مکانها و رویدادها و افراد لازم بکشاند.

آسانترین راه برای تجلی موهبتهای خود و دیگران، و در مسیر

رویدادها و اوضاع و شرایط درست زندگی قرار گرفتن، دعا و طلب هدایت است.

به تأکید ندا در دهید که از هر وضعیتی که با آن روبرو می‌شوید، طرح الهی برخواهد خاست. یقین یدارید که طرح الهی والاترین طرح برای همگان است و برای همه عظیمترین موهبتها را به بار می‌آورد؛ ثمراتی که شما را به حیرت و خواهد داشت.

مردی را می‌شناسم که از زندگی زناشویی تلخ و مشکلات مربوط به طلاق و قرض و پریشانی و درآمدی محدود، در عذاب بود. اما هنگامی که در دورانی از زندگی که ظاهراً همه درها به روی او بسته بود طرح الهی را طلبید، زندگی یکسر دگرگون شد و به شغلی تازه و سرشار از بیان نفس و درآمدی مضاعف دست یافت. آنگاه لبریز از آرامش خیال و شادمانی و سلامتی افزونتر، با همسر جدیدش ازدواج کرد. همه این تحولات در عرض شش ماه پیش آمد! دعایی که هر روز تکرار می‌کرد چنین بود:

«از همه چیز دست برمی‌دارم تا خدا طرح الهی زندگی را آشکار کند. اکنون با طرح الهی زندگی هم‌نوا و هماهنگم. اکنون با طرح الهی زندگی مشارکت و همکاری می‌کنم. اکنون خدای درونم به سرعت، و در کمال آرامش، طرح الهی زندگی را بر من آشکار می‌کند.»

«اکنون طرح الهی زندگی را درمی‌یابم و می‌پذیرم و دنبال می‌کنم. طرح الهی زندگی گام به گام بر من آشکار می‌شود و از آن به وجد درمی‌آیم. می‌دانم که طرح الهی عالیترین طرح است و تندرستی و توانگری و شادمانی و بیان کامل نفس را دربرمی‌گیرد. طرح الهی هم اکنون برایم سلامت و ثروت و دولت و سعادت به ارمغان می‌آورد.»

آسانترین راه برای شکوفایی موهبتها

نخستین بار عبارت «طرح الهی» را در کتاب «بازی زندگی و راه این بازی» فلورانس اسکاول شین خواندم. خانم شین هنرمندی از یک خانواده قدیمی و برجسته فیلادلفیا بود که سالها پیش به نیویورک آمد و آموزگار ماوراء الطبیعه شد. خانم شین معتقد بود که برزبان آوردن کلام حقیقت، پاسخ مشکلات را آشکار می کند. گواه این گفتار، یاری موفقیت آمیز او به مردمان بود و محبوبیت بی حساب کتابهایش که حاوی عبارات تأکیدی سودمندی است که همواره ثمرات نیکو به بار آورده اند.

امروز در جهان، افرادی بیشمار نمی دانند با زندگی خود چه کنند. اگر آنها هر روز طرح الهی زندگیشان را بطلبند - بی آن که لازم باشد دقیقاً از چندو و چون آن باخبر باشند - به طور طبیعی آن را در پیش خواهند گرفت.

همه ما با طرح الهی به این سیاره می آییم و این طرح الهی در لفافه روح ما پیچیده شده و آرزومند تجلی است. فراخواندن طرح الهی سبب رهایی آن می شود.

مهم نیست چه سن و سالی دارید و چقدر از عمرتان گذشته و با زندگیتان چه کرده اید و چه نکرده اید. اگر از همین امروز، هر روز طرح الهی زندگیتان را بطلبید، به سوی والاترین موهبت خود رهسپار خواهید شد.

اگر والدین به هنگام کودکی - یا حتی پیش از تولد - برای فرزندان طرح الهی را بطلبند، هیچ گونه آشفتگی و نگرانی درباره آینده فرزندان پیش نخواهد آمد. هر کودک به طور شهودی به سوی طرح الهی زندگیش هدایت خواهد شد و پدر و مادرش آن طرح را

در خواهند یافت و بی‌درنگ با آن موافقت خواهند کرد .
 تجربهٔ کودکی خودم مرا مجاب می‌کند که با طرحی الهی و
 پیشاپیش مقدر، به این جهان می‌آییم. حتی هنگامی که دخترکی
 کوچک بودم مفهوم تقدیر را حس می‌کردم. به یاد می‌آورم که ساعتها
 در جنگل قدم می‌زدم، میان علفهایی که قدشان از قد خودم بلندتر بود؛
 و در آن ساعت‌های خلوت و آرام به آینده‌ام می‌اندیشیدم.
 حتی آن زمان، احساسی نیرومند به من می‌گفت که باید در
 زندگی کاری «مخصوص» و «متفاوت» را به انجام برسانم. حتی وقتی
 دخترکی خردسال بودم می‌دانستم که باید به طریقی به بشریت خدمت
 کنم. همواره در این اندیشه بودم که آیا باید آموزگار شوم یا پرستار
 یا پزشک؟ سالها بعد، رسالت ویژه‌ام آشکار شد؛ اینکه باید کشیش و
 نویسندهٔ کتابهای ماوراءالطبیعه بشوم. اگر به هنگام کودکی می‌دانستم
 چگونه به تأکید طرح الهی زندگی را بطلبم (یا اگر یک نفر دیگر
 می‌دانست چگونه آن را برای من بطلبد) چه بسا سبب می‌شد که طرح
 الهی زندگی بسیار زودتر بر من آشکار شود و با سرعتی افزونتر به
 سوی شکوفایی زندگی گام بردارم.

بانویی خانه‌دار همواره می‌خواست چند فرزند داشته‌باشد. پس از
 تولد نخستین فرزندش پزشک به او گفت که سلامت‌اش اجازه نمی‌دهد که
 کودک دیگری را به دنیا بیاورد.
 وقتی دخترش رو به رشد گذاشت، مادر بیقرار شد. می‌خواست
 در زندگی کاری بکند، اما نمی‌دانست این کار چه باید باشد. در چنین
 زمانی دریافت که هرکس با طرح الهی به این جهان می‌آید. پس از
 مراقبهٔ روزانه‌اش چنین دعا کرد: «خدایا تو برای زندگی طرحی الهی

داری. این طرح را نشانم بده. بگذار آن را بدانم و به انجام برسانم.» پس از این دعا، آرامش یافت و از فشارهایش کاسته شد.

چندی نگذشت که کشیش کلیسایش به او تلفن کرد تا در کلاسهای روز یکشنبه تدریس کند. از این تقاضا به وجد درآمد، زیرا کار با بچه‌ها را دوست داشت. گویی به آرزویش برای داشتن خانواده‌یی بزرگتر پاسخ مثبت داده شده بود.

پس به دعاهایش ادامه داد و طرح الهی زندگیش را طلبید. چندی نگذشت که دوستی را دید که همسرش مدیر مدرسه بود. دوست از او پرسید: «تو مگر لیسانس علوم نداری؟» پاسخ داد: «چرا دارم.»

دوستش گفت: «همسر من همیشه دنبال معلم علوم می‌گردد. حالا هم در جستجوی پیدا کردن معلم فیزیک است.»

چند روز بعد، این خانم به عنوان معلم علوم استخدام شد. شبها هم به دانشکده رفت تا فوق لیسانس بخواند. کارهایش را نیز دوست داشت چون عاشق بچه‌ها بود. از این طریق، طرح الهی زندگیش را دریافت. پی برد هرگاه طرح الهی زندگیش را بطلبد، آشفتگی و پریشانی و تردید راهشان را می‌کشند و می‌روند.

شیوه‌ رهایی از حضور مردمان نامناسب

بسیاری از افراد برای چیزها و اوضاعی می‌کوشند که برایشان مناسب نیست. بسیاری در پی افرادی هستند که به آنها تعلق ندارند.

خانمی از مشاوره معنوی خواست که برایش شفاعت کند تا به عقد ازدواج مردی معین درآید. مشاور گفت که به این طریق سخن نمی‌گوید، زیرا شاید این مرد بخشی از طرح الهی زندگیش نباشد.

در عوض، مشاور به تأکید ندا در داد که گام بعدی طرح الهی

زندگیش آشکار شود و مردمان و مکانها و رویدادها و چیزهایی که جزئی از طرح الهی زندگیش هستند به سرعت، و در کمال آرامش متجلی شوند؛ و هر آنچه و هر آنکس که بخشی از این طرح نیست، از زندگیش ناپدید شود و موهبت خود را در جای دیگر بیابد.

اگرچه گهگاه آن مرد را می‌دید، رابطه‌شان جدی نشد و حرفی از ازدواج به میان نیامد. اما چون به اندیشیدن به طرح الهی ادامه داد، مردی دیگر را دید و به سرعت تقاضای ازدواج صورت گرفت و پیمان زناشویی بستند و رابطه‌ی عمیق و عاشقانه میان آنها آغاز شد.

این خانم بعدها دریافت که قبلاً از پی مردی می‌کوشید که برایش مناسب نبود.

اگر بخواهید در زندگی به زور کسی یا چیزی را به دست بیاورید، نشانه‌ی آن است که آن شخص یا آن چیز موهبت شما نیست. آنچه را که به زور به چنگ آورید، برای نگاه داشتنش نیز باید بجنگید.

هرگاه طرح الهی زندگیتان را بطلبید، اشخاص و اوضاع و شرایطی که جزئی از این طرح نیستند از زندگیتان بیرون می‌روند. و اگر به طلبیدن طرح الهی ادامه بدهید، اشخاص و اوضاع و شرایطی که جزئی از این طرح هستند به آسانی و به طور طبیعی در زندگیتان پدیدار می‌شوند و بی‌هیچ آزار و آشفتگی، رسالت خود را به انجام می‌رسانند. راه آسان زندگی موفقیت‌آمیز نیز همین است.

خانمی جوان مردی را دوست داشت. اما این مرد تقاضای ازدواج نکرده بود. دوستانش اصرار داشتند که علاقه‌اش را به یک نفر دیگر معطوف کند. او نیز قول داد با کسی که آنها معرفی کرده بودند ازدواج کند، اما دلش به این کار راضی نبود.

وقتی مردی را که دوست داشت ترک کرد، آزرده و نگران شد.

نسبت به مرد پیشنهادی دوستانش هم علاقه‌ی احساس نمی‌کرد. یک روز مسأله‌اش را با دوستی که شاگرد حقیقت بود در میان گذاشت. دوست گفت: «راه حل مسأله‌ات این است که طرح الهی زندگیت را بطلبی و بخواهی که این طرح هم اکنون به سرعت، و در کمال آرامش متجلی شود. آنگاه صبر کن و ببین که چه پیش می‌آید.» او نیز همین کار را کرد و رویدادی جالب توجه پیش آمد. مردی که دوستانش پیشنهاد کرده بودند به سرعت از زندگیش ناپدید شد و مردی که خودش به او علاقه‌مند بود در زندگیش پدیدار شد و با هم ازدواج کردند. سیر رویدادها به دوستانش نشان داد که انتخاب آنها درست نبود.

بعدها این خانم به دوستش گفت: «اگر مرد پیشنهادی دوستانم ناپدید نشده بود، با مردی که مناسب نبود ازدواج کرده بودم. اما وقتی که او ترکم کرد، مرد مناسب زندگیم دیگر بار پدیدار شد.» دوستش به او گفت که طلبیدن طرح الهی زندگیش، مردی را که مناسب او نبود از زندگیش حذف کرد تا بتواند در زمان درست، مرد درست را به او بازگرداند.

دگرگونیهای ناشی از طلب طرح الهی

طرح الهی تازگی ندارد. افلاطون از آن باخبر بود و آن را «الگوی کامل» خوانده و گفته است: «همه چیز بر طبق الگوی کامل الهی به پیش می‌رود و تغییر می‌کند و ما در عالم تحولات زندگی می‌کنیم.»

هنگامی که طرح الهی را فرا می‌خوانید باید برای هر گونه تحول و دگرگونی آماده باشید. گویی همه از طرح الهی زندگی خود

دور افتاده اند. وقتی اندیشیدن به طرح الهی زندگیتان را آغاز می کنید، شاید بی درنگ شاهد دگرگونیهای شوید. به جای مقاومت یا نفرت از این دگرگونیها، دریابید که جزیی از طرح الهی زندگیتان هستند و می توانند شما را به سوی موهبتهایی گسترده تر و عظیمتر بکشانند.

زنی بازرگان طلبیدن طرح الهی زندگیش را آغاز کرد. چنان بی درنگ شاهد دگرگونیهای بیشمار شد که گویی زندگیش دچار توفان شده بود. اما اوضاع و شرایطی تازه و اعجاب انگیز جای اوضاع و شرایط ملال انگیز پیشین را گرفت.

دعایی که هر روز تکرار می کرد چنین بود: «برای طرح الهی زندگیم کاملاً مجهزم. چون بی درنگ در طرح الهی زندگیم می گسترم، با اوضاع و شرایطم، نه برابر که برترم!»

شیوه رهایی از کهنه ها

بیشتر ما می خواهیم که از چیزی آزاد شویم. گاه سیری از رشد و پیشرفت را پیموده ایم و به انتها رسانده ایم. اما وقتی پیشرفت در راههای تازه را آغاز می کنیم، نمی دانیم چگونه از سیر پیشین برهیم.

معمولاً از اوضاع و شرایطی که برایمان پیش می آید می آموزیم و از خودمان نیز به آن اوضاع و شرایط می افزاییم. با این حال، در آن اوضاع و شرایط می مانیم، زیرا نمی دانیم چگونه خود را رها کنیم.

طلبیدن طرح الهی، ما را از اوضاع و شرایط و تجربه ها و روابط فرسوده گذشته و حال می رهااند.

از نقطه نظر شغلی هم، به جای نگرانی برای امور کسب و کارتان، کلام لازم را برای تجلی طرح الهی زندگیتان بر زبان آورید. به تأکید ندا در دهید که طرح الهی آن کار یا آن سازمان، هرچه زودتر متجلی

شود.

هر گاه در باره اشخاص یا رویدادها به هدایت نیازمندید، ندا دردهید که در آن اوضاع و شرایط یا در زندگی آن اشخاص، طرح الهی بی درنگ متجلی می‌شود، از سرعت جورشدن کارها به حیرت خواهید افتاد.

مردی بازرگان خودش را در پایان راهی می‌دید، اما نمی‌دانست چگونه خودش را از آن برهاند. مدت‌ها بود که همسرش در گذشته و آرزومند ازدواج مجدد بود. احساس می‌کرد نخست باید به محیطی تازه برود و بسیاری از اوضاع و شرایطش عوض بشود. در این اوضاع و شرایط با همسر سابقش زیسته بود و احساس می‌کرد دوستانش نمی‌خواهند زن دیگری را به جای او ببینند. در شغل کنونی‌اش نیز - خواه از نظر مالی و خواه از نظر مقام و خواه از نظر نشان دادن استعداد و توانایی - آنقدر که می‌توانست پیشرفت کرده بود و به تجربه‌هایی تازه نیاز داشت. بیقرار بود و دنیایی جدید را می‌طلبد. اما گویی اسیر خاطره‌ها و روابط و اوضاع و شرایط کهنه به جا مانده بود و نمی‌دانست چگونه خود را از آنها برهاند.

روزی برای نخستین بار در یک کلاس ماوراءالطبیعه شرکت کرد. معلم گفت که همه حاضران طرحی الهی دارند و این طرح الهی به سرعت شکوفا می‌شود و همه آنها این طرح الهی را درمی‌یابند، چون او با کلام خودش این طرح را به فعالیت بی‌درنگ واداشته است.

کلام سرشار از ایمان معلم به او ایمان بخشید. در پایان هر کلاس به دیگران می‌پیوست و با آنها تکرار می‌کرد: «زندگیم طرحی الهی دارد. هم اکنون آن طرح الهی شکوفا و آشکار می‌شود.»

نخست گویی چیزی پیش نمی‌آمد. اما حالش بهتر و امیدوارتر

شد. همچنان به کلاس می‌رفت و در آنجا با مردی بازرگان آشنا شد که در یکی از شهرهای نزدیک زندگی می‌کرد. با هم دوست شدند و دریافتند که هر دو علاقمندند در یک رشته کار کنند و هر دو به شریک نیاز دارند. هر دو می‌خواستند از تجربه‌های پیشین دست بکشند و تجربه‌هایی تازه را بیازمایند. این مرد هر روز تکرار می‌کرد: «هیچ چیز نمی‌تواند از تجلی طرح الهی زندگیم ممانعت به عمل آورد. هیچ چیز نمی‌تواند تجلی طرح الهی زندگیم را به تأخیر اندازد. آنچه خدا به من داده از بین نمی‌رود و کاهش نمی‌پذیرد.»

چند ماه نگذشته بود که این مرد غمناک از کار پیشین خود دست کشید و به شهر نزدیک رفت و با دوست جدیدش شرکتی تأسیس کرد. هر روز با هم می‌نشستند و طرح الهی زندگیشان را می‌طلبیدند و برای موفقیت کار تازه خود دعا می‌کردند.

نه تنها کارشان رونق گرفت، یک سال نگذشته بود که این مرد با زنی نازنین ازدواج کرد که او نیز هر روز طرح الهی زندگیش را می‌طلبید!

سازمانی تصمیم گرفت که اقتدار کامیابی‌بخش طلبیدن طرح الهی را بیازماید. هیئت مدیره‌اش تصمیم گرفتند که در جلسات خود طرح الهی سازمان را بطلبند. به سرعت شاهد شکوفایی کسب و کارشان شدند. افرادی تازه به سازمان راه یافتند که طرح‌هایی تازه با خود آوردند. طرح‌هایی که موجب توانگری چشمگیر سازمان شد. هیئت مدیره سازمان هر روز تکرار می‌کردند:

«از طریق تجلی طرح الهی، این سازمان هم اکنون به سوی موهبت‌های عظیم‌تر پیش می‌رود.»

شیوه دعای مؤثر برای خود و دیگران

برای دیگران به این شیوه دعا کنید:

«تو را به طرح الهی زندگیت می سپارم. خدای درونت به سرعت طرح الهی زندگیت را بر تو آشکار می کند. تو در کمال آرامش، طرح الهی زندگیت را به انجام می رسانی.»

چه بسیار پیش آمده که گمراهانه دیگران را پند و اندرز داده ایم و به کاری واداشته ایم که خود صلاح می دانستیم. از این رو، آنها غرامتی سنگین پرداخته اند و زیر فشارهای عاطفی قرار گرفته اند. حال آن که تنها وظیفه و مسئولیت ما طلبیدن طرح الهی برای آنها بود، تا از راه خودشان به سوی موهبت خویش رهسپار شوند.

برای خودتان بارها بگویید:

«خدای درونم هم اکنون طرح الهی زندگیم را به سرعت، و در کمال آرامش، آشکار و شکوفا و متجلی می کند.»

زندگی مردی پس از دعای روزانه زیر یکسر دگرگون شد:

«خدایا اگر برای زندگی شخصی من طرحی الهی داری، آن را نشانم ده! افرادی را که به زندگیم تعلق دارند، هم اکنون به سوی زندگیم بکشان و مرا با آنها پیوند ده!»

تاخیر موهبتها

اگر هر روز تجلی طرح الهی زندگیتان را بطلبید، چه بسا بی درنگ شکوفا و متجلی شود. باید مشتاق باشید که از کهنه ها دست بکشید و به سرعت به سوی طرح الهی زندگیتان رهسپار شوید و همه دگرگونیهایی را که در اشخاص و محیط و رویدادها پیش می آید بپذیرید. امرسون گفته است: «در ازاء هرچه که می ستانید، چیزی را

از دست می‌دهید.»

البته این هم ممکن است که وقتی طرح الهی زندگیتان را می‌طلبید، هیچ چیز رخ ندهد یا دیگر گونیها بسیار کند و آهسته پیش بیایند. اگر احساس می‌کنید تجلی موهبتایتان به تأخیر افتاده است، شاید باید برای «زمان الهی» صبر کنید. اگرچه احساس می‌کنید که برای دریافت موهبتهای تازه خود آماده‌اید، چه بسا انسانها و رویدادهایی که باید با طرح الهی زندگیتان وصل شوند هنوز به لحظه پختگی و آمادگی نرسیده‌اند. اینجاست که باید تکرار کنید که طرح الهی زندگیتان در زمان درست «و به وقت الهی» متجلی می‌شود. شاید زمان الهی به نظر انسان آهسته و کند بنماید؛ اما هنگامی که تجلی موهبتهای تازه‌تان را آغاز کند، معمولاً چنان سریع عمل می‌کند و همه چیز چنان شتابان رخ می‌دهد که نفستان بند می‌آید. خودتان را برای لحظه تجلی آماده کنید.

تا لحظه‌یی که در وضع موجود خود نظم به وجود نیاوریم، معمولاً طرح الهی شکوفا و متجلی نمی‌شود. تا لحظه‌یی که هنوز کاری هست که باید به انجام برسانیم و تمامش کنیم، گام بعدی آشکار نمی‌شود و موهبتهای تازه به سراغمان نمی‌آیند. گویی پدر مهربان پیشرفت بعدی را متوقف می‌کند تا نخست در وضع موجود نظم برقرار شود و آرامش در ذهن استقرار یابد.

در چنین مواقعی باید «تکمیل الهی» وضعیت موجود را بطلبید. آنگاه در پی چیزهایی بروید که وضع موجود را به تکمیل و کمال می‌رساند. هنگامی که به نظم امور پرداختید و آنها را به اتمام و سرانجام رساندید، گام بعدی آزاد و طرح الهی زندگیتان متجلی می‌شود.

طبیعت چه نیک از زمان الهی باخبر است. اخیراً فیلمی علمی را

می‌دیدم که زندگی گیاهی را نشان می‌داد که در صحرا می‌روید. این گیاه درست زمانی می‌روید که آب و هوا و شرایط صحرا برایش مناسب باشد. این گیاه سالها برای رسیدن اوضاع و شرایط درست صبر می‌کند.

مانند گیاه صحرا که منتظر اوضاع و شرایط درست می‌شود، ما نیز گاه باید منتظر رشد و کمال روحمان بشویم تا بتواند از موهبت گسترده ترمان کام بجوید. در این حال باید در برابر وضع موجود خود مقاومت نکنیم. شاید وضع موجود مان و ویژگی‌های روحی یا استعدادهایی را در ما پروراند که ما را برای آن زمان آماده می‌کند.

در چنین زمانهایی، هر اندازه نیز که به سلامت و ثروت و سعادت افزونتر بیندیشیم، شاید موهبت دلخواه‌مان پدیدار نشود؛ چرا که هنوز آمادگی دریافت و نگهداری از آن را نداریم. اگر در چنین زمانی آن را به دست آوریم، مانند رشدی زودرس و اجباری دوامی نخواهد داشت. در چنین شرایطی، شاید موهبت دلخواه‌مان بسیار کند و آهسته و در زمان الهی به سراغمان بیاید. اما بعدها در خواهیم یافت که به وقت درست و برای منافع درازمدت ما آمده است.

در باب سوم کتاب جامعه در عهد عتیق می‌خوانیم:

«برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است.

او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است.»

من به همه توصیه می‌کنم که باب سوم کتاب جامعه را بخواند. زیرا به روشنی از طرح الهی سخن می‌گوید: «آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد از قدیم است.»

اگر هنوز نمی‌دانید که می‌خواهید با زندگیتان چه بکنید، هر روز عبارات تأکیدی زیر را تکرار کنید. چندی نمی‌گذرد که طرح الهی

زندگیتان بر شما آشکار می شود:

هر طرحی که پدر آسمانی من برایم مقدر نکرده باشد هم اکنون از هم می پاشد. گام بعدی طرح الهی زندگیم بی درنگ متجلی می شود. آرمان الهی و طرح الهی هم اکنون به سراغم می آیند. درهای تازه موهبتهای تازه به رویم گشوده می شوند. با روحی مطمئن به سوی زندگی تازه و سرشار از شادمانی و ایمنی و فراوانی و خوشبختی خویش گام برمی دارم.

چکیده مطلب

- ۱- اگر نمی‌دانید که می‌خواهید با زندگیتان چه بکنید، تجلی طرح الهی زندگیتان را بطلبید.
- ۲- طرح الهی عالیترین طرح زندگیتان است و تندرستی و شادمانی و فراوانی و توانگری و بیان کامل نفس را دربرمی‌گیرد.
- ۳- اگر به طرح الهی زندگیتان بیندیشید، آرمانها و مجالها و رویدادها و افرادی را که باید جزئی از زندگیتان باشند به سوی خود می‌کشانید.
- ۴- ندا دردهید که هرچیز و هرکس را که دیگر جزئی از طرح الهی زندگیتان نیست رها می‌کنید و هرچیز و هرکس که دیگر جزئی از طرح الهی زندگیتان نیست، شما را رها می‌کند.
- ۵- سن و سال شما، یا این که تاکنون با زندگی خود چه‌ها کرده‌اید و چه‌ها نکرده‌اید مهم نیست. طلبیدن طرح الهی همواره می‌تواند کمکتان کند تا شما را به سوی والاترین موهبتها بکشاند.
- ۶- طلبیدن طرح الهی هرگونه احساس آشفتگی و تردید را از بین می‌برد و خطاها را می‌زداید.
- ۷- وقتی برای کودکان طرح الهی را بطلبید، به شیوه‌ی شهودی به سوی

آن هدایت می شوند .

۸- وقتی طرح الهی را می طلبید ، خودتان را برای هر گونه دگرگونی آماده کنید . گویی همه از طرح الهی زندگی خود دور افتاده اند . هر گاه به این شیوه تازه بیندیشید ، دگرگونیها به سرعت پیش می آیند .

۹- طلبیدن طرح الهی می تواند سازمانها را نیز توانگر کند . به جای تعیین تکلیف برای دیگران ، دعا کنید تا طرح الهی زندگیشان به سرعت ، و در کمال آرامش متجلی شود . آنگاه آنچه شما برایشان می خواهید یا موهبتی بهتر و عظیمتر متجلی خواهد شد .

۱۰- اگر موهبت دلخواهتان به سرعت پدیدار نمی شود ، بدانید که در وقت الهی به سراغتان خواهد آمد . شاید مردمان و رویدادهای تازه ای که باید به طرح الهی زندگیتان بپیوندند ، هنوز به لحظه پختگی و آمادگی کامل نرسیده اند . بگذارید همه چیز بانظم الهی به پیش برود . پس بیاسایید و بدانید که طرح الهی زندگیتان در زمان الهی متجلی خواهد شد .

فصل هشتم

تجلی توانگری از طریق فرزانتگی

سلیمان از طریق حکمت به توانگری رسید. ما نیز می‌توانیم از طریق حکمت به توانگری برسیم.

حکمت یعنی دانش، و دانش راستین یعنی دانش درونی و باطنی. این دانشی بود که سلیمان در خود پروراند و به اوج توانگری و دولتمندی رسید. چون به درون رو می‌کرد و هدایت می‌طلبید، از راه شهود درمی‌یافت که در برابر هر وضعیت چه باید بکند. او به چنان روشن بینی ژرفی رسیده بود که درون مردمان و اوضاع و شرایط را می‌دید و احدی نمی‌توانست او را بفریبد.

از طریق گوش فرادادن به دانش درون، توانگری مقتدر شد. اگر در عهد عتیق «کتاب امثال سلیمان» را مطالعه کنید درمی‌یابید که او از طریق حکمت و فرزانتگی، برای خویش ثروت و دولت را به تأکید ندا در داده است. در باب هشتم کتاب امثال می‌خوانیم: «مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت.» اگر ما نیز هر روز این عبارات را تکرار کنیم، ثمرات توانگر کننده‌اش را به

آغوش می کشیم.

در این عصر روشن بینی، ما نیز می آموزیم که چون سلیمان به درون رو کنیم و از درون خویش هدایت بطلبیم و فرمانهای دانشی را در پیش گیریم که از درون خودمان می جوشد. این فرزانه‌گی و حکمتی است که می تواند ما را با شدتی هرچه تمامتر به توانگری برساند.

چند دهه پیش، هر روز با دوستی به مراقبه می نشستیم و آنگاه با او عبارات تأکیدی‌ام را تکرار می کردم. آرمانهای همه نوشته‌هایم در آن زمان در من می جوشید. پس از مراقبه و دعا، هر روز می نشستیم و آنچه را که به ذهنم می آمد می نوشتم.

دانش راستین از درون می جوشد

این روزها درباره اهمیت «تحصیلات» می شنویم. تحصیل یعنی گرفتن و بیرون کشیدن از درون. یکی از متخصصان «اندیشه نو» پیش بینی می کند که دانش نو، از درون خواهد جوشید. این دانش دارای اقتدار توانگرکننده است و می تواند انسان را به کامیابی راستین برساند.

مردمان شرق می دانستند که خرد و دانش راستین در درون انسان نهفته است و اگر آدمی بگذارد و مجالی بیافریند، از درون خودش می جوشد. سده‌هایی بسیار، برای حصول تماس با دانش و فرزانه‌گی درون، به تمرین مراقبه (meditation) و دعا می نشستند. شیوه‌های مراقبه آنها امروز مورد توجه جهان غرب قرار گرفته و هر روز بیشماری از افراد، مجذوب و مسحور اقتدار فاشی از تمرین مراقبه می شوند.

چند سال پیش آمار نشان می داد که بیست و پنج هزارتن از دانشجویان به تمرین مراقبه اشتغال دارند. قطعاً این رقم امروز چندین

برابر شده است. امروز متخصصان تعلیم و تربیت درمی یابند که دانش راستین از درون می جوشد، و تمرین روزانه مراقبه را به دانش آموزان و دانشجویان توصیه می کنند و می آموزند.

شیوه توانگری از طریق فرزاندگی

شاید فکر کنید: «من الان به توانگری و کامیابی نیازمندم. نه فرصت تمرین مراقبه دارم، نه می توانم سالها صبر کنم تا در فرزاندگی به کمال برسم. حتماً میانبری هم وجود دارد.»
طریق فرزاندگی یعنی همین! بسیاری از افراد مانند سلیمان این طریق را در پیش گرفته اند و توانگر شده اند.

چون فرزاندگی و حکمت یعنی دانش درون، می توانید به اندیشه یا آرامانی بیندیشید و ثمرات شگفت و ژرف این کار ساده را در آغوش گیرید.

برای درپیش گرفتن طریق فرزاندگی و درو کردن ثمرات آن، باید دریابید که در درونتان قدرت و خردی لایتناهی هست که هرگاه بخواهید می توانید با آن تماس بگیرید. این قدرت و خرد لایتناهی منشاء آرمانها و نیروهایی است که می تواند زندگیتان را دگرگون کند. اگر به این قدرت توجه کنید و حضورش را دریابید و هدایتش را بطلبید، به صورت فرزاندگی و هدایت بیکران در درون و پیرامونتان زنده می شود. واقعاً به همین سادگی

نکته مهم این است که دریابید این قدرت همواره حی و حاضر و آماده کمک به شماست. تفاوت میان شخصی که در آمد سالانه اش دوازده هزار دلار است با شخصی که در آمد سالانه اش پنجاه هزار دلار است، این است که دومی از این قدرت و ازاین حضور باخبر است و

یاری او را می‌جوید و می‌ستاند، حال آن که اولی از آن بی‌خبر است. وقتی راز کامیابی اینشتن را از او پرسیدند گفت: «ثمرهٔ شهود و دانش درون است.»

رییس یک معاملات ملکی برایم تعریف کرد که چگونه کاربرد شیوهٔ فرزاندگی زندگیش را دگرگون کرد. با این که همیشه در تلاش معاش بود توانگر نمی‌شد، تا این که دربارهٔ فرزاندگی شنید و از آن پس، هر روز صبح چند دقیقه آرام می‌نشست و از خورد لایتناهی می‌خواست که در انجام معاملات هدایتش کند. پس از چند دقیقه، سرشار از آرمانهای تازه- برای این که چه بکند و چه نکند- از جایش برمی‌خاست و سرکار می‌رفت.

چند روز از تمرینش گذشته بود که احساس کرد باید زمینی را به قیمت بیست هزار دلار بخرد. باز هم در تمرینش هدایت خواست که این زمین را بفروشد یا نگاه دارد. احساس کرد که باید آن را به عنوان سرمایه گذاری نگاه دارد و بفروشد. چند سال بعد، همان زمین را به قیمت نیم میلیون دلار فروخت. اکنون آن زمین به یک مرکز خرید بسیار بزرگ بدل شده است.

این مرد برایم گفت: «مدهاست که شاگرد حقیقت شده‌ام. حقیقت مرا میلیونر کرده است. هر روز صبح آرام می‌نشینم و به درون رو می‌کنم و هدایت می‌طلبم و آرمانهایی را که به دلم می‌افتد دنبال می‌کنم و به توصیه‌های دیگران- که چه بکنم و چه نکنم- اهمیت نمی‌دهم. مجاب شده‌ام که خورد و دانش راستین از درون می‌جوشد و اقتدار توانگر کننده‌اش بیشتر از هر چیز دیگر است.»

فرزاندگی راستین از درون انسان را تصحیح می‌کند. فرزاندگی راستین نخست ذهن آدمی را می‌گسترده و آنگاه جهان آدمی را؛ البتہ

اگر انسان به هدایت درون خود گوش فرا دهد.

یکی دیگر از شاگردان حقیقت، دندانپزشکی جوان بود که وقتی طریق فرزانی را به کار برد توانگر شد. در اوایل کارش همواره در تلاش معاش بود. آنگاه از طریق مطالعه حقیقت پی برد که جهان درون و پیرامونش به اندیشه‌هایش پاسخ مثبت می‌دهد و می‌تواند از درون خودش هدایت بطلبد. به محض بیدار شدن، هر روز آرام می‌نشست و هدایت می‌طلبید و آنگاه سرکارش می‌رفت.

هر روز فرزانی الهی می‌طلبید تا بداند چگونه کارش را بگسترده و به افراد بیشتری خدمت کند. هر روز این عبارات تأکیدی را تکرار می‌کرد که: «حکمت همه اعصار کهن در درون من است. اکنون این حکمت نشانم می‌دهد چگونه کار و جهانم را بگسترم. اکنون این حکمت نشانم می‌دهد چگونه از راه خدمت به دیگران توانگر شوم.»

هنوز مدت زیادی نگذشته بود که هرروز سنجیده و آگاهانه می‌نشست و به طور مستقیم هدایت می‌طلبید که یکی از همکارانش به او پیشنهاد کرد به جای دو صندلی برای معاینه و مداوای بیمار، در مطب‌اش شش صندلی نصب کند و از دندانپزشکان جوان بخواهد که بر مبنای شراکت یا درصدی از درآمد با او همکاری کنند.

او نیز همین کار را کرد و این فرصت را برای دندانپزشکان جوان به وجود آورد که بدون سرمایه‌گذاری و فشار مالی بتوانند بی‌درنگ سرگرم کار شوند.

این سبب شد که بتواند در درآمد آنها شریک شود. شیوه‌ی موثر بود و بسیار توانگر و کامیاب شد. هدایت این مرد از طریق دوستش به او رسید، اما اگر از طریق فرزانی هدایت الهی نطلبیده بود، این هدایت را دریافت نمی‌کرد.

خانمی را می‌شناسم که طراح لباس مشهوری شد. چند سال پیش در فقر به سر می‌برد و از صبح تا شب برای حمایت از خودش و پدر و مادر پیرش در تلاش بود.

آنگاه شنید که فرزانش جهان و کیهان در درون و پیرامون خودش است. تصمیم گرفت هر روز سرساعتی معین آرام بنشیند و از این قدرت هدایت بطلبد. نخست چیزی پیش نمی‌آمد. زیرا به جای آرامش، به قرضها و مشکلاتش می‌اندیشید.

اما بر اثر مداومت، سرانجام آرام شد و زندگی‌اش آسانتر پیش رفت. تا این که روزی دریافت به محض نشستن، احساس آرامش می‌کند و دیگر اضطراب و ترس و دلشوره ندارد. آنگاه احساس کرد سرشار از اقتدار است و به آسانی می‌تواند بر اندیشه‌ها و احساسات و عواطف و جهانش مسلط شود. پس از چندی، این حس در او پدید آمد که می‌تواند با هر مشکلی کنار بیاید و راه حلی برای آن پیدا کند.

آنگاه در یکی از تمرینهای سکوت و آرامش، به یاد آشنایی افتاد که در کار تجارت لباس بود. با اوتماس گرفت. او نیز پیشنهاد کرد که به عنوان طراح لباس به استخدام او در آید.

اگرچه در باره طراحی لباس چیزی نمی‌دانست این شغل را پذیرفت. احساس می‌کرد فرزانش الهی او را هدایت خواهد کرد. هر روز پس از تمرین سکوت و آرامش، هدایت می‌طلبید تا هر چه که باید در باره طراحی لباس بداند بر او آشکار شود. دانش و آرمانهای تازه از درونش می‌جوشید و در ذهنش جریان می‌یافت. او نیز همه این آرمانهای بکر و نو را دنبال می‌کرد. کارش رونق گرفت و به یمن طلب هدایت الهی از طریق فرزانش، از فقر به توانگری دلخواهش رسید.

چه بارها که موهبت عظیمتر به سراغمان نیامده، زیرا آن را نطلبیده‌ایم

یا از فرزاندگی الهی نخواستیم که نشانمان دهد چگونه آن را فراخوانیم. چون از فرزاندگی الهی بخواهید که موهبت عظیمتر را بر شما آشکار کند، نخست ذهنتان را می گستراند و آنگاه از طریق آرمانهایی که به شما ارزانی می دارد جهانتان را.

مردی که درباره اقتدار طریق فرزاندگی شنید، خواست نخست در کاری کوچک آن را به اثبات برساند. به هنگام گفتگو با دوستی گفت که معتقد است فرزاندگی الهی می تواند به او نشان بدهد که چگونه با هر مشکلی کنار بیاید. دوستش خواست او را به مبارزه بطلبد. پس گفت: «انبوهی حلی پاره دارم که به دردم نمی خورد و می خواهم آنها را دور بریزم. چرا از فرزاندگی الهی هدایت نمی طلبی که با آنها چه کنی؟»

اونیز همین کار را کرد و تصویر یک قوطی کبریت به ذهنش آمد. پس شروع به بریدن و تا کردن حلی پاره ها کرد و چندین قوطی کبریت ساخت. پسری را که در حال گذر از آنجا بود صدا کرد و پرسید: «می خواهی این قوطی کبریتها را دانه بیست و پنج سنت بفروشی و برای فروش هر کدام ده سنت بگیری؟» پسزک خوشحال شد و در مدتی کوتاه همه قوطی کبریتها را فروخت. هم پسرک وهم مرد، از حلی پاره های بی مصرفی که قرار بود دور ریخته شود پول خوبی به دست آوردند.

یکی از نوایع گفته است: «ایمان دارم هر کس که به یاری بیکران فرزاندگی الهی اعتماد کند، به انجام هر کار قادر است.»

دانشمندان می گویند که ما در بحر حکمت جهان زندگی می کنیم. این فرزاندگی کیهانی هم درونی است، هم متعالی؛ درون و برون. برای دسترسی مدام به این دریای حکمت، کافی است که حضورش را دریابیم و کمکش را بطلبیم. چه بارها که به تنهایی تلاش کرده ایم، زیرا از

حضور این قدرت بی‌خبر بودیم یا نمی‌دانستیم چگونه کمکش را بطلبیم. اگر هر روز مدتی به این فرزاندگی جهانی بیندیشید و برای حل مسایل زندگیتان هدایت و یاری بطلبید، همه مراحل زندگیتان آسانتر و زیباتر و بارورتر می‌شود!

از وکیل مشهوری پرسیدند چگونه چنین بلند آوازه شد و در دادگاههایش شاهکارهایی چنین اعجاب‌انگیز ارائه داد. پاسخ گفت که موفقیت خود را به فرزاندگی الهی مدیون است و به ساعت‌های آرامش و مراقبه و تمرین سکوت.

این وکیل هوشمند گفت که بسیاری از کارهای اعجاب‌انگیز دادگاههایش را به الهاماتی مدیون است که در طول مراقبه به دلش می‌افتد. و از همه مهمتر این که با تمرین روزانه سکوت و آرامش، احساس تندرستی و شادمانی بیشتری نیز می‌کند.

همیشه به شاگردانم توصیه می‌کنم که باب سوم امثال سلیمان را بارها بخوانند. در آنجا سلیمان می‌گوید که حکمت بر طول ایام و سالهای حیات و سلامتی خواهد افزود. زیرا حکمت، رحمت و راستی و نعمت و رضامندی نیکو و توکل می‌آورد. «خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند. زیرا که از لعل‌ها گرانبهارتر است و جمیع نقایس با آن برابری نتواند کرد. حکیمان وارث دولت و جلال خواهند شد.»

از چند طریق می‌توان با این حکمت و فرزاندگی تماس حاصل کرد:

۱- دریافتن حضور و طلبیدن یاری آن.

۲- با تکرار این عبارت تأکیدی که راه را نشانمان می‌دهد و یاریمان می‌کند تا آن را در پیش گیریم. تکرار سبب می‌شود که این اقتدار آزاد شود و از درونمان بجوشد و مردمان و اوضاع و شرایط را دربرگیرد.

ویلیام جیمس روانشناس مشهور، از این فرزاندگی جهانی باخبر بود و آن را سطح ژرفتر ذهن می‌خواند. او گفت که ذهن انسان علاوه بر سطح هشیار و نیمه هشیار، سطحی ژرفتر دارد. در سطح ژرفتر، خرد و شعوری لایتناهی مشتاقانه می‌خواهد برای انسان و از طریق انسان کار کند. با توجه به حضور و پذیرفتن آن، این فرزاندگی برتر را آزاد می‌کنید.

هرگاه می‌خواهید این خرد لایتناهی را فراخوانید تا مسایل زندگیتان را حل کند، به تأکید بگویید: «راه‌حلی هست. اکنون فرزاندگی الهی راه‌حل درست و پاسخ کامل را نشانم می‌دهد. من آسوده می‌آسایم و از همه چیز دست برمی‌دارم و منتظر هدایت الهی می‌مانم.» معلم مدرسه‌یی که می‌بایست در مسابقه‌یی شرکت می‌کرد. گفت که خرد الهی نشانش می‌دهد که چه بنویسد تا در مسابقه برنده شود و به سفر اروپا برود. ناگهان فکری به سرش آمد و همان را نوشت و تحویل داد و برنده شد. بعداً نمی‌توانست به خاطر بیاورد که چه نوشته‌است. وقتی هدایت طلبید، آنقدر مطالب شتابان به سرش آمدند و نوشته شدند که نمی‌توانست آنها را به یاد بیاورد.

خرد لایتناهی سرشار از راه‌حلهای و پاسخهای درست، منتظر توجه شماست. عمل طلبیدن و پرسیدن و به تأکید تکرار کردن، راه دریافت پاسخ و فرزاندگی را می‌گشاید.

برای بهبود همهٔ زمینه‌های زندگیتان، هر روز تکرار کنید:

«هم اکنون فرزاندگی الهی را به همهٔ زمینه‌های زندگیم فرامی‌خوانم. هم اکنون فرزاندگی الهی را به همهٔ اوضاع و شرایط زندگیم دعوت می‌کنم. فرزاندگی الهی همهٔ درهای بسته را می‌گشاید. آنجا که دری نیست، دری باز می‌شود.»

یا

«فرزانگی الهی در همهٔ زمینه‌های زندگی سرگرم کار است. فرزانگی الهی در همهٔ زمینه‌های زندگی هدایت می‌کند. فرزانگی الهی کمک می‌کند تا راه درست را تشخیص بدهم و بی‌درنگ راه درست را در پیش بگیرم.»

هرگاه خود را در اوضاع و شرایطی می‌بینید که گویی در اختیاران نیستند و تسلطی بر آنها ندارید، به جای جنگ و ستیز با آنها، بی‌درنگ هدایت الهی بطلبید. با این کار، از فرزانگی الهی دعوت می‌کنید تا خود را بر اوضاع و شرایطی بیاراند که خودتان بر آن مسلط نیستید.

بانویی جوان تصمیم گرفت که خویشاوندان همسرش را برای شام دعوت کند. این خویشاوندان همواره از خانم جوان انتقاد می‌کردند و می‌گفتند که نه خوب آشپزی می‌کند، نه زنی خانه‌دار است؛ تنها مهارتی که دارد کارهای هنری و علایق خودش است. برای این که به خویشاوندان همسرش نشان بدهد که چقدر در اشتباهند، تصمیم گرفت که شامی عالی تدارک ببیند و بهترین پذیرایی را به عمل بیاورد. یک روز کامل را هم برای انجام این کار آزاد گذاشت.

وقتی روز موعود فرارسید، اوضاع و شرایط به گونه‌یی عوض شد که دیگر تسلطی بر هیچ‌یک از آنها نداشت. درست پس از صبحانه، همسایه‌یی تلفن کرد و کمک خواست. او نیز شتابان خودش را به خانه همسایه رساند و مجبور شد تا ساعت یازده و نیم صبح بالای سر بیمار بماند.

وقتی به خانه برگشت، ظرفهای صبحانه را شست و داشت ناهاری فوری برای همسرش درست می‌کرد که شوهرش تلفن کرد و گفت

یکی از همکارانش را نیز برای ناهار به خانه می آورد. اینجا بود که آرام نشست و هدایت الهی طلبید و به تأکید گفت: «خرد لایتناهی در همه اوضاع و شرایط سرگرم کار است و از همه اوضاع و شرایط ثمراتی نیکو برمی خیزاند.»

ناهار بسیار خوبی درست کرد و میهمانی ناهار نیز با موفقیت برگزار شد. داشت ظرفهای ناهار را جمع می کرد که پستچی نامه‌یی از یکی از دوستانش برایش آورد که نوشته بود میان دو سفر قطار، همان روز بعد از ظهر توقفی کوتاه در شهر او دارد و باید او را در ایستگاه قطار ببیند. زن مجبور بود برای خویشاوندان همسرش که شب به خانه شان می آمدند شام پیزد. در نتیجه آرام نشست و دعا کرد و هدایت طلبید که به ایستگاه قطار برود یا نه. برای طلب هدایت بارها تکرار کرد:

«من به فرزاندگی الهی که در این وضعیت سرگرم کار است، اعتماد و توکل می کنم. ایمان دارم که فرزاندگی الهی هم اکنون عالیترین ثمره را می آفریند.»

احساس کرد که باید به ایستگاه قطار برود و رفت. اما قطار تأخیر داشت. سرانجام دوستانش آمد و یکدیگر را دیدند. در لحظه خدا حافظی بسته‌یی بزرگ به دستش داد و سوار قطار شد. چون فرصتی نمانده بود، به جای این که به خرید برود، بی درنگ به خانه برگشت. در طول راه تکرار می کرد:

«خرد لایتناهی در این وضع سرگرم کار است و بی درنگ عالیترین ثمرات را می آفریند.»

وقتی به خانه رسید و بسته را باز کرد، دید لبریز از غذاهایی است که شب برای میهمانانش نیاز داشت: پیراشکی گوشت و پیراشکی

سبزیجات و جوچه سرخ شده و حتی دسر. پس از پذیرایی شام، همه خویشاوندان همسرش یکصدا گفتند که آشپزی اش حرف ندارد و بی نظیر است.

بانوی جوان دریافت که با این که تمام روز به کار و دوندگی سرگرم بوده چون از خرد لایتناهی هدایت و کمک طلبیده بود، همه چیز درست پیش رفته بود. بعداً این خانم دریافت مردی که همسرش ناگهانی به ناهار دعوت کرده بود، خانه اش را ترک کرده و سوگند خورده بود که دیگر به خانه اش باز نمی گردد. اما بر اثر فضای مهرآمیز و زیبای ناهار آن روز، تصمیم گرفته بود که به خانه اش بازگردد و سهم خودش را برای ایجاد فضایی دلپذیر به انجام برساند. همسایه‌یی نیز که به کمکش شتافته بود سلامتش را بازیافته و تصمیم گرفته بود که مانند این بانوی جوان شاگرد حقیقت بشود.

بانوی جوان دریافت که خرد لایتناهی برای اصلاح امور، به ویژه اوضاع و شرایطی برون از اختیار آدمی، راههایی بیشمار دارد. شاید مهمترین نکته‌یی که باید دربارهٔ طریق فرزاندگی به خاطر نگاه داشت این است که در همه چیز و از طریق همه کس کار می کند و تنها به سوی نیکی پیش می رود. تنها وظیفه ما این است که وقتی دچار تردید هستیم یا اوضاع و شرایط را برون از اختیار خویش می‌یابیم راهش را بند نیاوریم.

اگر همواره از خرد لایتناهی هدایت بطلبید، خودتان را از شر اشکها و ناله‌ها و شکستها و خستگیها می‌رهانید و همیشه پیروز و سربلند می‌مانید.

سلیمان در اوایل حکومتش بسیار کامیاب بود، چرا که هر روز برای همه چیز حکمت و هدایت الهی می‌طلبید. مادامی که رهنمودهای

فرزانگی الهی را دنبال می‌کرد توانگر می‌شد. توانگری او به آنجا رسید که تاکنون کسی به ثروت او نرسیده است. اما هنگامی که در جلال و دولت غرقه شد، فراموش کرد که توانگری‌اش را به طریق فرزانگی مدیون است. شروع به سیاست بازی و اتحاد با قدرتهای بیگانه‌یی کرد که به حکمت و خرد لایتنهای اهمیت نمی‌دادند. سلیمان به جای رو کردن به درون، جویای جلب رضایت و هدایت آنها شد. از این رو، امپراطوری عظیم او دچار تفرقه و تبعید و توانگری‌اش به فقر بدل شد.

زندگی سلیمان نمایانگر دو روی یک سکه است:

توانگری، اگر رهنمودهای باطنی فرزانگی را دنبال کنی. تنگدستی، اگر به مردمان و رویدادها چشم بدوزی و حکمت و دانش درون خودت را فراموش کنی.

پرورش فرزانگی آسان و منافع آن بیشمار است. هر روز چند دقیقه آرام بنشیند و فرزانگی جهانی را به زندگیتان فراخوانید. برای حل همه مسایل کمکش را بطلبید و آنگاه آرام و پذیرا منتظر هدایتش بشوید. چون بیاسایید و نخواهید با توسل به زور به ثمره دلخواهتان برسید، اندیشه‌ها و آرمانهایی که در جهت نیکی و والاترین خیر و صلاحتان حرکت می‌کنند به ذهنتان می‌آیند. مردمان و رویدادهایی نیز که در جهت نیکی و والاترین خیر و صلاحتان حرکت می‌کنند به زندگیتان وارد می‌شوند. اگر هرروز به فرزانگی الهی بیندیشید، در جسم و ذهن و امور مالی و روابط انسانی شما رویدادهایی شگفت‌رخ می‌دهد. پس هر روز به تأکید ندا دردهید:

«من در پرتو فیض فرزانگی الهی قرار دارم.»

آفرینش توانگری از طریق فرزانگی، راهی مطمئن و اعجاب‌انگیز است.

چکیده مطلب

- ۱- سلیمان از طریق فرزانیگی به توانگری رسید. شما هم می‌توانید از این طریق به توانگری برسید.
- ۲- دانش راستین از درون می‌جوشد. تحصیلات یعنی از درون گرفتن و بیرون کشیدن.
- ۳- اگر به درونتان مجال بدهید، فرزانیگی و دانشی که از آن بیرون می‌جوشد و متجلی می‌شود، شما را به حیرت خواهد انداخت.
- ۴- با تمرین روزانه سکوت و آرامش و مراقبه و تکرار عبارات تأکیدی و خلوت روزانه و اندیشه و مطالعات معنوی، می‌توانید فرزانیگی نهفته در درونتان را پیور کنید تا بجوشد و آرمانهای لازم را در اختیارتان بگذارد و شما را به سوی موقعیتهای و رویدادها و مردمانی که بخشی از توانگری یا زندگی‌تان هستند هدایت کند.
- ۵- هر روز عبارات تأکیدی ویژه فرزانیگی را تکرار کنید و سپاس بگذارید که خرد لایتناهی هدایتان می‌کند.
- ۶- تمرین فرزانیگی الهی، هم شما را توانگر می‌کند، هم شفا می‌دهد، هم زندگی‌تان را هماهنگ می‌سازد.
- ۷- ما در بحر حکمت زندگی می‌کنیم. دریایی که هم درونی و هم

متعالی است: درون و بیرون.

۸- چه بارها بیهوده کوشیده ایم، چرا که از این قدرت که درون و پیرامون ماست بی خبر بودیم یا کمکش را نطلبیدیم.

۹- هر گاه خود را در موقعیتی می یابید که بیرون از اختیار شماست، با آن نستیزید. فرزانی الهی را فراخوانید تا بی درنگ عالیترین کار خود را به انجام برساند.

۱۰- هر گاه با دیواری سنگی و سدهایی بلند و موانعی سنگین روبرو می شوید و نمی دانید چه باید بکنید، از فرزانی الهی بخواهید که بی درنگ به عالیترین کار خود سرگرم شود. طلبیدن فرزانی الهی، مطمئن ترین راه برای تجلی توانگری و از میان برداشتن مشکلات است.

فصل نهم

تجلی توانگری از طریق عشق

محبت مدام، یکی از سریعترین راههای غلبه بر همه مشکلات و به میراث بردن موهبتهای بیکران است، زیرا موهبت بیکران حق معنوی شماست.

منظور از محبت این نیست که به سراغ افراد بروید و محبت خود را به آنها نشان بدهید. محبت مفهومی درونی است و وجود خودتان باید سرشار از محبت باشد. اگر نسبت به دیگران و اوضاع و شرایط لبریز از محبت باشید - جتی اگر هرگز آن محبت را بر زبان نیاورید - احساس می شود. آنگاه موقعیها نیز به محبت شما پاسخ مثبت می دهند.

چند دهه پیش، جامعه شناسان بلند آوازه جهان در دانشگاه هاروارد پژوهشاتی به انجام رساندند که نشان می داد در صورت سرشار ساختن افراد و اوضاع و شرایط از اندیشه محبت، می توان همه بیماریها را شفا داد.

امروز بسیاری از افراد به مطالعه کتابهای خودیاری و گذراندن دوره های کامیابی رومی آورند تا دریابند که بجز اقتدار ذهن خودشان

به هیچ عامل دیگر نیاز ندارند، و اگر از این اقتدار درست بهره جویند همه چیز بروفق مراد آنها پیش می‌رود.

شاید این شیوه تا مدتی موثر باشد و به ثمراتی نیز دست یابند. اما معمولاً زمانی فرا می‌رسد که متوجه می‌شوند اقتدار ذهن به تنهایی کافی نیست. آنگاه به معنویت رو می‌آورند و به راستی پیروز می‌شوند.

شاید در تجربه‌های زندگی مشاهده کنید که اصول حقیقت دیگر برایتان موثر واقع نمی‌شوند. در این صورت، وقت آن است که با محبت این اصول را به کار گیرید. وظیفه ابدی و جاودانه ذهن، ابراز محبت است. بزرگترین درسی که ذهن باید بیاموزد محبت است. اگر استفاده از اقتدار ذهن با محبت همراه نباشد، ذهن نامتعادل می‌شود.

محبت بیش از هر فعالیت یا قدرت ذهنی دیگر می‌تواند به انسان کمک کند تا به خواستها و هدفهایش برسد.

اگر بخواهید به ضرب زور و فشار یا از راه قدرتهای ذهنی به آرزوهایتان برسید، به راستی که همه موهبتها را از خود دفع می‌کنید. شیوه محبت، مغناطیسی نیرومند است که همه موهبتهای عالم را از راههایی بی‌شمار به سوی شما می‌کشاند. تنها با محبت می‌توانید بی‌هیچ فشار به موهبتهای دلخواهتان برسید.

برای بیدار کردن محبت راستین در وجودتان، به این آیه کتاب مقدس بیندیشید که: «خدا محبت است.» اندیشیدن به این آیه، شما را از خودخواهی و خونسردی و اندیشه‌های ستمگرانه می‌رهاند و موجودی نازنین و مهرآمیز می‌شوید. وانگهی، خودتان و جهانتان را نیز دگرگون می‌کند و متحول می‌سازد.

بیدار کردن محبت، طیفی قدرتمند و امواجی دلپذیر می‌آفریند که مورد قدردانی و سپاس انسانها قرار می‌گیرد. هرچه بیشتر به محبت

بیندیشید و هر چه بیشتر مشتاق محبت کردن باشید، مغناطیسی نیرومند می‌شوید تا همه موهبت‌های گرانقدر عالم را به سوی خود بکشانید.

اندیشیدن به محبت، موجب رویارویی با افراد و تجربه‌های تازه زندگی می‌شود. همچنین آرامش و هماهنگی بیشتر به ارمغان می‌آورد.

مردم از طریق عشق می‌هراسند، زیرا می‌پندارند باید احساساتی و عاطفی باشند یا محبت خود را ابراز کنند و احساساتشان را نشان بدهند. وانگهی، شاید دیگران ظرفیت دریافت این محبت را نداشته باشند.

محبت عملی صمیمانه و درونی است، نه عملی ظاهری و سطحی و بیرونی. محبت، وجود خودتان را پاک و معصوم و بی‌آلایش می‌کند. با ابراز محبتی که صادقانه نباشد، نمی‌توانید برای مدتی مدید دیگران را بفریبید. عاطفی و احساساتی بودن، عشق راستین نیست. عشق راستین با احساس مسوولیت و انجام وظیفه همراه است.

اریش فروم روانشناس مشهور می‌گوید:

«عشق یعنی گرایش هماهنگ نسبت به زندگی.»

روانشناسان می‌گویند یکی از دلایل بیماری‌های روانی و مشکلات خانوادگی و فقدان تندرستی و شکست‌های مالی این است که بسیاری از مردم نمی‌توانند چیزی به زندگی بدهند. گرایش بخشیدن و ایثار کردن در آنها خشکیده و فقط می‌خواهند بگیرند. اینها مردمانی خشک و خسیس و متعصب هستند و اگر سایر افراد یا اوضاع و شرایط مطابق میل آنها نباشد، انتقاد و سرزنش و ملامت و ایرادگیری و مقاومت می‌کنند و وجودشان لبریز از نفرت و انزجار می‌شود. از این رو، افرادی ناهماهنگ و بی‌مهر و بدبخت می‌شوند. این گرایش، همه‌گونه مشکلات را برایشان می‌آفریند. تازه تعجب هم می‌کنند که چرا زندگی

بر وفق مرادشان نیست.

پرورش محبت درونی، گرایش غیرخودخواهانه و مثبت و عاری از انتقاد ایجاد می‌کند. وقتی از مردم و اوضاع و شرایط انتقاد نکنید، جاذبه خود را از دست نمی‌دهید. آنگاه بدون تعصب خشک و مقاومت، با مردم و اوضاع و شرایط روبرو می‌شوید. برای خودتان قواعد تثبیت شده نمی‌سازید. پرورش محبت درونی، واکنشهایی هماهنگ‌تر می‌آفریند. اندیشه‌های منفی را پاک می‌کند تا با ذهنی روشن با مردم و اوضاع و شرایط زندگی کنار بیایید.

وقتی همه چیز بر وفق مراد است، نشان دادن واکنشهای هماهنگ دشوار نیست. اگر هنگامی که مردم و موقعیتها مطابق میل ما نیستند، بتوانیم مقاومت و انتقاد نکنیم و هماهنگ بمانیم، نشانه آن است که طریق عشق را در پیش گرفته‌ایم. آنگاه طریق عشق، امور را به شیوه‌ی اصلاح می‌کند که حتی تصورش ممکن نیست.

خانمی درباره طریق محبت شنید و تصمیم گرفت که از آن برای همسایه‌ی شلوغ و پرسروصدا و نامنظم بهره جوید. این همسایه پرسروصدا نمی‌گذاشت شبها کسی آسوده بخوابد.

این خانم هر روز آرام می‌نشست و در دلش تکرار می‌کرد که عشق الهی در این وضعیت سرگرم‌کار است و عالیترین ثمرات را می‌آفریند. ناگهان همسایه آرام شد و همه سروصداهای شبانه و روزانه خوابید.

زندگی سرشار از مجالهایی برای استفاده از طریق محبت و اثبات تأثیر هماهنگ‌کننده و آرامش‌بخش آن است. می‌توانیم در مشکلات روزانه زندگی اقتدارش را بیازماییم.

یکی از دلایل اقتدار طریق عشق این است که اگر محبت آگاهانه

و سنجیده ساطع شود، جریانی مغناطیسی و مثبت و هماهنگ تولید می‌کند. آنگاه جریان محبت، اندیشه‌های مخالف مانند نفرت و انزجار را درهم می‌شکند و بی‌اقتدار می‌کند. در این صورت، اندیشه ناهماهنگ نه تنها در ذهن کسی که طریق محبت را در پیش می‌گیرد، بلکه در ذهن هر کس که با او در تماس باشد از بین می‌رود. از این رو، مردمانی بیشمار هماهنگ می‌شوند و برکت می‌یابند.

انسان عادی از این قدرت عظیم درون خویش بی‌خبر است و نمی‌داند که از طریق محبت می‌تواند همه هیجانات و عواطف منفی خودش و دیگران را از میان بردارد. انسان عادی این را نیز نمی‌داند که اگر واژه محبت مدام بر زبان آید (یا در دل تکرار شود) اوضاع و شرایط درون و برون: ذهن و تن و امور مالی و روابط انسانی را دگرگون می‌سازد.

هر گاه می‌بینید که می‌خواهید مقاومت یا انتقاد کنید و آماده نفرت و انزجار هستید، زمانی است که باید بی‌درنگ آرام بنشینید و طریق محبت را در پیش گیرید و واژه عشق را در دلتان تکرار کنید. با چسبیدن به اندیشه محبت، هماهنگ برجا می‌مانید و به جای افزودن بر اغتشاش و ناهماهنگی، برای آن وضعیت برکت و آرامش می‌طلبید.

شفا از طریق محبت

بسیاری از افراد به علت تجربه‌های تلخ و ناخوشایند کودکی، ذهن نیمه‌هشیارشان سرشار از مقاومت است و نمی‌توانند به آسانی تسلیم اقتدار اندیشه یا نفوذ کلام بشوند. تکرار مکرر کلام محبت می‌تواند آن مقاومتها را از ذهن بزدايد. استادان ماوراءالطبیعه همواره به این نتیجه رسیده‌اند که واژه عشق سازنده است و آدمی و جهان‌ش را از

نو بنا می کند .

اگر نمی توانید کسی را پیدا کنید که در دعای محبت با شما شریک شود ، می توانید خودتان اندیشه محبت را در وجودتان بیدار کنید و از این طریق شفا یابید . پسرکی نیمه شب از شدت دندان درد بیدار شد . چون در خانه دارویی برای تسکین دردش پیدا نمی شد بارها در دلش تکرار کرد : «خدا دوستم دارد . خدا هدایتم می کند . خدا راه را نشانم می دهد .» ناگهان درد تخفیف یافت و آرام به خواب رفت . صبح روز بعد توانست سرفرصت نزد دندانپزشک برود .

همراه با پرورش گرایشی هماهنگ نسبت به زندگی ، خردمندانه است که محبت خود را نسبت به نزدیکان و خویشاوندان و دوستان و افراد خانواده تان نشان بدهید .

پزشکی انگلیسی در جامعه پزشکان لندن گفت : «بیشتر مردم برای حفظ سلامت روان و سعادت زندگی شخصی به قدردانی مدام نیازمندند .»

نیاز به حق شناسی و مهربانی کاملاً طبیعی و بهنجار است . پزشکان دریافته اند که کسانی که قدردانی و مهربانی کافی نستانده اند ، یا از نظر عاطفی بیمار می شوند یا جسماً . کلام سرشار از محبت و حق شناسی و مهربانی باعث شفای کامل و پایدار این گونه اشخاص شده است . در صورتی که مداوای پزشکی تنها برایشان شفایی موقت ایجاد کرده است .

زنی هشتادساله را به علت انواع و اقسام دردها در بیمارستان خوابانده اند . پس از آزمایشات بی شمار ، هیچ یک از پزشکان نتوانستند بیماریش را تشخیص بدهند . البته همه پزشکان معتقد بودند که مرضی مهم سلامت او را تهدید می کند .

با این که هفته‌ها در بیمارستان تحت مراقبت ویژه بود شفا نیافت. عاقبت او را به همین حال مرخص کردند تا به خانه برود. چون تنها زندگی می‌کرد، خانواده‌اش خانمی را استخدام کردند تا از او پرستاری کند.

این خانم شاگرد حقیقت بود و از قدرت شفابخش محبت و قدردانی خبر داشت. برای بیمارش داستانهای بامزه تعریف می‌کرد و او را می‌خنداند و خوشحال می‌کرد و سردوق و شوق می‌آورد و تا می‌توانست در حق او محبت می‌کرد.

یک ماه نگذشته بود که همه دردهایش برطرف شد و به زندگی سالم و فعال روزانه‌اش باز گشت. بعداً پرستار خردمند به دوستش گفت «منم» کار خودش را کرد. منظورش از «منم» مراقبت نرم و مهرآمیز بود!

از قدرت عشق هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم. بهترین راه آزمون آن، تمرین محبت با افراد خانواده است. لازم نیست دنبال کسی بگردید تا به او محبت کنید. مگر افراد خانواده خودتان چه گناهی کرده‌اند؟ چرا در خانه خودتان قدرت جادویی و اعجاب‌انگیز عشق را به اثبات نرسانید؟

یکی از مشاوران مشهور ازدواج گفته‌است:

«کلام می‌تواند پیوند زناشویی را محکمتر یا پاره کند.»

اندروزی که می‌دهد ساده است: «به همسرتان به چشم محبت نگاه کنید. به جای سرزنش و ملامت، او را مورد تمجید و تحسین قرار دهید. اگر جستجو کنید صفات تحسین‌انگیز بسیار در او می‌یابید. پس جستجو کنید!»

قدرت رهایی بخش عشق

در کتابم «از دولت عشق» هم گفته‌ام که باید کسانی را که دوست داریم آزاد بگذاریم تا از راه خودشان موهبت‌شان را بیابند. نباید احساس کنیم که عشق به ما اجازه می‌دهد که سلطه‌جویانه آنها را به تملک خود درآوریم یا از آنها انتقاد کنیم.

عشق راستین رها می‌کند. عشق راستین به بند نمی‌کشانند. با رها کردن عشق، چیزی را از دست نمی‌دهیم. بعکس، با عمل رهایی، عشقی را به سوی خود می‌کشانیم که حق الهی ماست. با عمل رهایی، عشق تثبیت می‌شود و به روح آدمی رضایت می‌بخشد.

مادری از دوستی پرسید: «چه کنم تا دخترم بدون رضایت من ازدواج نکند؟»

پاسخی که شنید جالب توجه بود: «از این طریق که اراده‌ات را با اراده الهی هماهنگ کنی. اراده دخترت نیز ارزشمند است و باید مورد توجه و احترامت باشد. خدا در وجود دخترت نیز هست. شاید روح دخترت برای درسهایی که باید در مدرسه زندگی بیاموزد، بهترین راه را برگزیده باشد. همه نابرابری‌های ظاهری از طریق مردمان و رویدادهایی که دخترت به سوی خود می‌کشاند سازگار و تنظیم می‌شوند. تو باید بیاسایی و بگذاری که جریان رویدادها به طور طبیعی پیش برود.»

همه توان آزمایشهایی که در زندگی با آنها روبرو می‌شوید برای آموزش خودتان و فرزندتان است. فرزندتان طبق قانونی خطاناپذیر در راهی گام برمی‌دارد که سابقه ذهن نیمه‌هشیارش حکم می‌کند، و شما بجز اطاعت از اراده الهی هیچ حقی ندارید.

شاید بخواهید فرزندتان را از تجربه‌یی که خود پشت

سر گذاشته‌اید برهانید. اما اگر آن تجربه برای رشد و کمال روح او لازم باشد - اگر چه می‌توانید آن را به تمویق اندازید - اما نمی‌توانید جلو آن را بگیرید. تمامی فرایند زندگی یعنی آموزش، نخواهید که دخترتان مطابق میل شما ازدواج کند. اراده خدا را بطلیبید. خودتان از مسأله دست بشوید و مسأله را به دست خدا بسپارید.

عبارات تأکیدی که به آن مادر داده شد چنین بود:

«عشقم تو را به بند نمی‌کشاند و نیازم تو را متوقف نمی‌کند، تو را به دست خدا می‌سپارم. من با همه مردمان و همه اوضاع و شرایط روابطی راستین دارم. همه چیز به سرعت و در کمال آرامش به سوی صحت پیش می‌رود.»

چه بارها مردمانی تملک‌جو - اگر چه با نیت خیر - با بارش عشق خود بر زندگی دیگری، خودشان را خالی کرده‌اند. عشق راستین آزادمان می‌کند و نمی‌گذارد اداره زندگی دیگران را به عهده بگیریم و از این طریق، خود را خالی کنیم. مدام تکرار کنید:

«عشق الهی اکنون از طریق من سرگرم کار است تا همه جزئیات زندگی را تنظیم کند. عشق الهی هم اکنون زندگی را متحول می‌سازد.»

اتحاد عشق و فرزانیگی

بر یکی از معابد باستانی یونان نوشته بودند:

«اتحاد عشق و فرزانیگی، راز زندگی است.»

اگر قدرت ذهن با محبت همراه نباشد، می‌خشکد و از بین می‌رود. عشق نیز اگر به تنهایی عمل کند، ممکن است به وسواس بینجامد. اما اتحاد عشق و فرزانیگی به راه درست می‌رود و ناهماهنگی

ذهن و تن را هماهنگ می‌سازد.

به این منظور ندا دردهید:

«عشق و فرزانگی الهی در من به اتحاد رسیده‌اند.»

اتحاد این دو اقتدار ذهن، به آگاهی و زندگی‌تان اعتدال می‌بخشد. اگر ذهناً با چیزی درستی‌زد، عواطف و ذهن خسته‌تان را بی‌سایید و تکرار کنید:

«عشق و فرزانگی الهی در این وضع به اتحاد رسیده‌اند و عالی‌ترین ثمره را ایجاد می‌کنند. آنگاه دست از سر مسأله‌تان بردارید و رهاش کنید.

مدام تکرار کنید: «من همهٔ اوضاع و شرایط زندگی‌م را با عشق و فرزانگی متبرک می‌کنم. عشق و فرزانگی اکنون در من به اتحاد رسیده‌اند، و در همهٔ زمینه‌های زندگی‌م متجلی می‌شوند.»
دعایی که چند دهه پیش زیر شیشه میز تحریرم گذاشته بودم و به تدریج زندگی‌م را دگرگون کرد این بود:

«من فرزند تابناک خدا هستم و از عشق و فرزانگی الهی سرشارم. عشق و فرزانگی الهی در همهٔ راههای زندگی‌م هدایت و کمک می‌کند. عشق و فرزانگی الهی اکنون مرا به سوی والاترین موهبت‌م می‌کشاند.»

هنگامی که انسان هرروز بر اقتدار متعادل کنندهٔ عشق و فرزانگی مراقبه کند، همهٔ مشکلات زندگی‌ش برطرف می‌شود.

چکیدهٔ مطلب

- ۱- محبت مدام سریعترین راه برای غلبه بر همه مشکلات و تجلی میراث معنوی شما: فراوانی و توانگری است.
- ۲- تمرین محبت باید درونی و ذهنی باشد. آنگاه خودبه خود به بیرون ساطع می شود.
- ۳- محبت دارای طیفی قدرتمند و امواجی نیرومند است که بی درنگ احساس می شود. آنگاه موقعیتها به محبت درونی شما پاسخ مثبت می گویند.
- ۴- دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که اگر افراد و اوضاع و شرایط را از اندیشه محبت سرشار کنیم، همه بیماریها شفا می یابند.
- ۵- وظیفه ابدی و جاویدان ذهن، ابراز محبت است. اگر اقتدار ذهن با محبت همراه نباشد، ذهن نامتعادل می شود.
- ۶- طریق محبت بیش از هر شیوه ذهنی دیگر می تواند شما را به آرزوها و هدفهایتان برساند. اگر بخواهید به ضرب زور و فشار یا سایر فنون ذهنی چیزی از زندگی بستانید، موهبت خود را دفع می کنید.
- ۷- محبت، مغناطیسی نیرومند است که بی هیچ فشار موهبتان را به سوی

شما می‌کشاند.

۸- برای بیدار کردن محبت، تکرار کنید: «خدا محبت است.» آنگاه خودخواهی و خونسردی از وجودتان دور می‌شود. زندگی و جهاتتان نیز تحول می‌یابد.

۹- اگر واژه عشق سنجیده و آگاهانه بر زبان آید و ساطع شود، جریانی مغناطیسی و مثبت و هماهنگ تولید می‌کند که اندیشه‌های مخالف مانند نفرت و انزجار را درهم می‌شکند و بی‌اقتدار می‌کند. از این رو، ناهماهنگی نه تنها در ذهن کسی که طریق محبت را در پیش گرفته، بلکه در ذهن هر کس که با او در تماس باشد از بین می‌رود.

۱۰- مدام تکرار کنید که عشق و فرزانی الهی در شما به اتحاد رسیده‌اند. اتحاد این دو قدرت ذهن، در آگاهی و زندگی‌تان تعادل ایجاد می‌کند.

فصل دهم

تجلی توانگری از طریق بازگشت الهی

یکی از راههای تجلی توانگری که کمتر کسی از آن باخبر است، اندیشیدن به «بازگشت الهی» است.

اگر بتوانید به پس بنگرید و علت تجربه‌های تلخ و ناخوشایند گذشته زندگیتان را دریابید، پی می‌برید که همه بیماریها و مشکلات مالی و روابط انسانی، زائیدهٔ اعتقاد به فقدان و خسارت بوده‌اند.

همهٔ ما گاه در زندگی این احساس را داشته‌ایم که چیزی را از دست داده‌ایم و آن فقدان عذابمان داده‌است. چه بارها از مردمان شنیده‌ایم که «مشکلاتم از وقتی شروع شد که همسرم را از دست دادم.» یا «مشکلاتم از وقتی شروع شد که سلامت‌م را از دست دادم.» یا «مشکلاتم از وقتی شروع شد که کارم را از دست دادم.» یا «مشکلاتم از وقتی شروع شد که شهرتم را از دست دادم.»

نامه‌هایی که از سراسر دنیا به من می‌رمد نشان می‌دهد که مردم معتقدند که مشکلاتشان از وقتی شروع شده که چیزی را از دست داده‌اند. مردی که سابقاً رییس کارخانه‌یی بود احساس می‌کند

مشکلات مالی و سلامتش از وقتی شروع شده که نامزدش را سالها پیش از دست داده و مردی او را از چنگش ربوده است. زنی غمگین احساس می کند که بیماری و مشکلات مالیش از همان پنجاه سال پیش شروع شده که زودرس به دنیا آمده. این اعتقاد که چون یک ماه کمتر در رحم مادرش مانده مسبب گرفتاریهای زندگیاش بوده. همواره برایش مشکل آفریده است. فقدان پدر و مادر یا از دست دادن عشق دوران کودکی، بارها باعث شده که اشخاص به آن مشکلات بچسبند و سالها بیهوده این بار را به دوش بکشند.

باید دریابید که لحظه اقتدار همواره در زمان حال است. گذشته هرچه که بوده گذشته، رهایش کنید و به شادمانی این لحظه بچسبید.

اگر ذهن هشیار و نیمه هشیار سرشار از اعتقاد به فقدان و خسارت باشد، تنها فایده اش مشکلات بی وقفه و بی دربی در زندگی است.

اگر اعتقاد به فقدان و خسارت وجود داشته باشد، خودش را در تجربه های کوچک و بزرگ زندگی عیان می سازد. روزگاری یک معلم مدرسه را می شناختم که مدام چیز گم می کرد. از دستکش و روسری و چتر و دستمال گردن و کیف پول و کلید خانه و سویچ اتوموبیل و عینک و کتابهای مدرسه گرفته تا هرچیز دیگر... یکریز می گفت: «از وقتی شوهرم را از دست دادم زندگیم ویران شده!»

سالها پیش شوهرش طلاقش داده و با چند بچه کوچک ترکش کرده بود. او می بایست به تنهایی بچه هایش را بزرگ می کرد و با موفقیت از پس این کار برآمده بود. اما «سلامتش را از دست داده بود!» وقتی با او صحبت کردم دیدم هنوز به «از دست دادن» معتقد است و از آن رنج می کشد. در عذاب بود که چرا نکوشیده دیگر بار ازدواج کند و خوشبخت شود. چون به از دست دادن اعتقاد

داشت، هر روز چیزی را گم می کرد و از دست می داد. وقتی آموخت چگونه «بازگشت الهی» را در خود بیدار کند، اندک اندک توانست اعتقاد به ازدست دادن را از ذهنش پاک کند. سلامتیش به او بازگشت. به ایالتی دیگر نقل مکان کرد. زندگی تازه اش آغاز شد و دیگر چیزی هم گم نکرد.

همسر خانمی در گذشته بود. از آن زمان به بعد، هرگاه رانندگی می کرد گم می شد. نقشه های خیابانها هم به دادش نمی رسید. یک روز که در حال رانندگی در شاهراهی داشت گم می شد دریافت که علت گم شدنهایش این است که هنوز از نظر عاطفی به از دست دادن معتقد است.

بی درنگ قانون «بازگشت الهی» را فراخواند و راهش را پیدا کرد. این اندیشه نیز به سرش آمد که برای زندگی دلخواهش چرخ اقبالی بسازد (شرح آن در فصل چهارم آمده است) و دیگر به ازدست دادن فکر نکند. چرخ اقبال سبب شد که در شهری دیگر کاری تازه و جالب توجه و پردرآمد پیدا کند.

اگر چیزی گم کرده اید تکرار کنید:

«در ذهن الهی، از دست دادن وجود ندارد. هم اکنون شینی گمشده یا معادل آن به من بازمی گردد.»

این یکی از آن عبارات تأکیدی مؤثر و سودمندی است که بسیاری از افراد برای بازیافتن اشیاء گمشده خود از آن سود جسته اند.

مردی که حلقه ازدواجش را گم کرده بود و علاقه زیادی به آن داشت، دو سال بعد آن را در خانه خواهر زنش پیدا کرد.

پسر بچه‌یی که کیف پولش را گم کرده بود، یک سال بعد آن را در گل ولای نزدیک مدرسه اش پیدا کرد. یک سال تمام خودش و

مادرش تکرار می کردند که در ذهن الهی، فقدان و خسارت وجود ندارد و همان کیف پول یا معادل آن به پسر بازمی گردد.

از دست دادن یعنی تخریب و نابودی. طبیعی است اگر ذهن انسان به تخریب و نابودی بیندیشد، خرابی افزونتر به بار می آورد. اگر به از دست دادن بیندیشید، سلامت و اشیاء و آرامش و رضایت و خوشبختی تان را هم از دست می دهید.

اگر مدتهاست با مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنید که دعاهایتان آنها را برطرف نمی کند، بنشینید و ببینید که در گوشه بی از ذهنتان به اندیشه مخرب و ویرانگر «از دست دادن» نچسبیده اید؟

مادامی که به اندیشه یا اعتقاد «از دست دادن» بچسبید، به مشکلات خود نیز می چسبید.

بهترین راه برای غلبه بر اندیشه از دست دادن، به یاد آوردن این حقیقت است که:

در ذهن الهی، فقدان و خسارت و از دست دادن وجود ندارد. اگر چنین به نظر می رسد که موهبتان را از دست داده اید، به این علت است که موهبتتان تغییر شکل داده است! به خاطر داشته باشید که در هیچ مرحله از طبیعت، از دست دادن وجود ندارد. عناصر طبیعت فقط تغییر می کنند و به شکلی دیگر درمی آیند. هرگاه چنین به نظر می رسد که موهبتان شما را ترک کرده - یا از پنجره بیرون پرواز کرده است - رهایش کنید و بگذارید برود. بدانید که دیگر به دردتان نمی خورد. هرچه که بوده، از نظر معنوی آن را پشت سر گذاشته اید. مراقب تجلی موهبتهای تازه بی باشید که هر لحظه ممکن است از راه برسد!

اگر گلی از شاخه چیده شود، هرگز نمی گویند که دیگر گلی نخواهد رویید. می دانید که گلها هر روز خواهند رویید و جهان همیشه

پر از گل خواهد بود، زیرا ریشه‌ها که کنده نشده‌اند.

افزایش همواره با خداست!

واژه بازگشت (restore) یعنی دیگر بار زیبا ساختن.

هرگاه نسبت به از دست دادن و فقدان، گرایشی درست

داشته باشید، زندگیتان دیگر بار زیبا می‌شود.

به این منظور مدام تکرار کنید:

در ذهن جانِ جانان، فقدان و خسارت و از دست دادن وجود ندارد.

تمی توانم موهبتم را از دست بدهم. موهبتم را از دست نداده‌ام. اگرچه ممکن

است از نظر معنوی، نیاز به آن را پشت سر گذاشته باشم. موهبتم تنها شکل

خود را عوض کرده‌است و به شکلی دیگر به سراغم می‌آید. اکنون به

موهبت تازه‌ام خوشامد می‌گویم. موهبت تازه‌ام از راه حکیمانه و خردمندانه

خدا، به عالیترین و کاملترین شکل به نزد من می‌آید تا عظیمترین شادمانیها را

برایم به ارمغان آورد. موهبتم هم اکنون به شیوه‌ی الهی بازمی‌گردد. زندگیم

دیگر بار زیبا می‌شود. زندگیم روزه‌روز شیرین‌تر و دلپذیرتر می‌شود.

اندیشیدن به توفیق، اعتقاد به از دست دادن را از ذهن پاک

می‌کند.

اعتقاد به از دست دادن، عواقبی خطرناک دارد. برای رها کردن

این اعتقاد، به توفیق در زمان حال یا آینده بیندیشید.

اندیشیدن به عبارت «بازگشت الهی» برای ذهن دلپذیر است و به

آسانی آن را می‌پذیرد. زیرا «بازگشت الهی» به این مفهوم است که

موهبت گذشته به کاملترین و مناسب‌ترین شکل توفیق در زمان حال یا

آینده بازمی‌گردد.

به راستی که یوئیل نبی روانشناسی بزرگ و زبردست بود که

می دانست از طریق «بازگشت الهی» آنچه از دست رفته چندین برابر بازمی گردد. یوییل نمی گفت:

«ای زمین مترس، وجد و شادی بنما زیرا خدا کارهای عظیم کرده است. ای بهایم صحرا مترسید که مرتعهای بیابان سبز خواهد شد. این پسران بنی اسرائیل مترسید و در خدای خویش وجد و شادی بنمایید زیرا که باران اولین را به اندازه به شما داده است. و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است. پس خرمن از گندم پر خواهد شد. و بشکه ها از روغن و شیره لبریز خواهد گردید.

سالهایی را که ملخها خورده اند به شما رد خواهیم نمود. و غذای بسیار خورده سیر خواهید شد.»

پس اسم خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است تسبیح گویند تا خجل نشوید.

«سالهایی که ملخها خورده اند» نمایانگر دورانهایی است که زندگیتان خالی از موهبت به نظر می رسد، یا گرفتار مشکلات هستید. این دوران، زمانی است که به پس می نگرید یا به مشکلات و تلخیها و ناکامها و آزارها می اندیشید.

خدا به بنی اسرائیل وعده داد که موهبت آنها را بازمی گرداند. یقین بدارید که اگر گرایش خود را نسبت به دورانهای سخت یا فقدانها و خسارتها عوض کنید، موهبت شما را نیز بازمی گرداند.

پس روی همه صفحات زندگیتان بنویسید:

به دست آوردن!

به آن دورانهای دردناک بیندیشید و به خودتان بگویید:

«آن که از دست دادن نبود. حصول بود. از آن تجربه چه چیزها که نیاموختم. مگر موهبتی بزرگتر از آموزش نیز وجود دارد؟ آن

تجربه سبب رشد و کمال افزونتر من شد. پس آن را به دست آوردن و حصول می خوانم.»

شاید شما هم احساس کنید که سالهایتان را ملخها خورده اند، شاید سالهایی را بی هیچ شادمانی و آرامش و شور و شمع پشت سر گذاشته باشید، شاید سالهایی سرشار از شرمساری را به خاطر آوردید (بیشتر ما چنین سالهایی داریم!) سالهایی که می خواهید فراموششان کنید یا به طریقی از آنها بگریزید (سالهایی که می خواهید احدی درباره آنها نداند) اما نمی توانید آنها را پنهان یا فراموش کنید. زیرا نخست باید در اندیشه ها و احساساتان، آنها را به جای درست خود بازگردانید.

به همین دلیل آنها با شما می مانند و نمی توانید فراموششان کنید. باید صادقانه معتقد باشید که آن سالها، سالهای رشد و آموزش شما بوده اند. پس هرچه که پیش آمده درست و نیکو است. البته گذشته را نمی توان عوض کرد، اما می توان گرایش ذهنی و عاطفی خود را نسبت به آن عوض کرد؛ و آن سالها را دوران کمال و فهم و ادراک افزونتر و آن تجربه ها را راهی برای خرد و فرزاندگی بیشتر دانست. قطعاً آن تجربه ها راه تجلی موهبت های عظیمتر شما را گشوده اند.

بدون آن سالها نمی توانستید انسان امروز باشید. آن عشق و ادراک و پختگی و بلوغ و ژرفا و شفقت و اشتیاق برای اراده خدا و موهبت های الهی را که امروز دارید نمی داشتید. پس آن تجربه ها را به باد ملامت نگیرید. گذشته موجب رشد و شکوفایی و گسترش فهم و آگاهی و جهانتان شده است. پس نخواهید که از گذشته بگریزید. گذشته را سرزنش نکنید. فقط بکشید که در اندیشه تان آن را در جای درست خود بگذارید و ندا در دهید که آن تجربه ها نیکو و در جهت

خیر بوده اند. زیرا آگاهی شما را به جایگاه گسترده امروز رساندند. هرگونه اضطراب و ملامت را کنار بگذارید. همه کسانی را که به نحوی در آن دخالت داشتند صمیمانه ببخشید. مانند یوسف که چون از سختی رهید و به جلال شکوهمند خود رسید گفت: «شما دربار من بد اندیشیدید. لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد.» (عهد عتیق، سفر پیدایش، ۲۰:۵۰)

همان گونه که خدا در امروز شما هست، در دیروزتان هم بود. همان گونه که در اکنون شما هست، در گذشته هم بود. در طی همه آن سالهایی که می‌پندارید بریاد رفته‌اند، یا تجربه‌های تلخی که به شما کمک کرده‌اند تا رشد کنید. اگرچه شاید احساس کنید که در طول آن سالها و تجربه‌ها خدا با شما نبوده‌است، اما حقیقت این است که بوده‌است. دست شما را گرفته و به سوی موهبتی عظیمتر کشانده، پس چگونه گذشته می‌توانست شیرانه و بیهوده و تباه باشد؟ هیچ چیز ضایع نشده و به هدر نرفته‌است.

پس بگذارید اکنون سالهایی که ملخها خورده‌اند به شما بازگردند! آن سالها و تجربه‌ها بهترین راهی بود که روحتان پیمود تا به عنوان فرزند خدا، به فهم و ادراک و آگاهی کنونی خود برسید. این گفته امرسون را به خاطر آورید که طبق قانون جبران، اگر چیزی را از دست بدهید، چیزی در ازاء آن می‌ستانید.

پس به فقدانها و خسارتهای ظاهری زندگی نیندیشید. بعکس، به آگاهی و تجربه ارزشمندی که از طریق آن به دست آوردید فکر کنید. هرچه از دست برود، چیزی به جایش می‌آید، پس در عوض از دست دادن، به حصول بیندیشید.

آنگاه به خاطر آورید که خدا می‌تواند چنان باران رحمت و نعمت و

سعادتى بر اين لحظه بياراند كه همه خالى بودن گذشته را پر كند. به اين لحظه بازگشت نمايد و فيض و بركت الهى بطلبيد.

تكرار روزانه «بازگشت الهى» در همه زمينه ها به سرعت معجزه مى كند. خواه براى رهايى از خاطرات تلخ گذشته و خواه براى بهبود روابط انسانى ناموفق و خواه براى پيدا كردن شغل بهتر و در آمد بيشتر و خواه براى توفيق معنوى و خواه براى حل ساير مسايل زندگى.

كائنات سرشار از موهبتهاى بيكران براى يكايك آدميان است. همه مى توانند از اين خوان نعمت بهره مند شوند. كائنات به وجود آمده تا نيكوبى خود را براى انسان و از طريق انسان متجلى كند. انسان آفريده شده تا صاحب همه چيز باشد:

عشق، سلامت، ثروت، موفقيت، اخلاقيت، يا هر موهبت دلخواه ديگر!

پس به اين سه اندیشه بچسبيد و هر روز بارها اين سه واژه مقدس را تکرار کنید:

«حصول»

«بازگشت»

«توفيق»

آنگاه پاک و معصومانه منتظر فيض خدا و فراوانى كائنات بشويد. موهبتهاى بيكران از آن شماست!

در بى عدالتيها و موقعيتهاى ناجوانمردانه، به جاي جروبخت و جنگ و ستيز، هر روز آرام گوشه ببنشينيد و روزى پانزده دقيقه در دلتان تکرار کنید: بازگشت الهى!

«بازگشت الهى» بزرگترين قانون كاميابى است. به آسانى بگذاريد شكل موهبتتان عوض شود و به شكل تازه به سراغتان بيايد.

شهامت رها کردن موهبت پیشین و پذیرش موهبت تازه خود را داشته باشید.

مدام تکرار کنید:

«همه موهبت‌های گذشته و اکنونم که بنا به حق الهی به من متعلق هستند، هم اکنون متجلی می‌شوند تا برایم شادمانی و رضایت کامل بیاورند!»

مردی بازرگان به علت خطایی که مرتکب شده بود به زندان افتاد. هم‌بندانش می‌گفتند: «نام نیک تو برای ابد لکه‌دار شده است. چون به زندان افتاده‌ای، آینده‌ات تباہ شده و بدنامی، آینده شغلی‌ات را تهدید می‌کند.»

درست پیش از آزاد شدن، درباره قانون «بازگشت الهی» شنید و هر روز آرام‌نشست و پانزده دقیقه آن را تکرار کرد. این را نیز تکرار می‌کرد که همه موهبت‌هایی را که در مدت زندان از او دریغ شده به او باز خواهد گشت. هر روز تکرار می‌کرد که هنوز می‌تواند صاحب عالیترین زندگی باشد. دعای روزانه‌اش چنین بود:

«عشق بخشاینده خدا مرا از گذشته‌ام آزاد کرده است. عشق بخشاینده خدا مرا از خطاهای گذشته و عواقب آنها رها کرده است. من منتظر ثمراتی نیکو هستم و خردمندانه و آزادانه و بی‌باکانه با آینده درخشان و تابناکم روبرو می‌شوم.»

به محض آزاد شدن از زندان، شغلی به او پیشنهاد شد که در آن مهارت داشت. در مدتی کوتاه آنقدر توانگر شد که توانست در کسب و کار دلخواهش مستقلاً کار کند. یک سال پس از آزادی از زندان، ازدواج کرد. امروز نیز بازرگانی بسیار خوشبخت و موفقی و دولتمند

است. زیرا امروز این راز را می‌داند که چگونه همه موهبت‌های گذشته و اکنونش را بطلبد. حال آن که پیش از زندان، از این راز بی‌خبر بود. در گذشته هر خطایی که مرتکب شده باشید و هر مصیبت و فاجعه‌یی را که تحمل کرده باشید، به گذشته مربوط است. اقتدار همواره در زمان حال و در این لحظه است. هم اکنون می‌توانید آزادانه به سوی زندگی دلخواهتان گام بردارید.

سالهای سخت، سالهایی است که میوه‌ها و ثمرات نیکو روی شاخه‌های درخت، در انتظار رسیده شدن صبر می‌کنند.

پس از دشواریها، موهبت‌هایی بس عظیمتر به سراغتان می‌آیند. البته اگر دل و جرأت به خرج بدهید و آن تجربه‌ها را نیکو بشمارید و سودمند بخوانید، تا بتوانید به راستی از آنها بیاموزید و رشد کنید.

از این رو، سالهای سخت را دوران شکست و خسارت و فقدان نخوانید. یک شکست سطحی شاید جرثومه‌والاترین کامیابی را در خود بپروراند. آن شکست، شکست نیست. هدیه‌خداست. پیروزی است. اگرچه شاید احساس کنید که تجلی موهبتتان به تعویق افتاده است. از تأخیر نهرامید. موفقیت، گام بعد از شکست است.

از آنجا که ویژگی روح پیشروی و استعلاست، سالهای سخت را می‌توان سالهای گردآوری نیروهای معنوی و ذهنی برای پیشرفت و استعلا خواند. گاه که چنین به نظر می‌رسد که به پس می‌روید، به این دلیل است که سرگرم جمع‌آوری نیرو برای پیشروی هستید! این به ظاهر «تجربه‌های پس‌روی» به شما ژرفا و روشن‌بینی و آگاهی و فهم و ادراکی را می‌بخشند که هرگز نمی‌توانستید از راههای آسان به دست آورید.

راز کهن بازگشت الهی

قدما درباره کائنات رازی را می دانستند که شما هم باید بدانید . هر گاه از این حقیقت ازلی و ابدی آگاه باشید می توانید شکست را به موفقیت و خسارت را به حصول و افزایش بدل کنید . اما رازی که باید بدانید این است:

خدا به عنوان پدری مهربان، برای یکایک فرزندانش - البته شما نیز از جمله این فرزندان هستید - برکت و موهبت بیکران تدارک دیده است. این موهبتها ابدی و جاودان و همواره آماده و قابل دسترسی هستند . اگر احساس می کنید موهبتتان از شما گریخته یا دریغ و مضایقه شده، تنها به علت گرایشها و اعمال خودتان است. نه به علت گرایشها و اعمال دیگران. گرایشهای خودتان موجب تنگدستی یا فقدان و خسارت شما شده و راه تجلی موهبتتان را بند آورده است. راههای تجلی موهبت بیکران بیشمار است، مگر این که اندیشه های خودتان این راهها را بند آورد .

چون این موهبت بیکران میراث الهی شماست، همواره منتظر می ماند تا آن را دریابید و بطلید . آنگاه پدیدار می شود .

وانگهی، موهبتهایی که در گذشته نشناخته اید و فرانخوانده اید گم نشده اند و از بین نرفته اند. در حیطة نامریی جمع شده اند و منتظرند تا آنها را دریابید و فراخوانید. موهبتی که گمشده و ازدست رفته به نظر می رسد هنوز از آن شماست. فقط در حیطة نامریی گرد هم آمده است. مانند پس انداز پولی دست نخورده در بانک که سود به آن تعلق گرفته و روی هم انباشته شده است. موهبت شما هنوز می خواهد که هم اکنون به صورت سلامت و ثروت و شادمانی و سعادت افزونتر برایتان متجلی شود .

موهبتان همانقدر دوستان دارد و شما را می‌خواهد که شما دوستش
دارید و آن را می‌خواهید.

هنوز موهبتان می‌تواند به سراغتان بیاید. همه موهبتهایی که در
گذشته نظمیید، منتظرند که آنها را بطلید تا یکجا به سراغتان بیایند.
پس از هم اکنون همه موهبتهای اکنون و آینده را بطلید. هر آنچه از شما
گرفته شده می‌تواند از طریق الهی بازگشت نماید!

در یکی از سخنرانیهایم که برای نخستین بار این راز را فاش
کردم، خانمی آنقدر خوشحال شد که وسط سخنرانی شروع به کف زدن
و هورا کشیدن کرد. همه حضار زیر خنده زدند. مجبور شدم چند دقیقه
مکث کنم تا آن زن هیجان زده و سایر شنوندگان آرام شوند. جلسه
بعد، از کرورها معجزه‌یی که برایش پیش آمده بود صحبت کرد. همه
از من پرسیدند مگر او چه کرده که بی‌درنگ استحقاق دریافت این همه
موهبت را پیدا کرده است؟ همه اصرار داشتند که راز او را بدانند. همه
می‌پرسیدند: «کدام نیرو را برانگیزانده که چراغ علاءالدین خودش را
روشن کرده است؟»

بیهوشی زندگی سختی داشت. تنها و مقروض و از کارش ناراضی
بود. دوستانی داشت که برای رهایی او از مشکلات دعا می‌کردند، اما
با گله و شکایت و نالیدن مدام دعای آنها را خنثی و بی‌اثر می‌کرد.
هر جا می‌نشست می‌گفت زندگی چقدر سخت است.

عاقبت فهمید که کلمات منفی خودش بزرگترین دشمن اوست.
مدتی ساکت شد و دیگر از مشکلاتش حرفی به میان نیاورد. هر
روز آرام می‌نشست و به مدت پانزده دقیقه در دلش تکرار می‌کرد:
«بازگشت الهی». آنگاه پانزده بار این عبارت تأکیدی را می‌نوشت
که: «سالهایی را که ملخها خورده‌اند به تو باز خواهم گرداند.»

چندی نگذشت که زندگی دگرگون شد. ارتقاء مقام و اضافه حقوق و پاداشی قابل ملاحظه گرفت و همه قرضهایش را پرداخت. دوستی که مدتها پیش کمکی در حق او کرده بود، برای ابراز حق شناسی هزار دلار به او هدیه داد. از نظر مالی احساس آزادی کرد و از اعتماد به نفس سرشار شد. پس از بیست سال تنهایی، با مردی نازنین ازدواج کرد. واقعاً سالهایی که ملخها خورده بودند به او بازگشت.

مردی بازرگان زیربار قرض فرورفته بود و نمی دانست چه بکند. تصادف کرده بود و به مدت یکسال اجازه کار نداشت. دیگری که دانش و تجربه او را نداشتند می بایست کارش را اداره می کردند. اگرچه هدفشان کمک بود او را به ورشکستگی کشانده بودند. به علت موقعیتی که داشت، هیچ سازمانی به او وام نمی داد. می گفت: «اگر می توانستم پنج یا شش هزار دلار به دست بیاورم مقداری از قرضهایم را می پرداختم و خیالم اندکی راحت می شد.»

دو گرایش نمی گذاشت موهبت دلخواهش متجلی شود. اول: در یأس و نومیدی فرورفته بود. در این حال نمی توانست راه خروج و نجات را ببیند. دوم: درباره یک سالی که بیمار و در خانه بود احساس فقدان و خسارتی عظیم می کرد. مدام به خودش می گفت: «اگر تصادف نکرده بودم هیچ یک از اینها پیش نمی آمد و همچنان توانگر می ماندم.»

کاملاً طبیعی است اگر اشخاص مقروض چنین گرایشی داشته باشند. اما پیش از این که وضعیت آنها بتواند عوض بشود، گرایش آنها باید تغییر کند. به این مرد بازرگان توصیه شد که هرروز تکرار کند:

«این وضع راه حل دارد. راه حل الهی والاترین راه حل است. سپاس می گزارم که راه حل الهی هم اکنون متجلی می شود.»

برای احساس فقدان و خسارت دربارهٔ یک سالی که کار نکرده بود، به او گفته شد که هر روز تکرار کند: «اگرچه این لحظه ملال انگیز به نظر می رسد، می دانم که خسارت این تجربه پایدار نیست. خسارت مالی این یک سال جبران می شود و سلامت و موفقیت و شادمانیم از طریق بازگشت الهی به من باز می گردد.» برای این که این گرایش در او استقرار یابد، این عبارت تأکیدی روی کارتی تایپ شد تا آن را توی کیف پولش بگذارد و هرگاه دچار نومیدی می شد آن را بخواند.

همچنین به او گفته شد هرگاه احساس دلسردی کرد، این عبارات را بارها به صدای بلند بخواند:

«اکنون باز گشت الهی در امور بازرگانیم به عالیترین کار خود سرگرم است. از این که بی درنگ ثمرات کامل و نیکو پدیدار می شوند سپاس می گزارم. خدا را شکر می کنم که از راه حکیمانه و اعجاب انگیز خودش همهٔ تعهدات مالیم را می پردازد.»

چند هفته گذشت و چیزی پیش نیامد. اما او با پشتکار و مداومت به تکرار عبارات تأکیدی اش ادامه می داد و دائماً می گفت راه حلی هست.

ناگهان یک روز همه چیز عوض شد. در یک میهمانی خانوادگی، زن برادری که فوت کرده بود آهسته او را صدا کرد و گفت: روزگاری که شما عمارتی را که اکنون دفتر کار شماست از برادرتان خریدید، احساس این بود که آن ساختمان را ده هزار دلار گران فروخته، حالا که او رفته می خواهم این پول را به شما پس بدهم. از این

رو، نه تنها قرضهایش را پرداخت، مقدار قابل توجهی هم برای خودش ماند.

به جای گله و شکایت و برزبان آوردن کلام متفی، بدانید که موهبتان نمی‌تواند از شما گرفته شود. روزی، جایی، به طریقی، به شما بازمی‌گردد: در وقت درست و از راه درست!

به یاد آورید آنچه خدا می‌دهد کاستی نمی‌پذیرد. اگر احساس می‌کنید شخصی همسرتان را از دستتان ربوده است، آزرده و خشمگین نشوید. بدانید که خداوند همسر بهتری را برایتان در نظر گرفته است.

اگر احساس می‌کنید در گذشته چیزی را از دست داده‌اید و موهبتان به شما بازنگشته است جسورانه تکرار کنید:

« موهبتم را در آن تجربه از دست نداده‌ام. موهبتم هنوز می‌تواند پدیدار شود. »

بارها پیش آمده که همان کسانی که موهبت آدمی را گرفته‌اند، موهبتهای انسان را پس می‌دهند.

همواره نیرویی متعادل‌کننده در کار است تا فقدان و خسارت جبران شود.

چه بسا آنهایی که در حق شما خطا کرده‌اند، نظرشان عوض شود و لطفی تازه در حق شما بکنند، شاید هم موهبتان در تجربه‌یی کاملاً متفاوت به سوی شما بازگردد. نویسندگی نوشته است: «زمانهایی دیگر و آدمیانی دیگر، عدالت را در حقم روا خواهند داشت.»

بازگشت الهی به وقت الهی

بازگشت الهی «به وقت الهی» می‌آید، نه به زمان بشری. انسان

می‌خواهد که همین حالا به خواسته‌اش برسد. باز گشت الهی، فرایند شکوفایی است.

گاه باز گشت الهی در پایان راه قدیم، یا در آغاز راه جدید پدیدار می‌شود. گاه راه پیشین باز می‌گردد تا آنچه را که از روی لغزش از دست داده‌ایم دیگر بار بیابیم. در زندگی خودم بارها به اشتباه موهبتی را از دست داده‌بودم، چون دریافته‌بودم که موهبت است. در مجالهای تازه بی‌درنگ به آنها خوشامد گفتم و دریافتشان کردم.

از این رو، اگر موهبتی که پیش‌بینی می‌کردید، در زمان دلخواهتان نصیب شما نشد آزرده نشوید. باز گشت الهی همواره سرگرم کار است و در لحظه درست و در زمان الهی، موهبتتان پدیدار خواهد شد.

به جای توسل به ضرب و زور و درپیش گرفتن راهی که خودتان آن را بهتر می‌دانید، با تکرار این عبارت تأکیدی راه تجلی آن را بگشایید:

«موهبتم از بین نرفته است. موهبتم هم اکنون از راههای حکیمانه خدا پدیدار می‌شود.»

آنگاه بگذارید موهبتتان به دست هر کس که باید، به سراغتان بیاید. این گرایش سبب می‌شود که موهبتهای بیشمار از راههای بیشمار متجلی شوند. در دلتان تکرار کنید:

«اکنون همه درها و دروازه‌ها گشوده‌اند. اکنون همه راهها باز و آزاد هستند. همه جهان به من پاسخ مثبت می‌دهد!»

برای بیدار کردن باز گشت الهی بگویید:

«اقتدار باز گشت الهی را فرا می‌خوانم. موهبتهای گذشته و اکنونم

به شیوه بی الهی به من بازمی گردند. اگر موهبتی حق الهی ام باشد هنوز از آن من است و به شکلی مناسب به سویم بازمی گردد. موهبتهایم از دست نرفته اند. از راههای حکیمانه خدا دیگر بار متجلی می شوند. علاوه بر موهبتهای گذشته، موهبتهای اکنونم را نیز فرامی خوانم. همه موهبتهای اکنونم یکجا و بی درنگ ظاهر می شوند. همه این موهبتها را با آغوش باز می پذیرم. هم اکنون همه موهبتهایم را دریافت می کنم؛ والاترین موهبتهای ذهن و تن و امورم را! همه موهبتهای گذشته و اکنونم الساعه به سیمای انبوهی از برکتهای غنی بر زندگیم می بارند. اکنون لحظه توفیق الهی است. اکنون به موهبتهای فراوان و بیکرانم خوشامد می گویم. از به آغوش کشیدن این همه موهبت و شادمانی به وجد می آیم. صمیمانه بازگشت الهی را در ذهن و تن و امورم سپاس می گزارم و شادمانه می آسایم!»

چکیده مطلب

۱- یکی از راههای تجلی توانگری که کمتر شناخته شده، اندیشیدن به بازگشت الهی است.

۲- اگر ذهن هشیار و نیمه هشیار انسان از اندیشه فقدان و خسارت انباشته شود، مشکلات بیشمار می آفریند.

۳- از دست دادن یعنی تخریب و نابودی. چه جای تعجب اگر اندیشیدن به چنین مفهومی، مخرب و نابود کننده باشد؟ اگر به فقدان و خسارت فکر کنید، سلامت و توانگری و آرامش و خوشبختی خود را از دست می دهید.

۴- اعتقاد به توفیق الهی حال و آینده، اعتقاد به از دست دادن را از ذهن می شوید و پاک می کند.

۵- برای اعتقاد به توفیق الهی حال و آینده باید بدانید:

در ذهن الهی، و در کل کائنات، فقدان و خسارت وجود ندارد. نمی توانید موهبتتان را از دست بدهید. اگر احساس می کنید موهبتتان را از دست داده اید معمولاً به این دلیل است که موهبتتان تغییر شکل داده است. اگر از نظر معنوی موهبت پیشین خود را پشت سر گذاشته اید، بگذارید برود و رهاش کنید. موهبت تازه

خود را بپذیرید .

بازگشت (restore) یعنی دیگر بار زیبا ساختن. بازگشت الهی دیگر بار زندگیتان را زیبا می‌سازد .

مجالهای گذشته تکرار می‌شوند تا موهبتهایی را که از روی غفلت از دست داده‌اید دیگر بار بازیابید . این مجالها به وقت الهی بازمی‌گردند ، زمانی که روحتان به اندازه کافی برای دریافت آنها رشد کرده‌است .

۶- دیگر به خسارتها و شکستهای ظاهری زندگیتان فکر نکنید . به رشد و کمالی بنگرید که آن تجربه‌ها در شما ایجاد کرده‌اند . پس از هر شکست ، موفقیت و پس از هر خسارت ، حصول می‌آید . پس خسارت را رها کنید و به حصول بچسبید !

۷- چون به بازگشت الهی بیندیشید ، آنقدر برکت و موهبت می‌یابید که جای خالی گذشته نیز پر می‌شود . در این فرایند ، هر آنچه از شما گرفته شده به شیوه‌ی الهی بازمی‌گردد .

۸- هر خطایی که در گذشته مرتکب شده و هر تجربه تلخ و دردناکی که پشت سر گذاشته باشید ، هنوز می‌توانید بر آنها غلبه کنید و از طریق «بازگشت الهی» عالیترین زندگی را داشته باشید .

۹- اگر موهبتی از شما مضایقه شده ، به علت گرایشها و اعمال خودتان بوده ، نه به علت گرایشها و اعمال دیگران .

۱۰- راز کیهانی این است که اگر در گذشته موهبتی را نشناخته یا نطلبیده‌اید ، گم نشده و از بین نرفته‌است . در حیطه نامرئی بر روی هم انباشته شده و منتظر است تا آن را دریابید و بطلبید . موهبت به ظاهر از دست رفته گذشته ، هنوز از آن شماست و به عالیترین شکل مناسب پدیدار می‌شود . اگر هر روز عبارت «بازگشت الهی» را در دلتان

تکرار کنید ، موهبت‌های انباشته شده تان آزاد و رها می شوند و به سراغتان می آیند .

۱۱- تکرار «باز گشت الهی» موجب تجلی سریع و منظم موهبتها و توانگری تازه و سلامت افزونتر و عشق بیشتر در زندگیتان می شود .

۱۲- همواره نیرویی متعادل کننده برای جبران خسارتها در کار است . به جای این که به ضرب زور موهبت‌هایتان را متجلی کنید ، ندا در دهید که موهبت دلخواهتان از راههای حکیمانه خدا ، و به وقت الهی پدیدار می شوند . آنگاه راه می گشایید تا موهبت‌های گذشته و اکنون شما متجلی شوند .

در خاتمه چشم دل بگشا تا دریافت کنی!

اگر سنجیده و آگاهانه به «دریافت» بیندیشید، سبب می‌شود که فنون توانگری که در این کتاب خوانده‌اید به ثمر برسند.

چرا باید سنجیده و آگاهانه ذهنمان را به روی دریافت بگشاییم؟ زیرا بیشتر ما ذهنمان را محدود کرده‌ایم و در این فرایند، راه تجلی موهبتمان را بند آورده‌ایم. زندگی محدود نشانه معنویت نیست. هر کس که به زندگی محدود رو آورد، از هستی معنوی خود دور می‌شود. دریافت یعنی پذیرش. برای تجلی توانگری، نخست باید ذهناً آن را بپذیریم.

روانشناسان می‌گویند هر چه را که بتوانیم ذهناً بپذیریم می‌توانیم به دست آوریم. اما نخست باید ذهناً آن را بپذیریم. بزرگترین راز دریافت این است که به جای مقاومت ذهنی، ذهناً موهبت خود را قبول کنیم.

بسیاری از افراد با موهبت خود دست‌نیزند - زیرا می‌پندارند که نمی‌توانند آن را به دست آورند یا شاید آن را نمی‌طلبند - از این رو، تجلی آن را به تأخیر می‌اندازند یا راه آن را یکسر بند می‌آورند. شاید پیشاپیش از طریق مطالعه حقیقت، خودتان را از این گرایشهای مضحک

رهانده باشید. این گرایشهای محدود به فرزند خدا تعلق ندارند. به عنوان فرزند پادشاه، حق ندارید خودتان را با آرمانهای کاذب محدود کنید.

هنگامی که شیوه‌ها و فنون توانگری این کتاب را در پیش می‌گیرید، چشم دلتان را به روی برکت بیکرانی که میراث الهی شماست بگشایید. هر روز تکرار کنید:

«با آغوش گشوده موهبت‌هایم را دریافت می‌کنم. خواست خداست که بر کتهای بیکران‌ش را به من بدهد. هم اکنون همه موهبت‌هایم را دریافت می‌کنم. خواست من خواست خداست. پس می‌خواهم که همه موهبت‌هایم را - اکنون و اینجا - دریافت کنم. همه ثروتی را که خدا برایم مقدر کرده است اکنون دریافت می‌کنم. اکنون سرشار از سلامت و شادمانی، ثروت بیکرانم را به آغوش می‌کشم!»

اندیشه‌توانگرانه اغلب در شما و جهانتان دگرگونی‌هایی پدید می‌آورد - دگرگونی‌های که آمادگی و نیازش را دارید - اما در برابرشان مقاومت می‌ورزید، مگر این که بدانید چه چیز در حال رخ‌دادن است. شاید نتوانید جلو این دگرگونی‌ها را بگیرید و آنها را متوقف کنید. بیشتر ما از حقیقت توانگری بخش دورافتاده‌ایم. آرمانهای این کتاب می‌تواند به ما کمک کند تا در مسیر درست قرار بگیریم. اما باید ثمرات اصول توانگری را بپذیریم، حتی اگر افراد و مکانها و اشیاء پیرامون ما عوض بشوند.

هنگامی که چشم دلتان را به روی توانگری می‌گشایید، می‌دانید هر تغییری که پدید آید در جهت خیر و نیکویی است. می‌بینید که زندگیتان روز به روز سرشار از شادمانی و توانگری و آرامش افزون‌تر می‌شود.

پس آرام بیاسایید و بگذارید اندیشه توانگرانه به کاملترین و
عالیترین کار خود سرگرم باشد و زندگیتان را از نو بنا کند. دل و
جرات به خرج بدهید و چشم دلتان را به روی دریافت بگشایید!